

قومیت‌گرایی کُرد

تألیف: دکتر نادر انتصار

ترجمه‌ی: عبدالله عبدالله زاده

Kurdish Ethnonationalism

Lynne Rienner publisher* Boulder&London

WRITER: NADER ENTESSAR

TRANSLATOR: ABDOLLAH ABDOLLAH ZADEH

شناسنامه کتاب

انتصار، نادر	Entessar, Nader
قومیت‌گرایی کرد/تالیف: نادر انتصار؛ ترجمه: عبدالله عبدالله زاده - مه‌آباد: عبدالله عبدالله زاده -1380. 210 ص.	
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.	
عنوان اصلی:	Kurdish Ethnonationalism
1- کردان - هویت قومی. 2- کردان - سیاست و حکومت. 3- خاورمیانه - سیاست و حکومت.	
الف. عبدالله زاده، عبدالله. 1352 - مترجم	
ب. عنوان.	
74 الف ک/ DS 59	950/049159
کتابخانه ملی ایران	26047 - 80 م

قومیت‌گرایی کرد

نویسنده: نادر انتصار

مترجم: عبدالله عبدالله زاده

ناشر: مؤلف

ویراستار: فرهاد گوران

چاپ: معرفت (تهران)

شابک: 964-330-918-5: ISBN

چاپ دوم: 1398

قیمت: 35,000 تومان

طرح روجلد: قاضی محمد-سیدرضا درسیم-ملا مصطفی بارزانی

صفحه	محتوا
2.....	مقدمه‌ی مترجم
3.....	سرفصل
5.....	فصل اول: قومیت‌گرد؛ مقدمه و چشم‌انداز.....
6.....	حکومت و قومیت.....
7.....	هویت کرد.....
8.....	زبان و مذهب کردها.....
10.....	بُعد اجتماعی-اقتصادی کردها.....
16.....	فصل دوم: کردها در عراق.....
27.....	جمهوری عراق و کردها.....
35.....	اولین رژیم بعثی و کردها.....
38.....	گروه‌های غیر بعثی و کردها 1963-1968.....
41.....	دومین رژیم بعثی و شورش در کردستان.....
52.....	جنگ و نزاع کردها بعد از ملامصطفی بارزانی.....
56.....	فصل سوم: «ترک‌های کوهی» کردها در ترکیه.....
66.....	رشد جنبش‌گرد و چپ‌گرایان ترک.....
78.....	انتقال قدرت به حکومت غیر نظامی، دوران بعد از سال 1983.....
85.....	مسائل حقوق بشر و کشمکش کرد در ترکیه.....
96.....	فصل چهارم: زمینه بین‌المللی و منطقه‌ای قومیت‌گرایی کردها.....
114.....	جنگ ایران-عراق و کردها.....
138.....	تجاوز به کویت، جنگ خلیج و شورش کرد.....
156.....	فصل پنجم: کردستان به کدام سو می‌رود.....
158.....	خودمختاری کرد و قوانین بین‌المللی.....
162.....	اصول انسان‌دوستانه بین‌المللی و کردها.....
167.....	شگردهای قانونی/تشکیلاتی و همبستگی کرد.....
170.....	فهرست منابع انتخابی

مقدمه‌ی مترجم

زندگی یعنی تلاش و تکاپو در راه احیاء هویت، آزادی، تحقق آرزوهای انسان دوستانه، استعمارزدایی و ریشه‌کنی ستمگری، فساد و تبعیض. تا زمانی که ملتی از چنین ویژگی‌هایی برخوردار باشد و آماده باشد تا قیمتش را هم تقدیم نماید، حتی اگر برای مدت زمان طولانی هم زیر سلطه‌ی استعمارگران باشد، هرگز نابود نخواهد شد، بلکه برای همیشه نامش در تاریخ خواهد درخشید.

تفرقه و دوگانگی در میان اقشار و احزاب مختلف‌گرد از مهمترین عوامل ناکامی این ملت بوده است و تجاوزگران برای سلطه بر ملت‌گرد، همیشه از این نقطه ضعف به نفع خودشان استفاده کرده‌اند. به گفته‌ی ملامصطفی بارزانی از رهبران همیشه جاوید کرد، اگر ملت کرد متحد و هم‌پیمان باشند، معجزه می‌آفرینند.

مرام و ایدئولوژی باید در راه کسب همبستگی، آزادی و دموکراسی به کار گرفته شود نه برای مبارزه با برادران مسلمان، هم‌نژاد و هم‌وطن خود. توصیه‌های زیبای اسلام را در این مورد همواره باید به گوش جان بسپاریم.

ملت‌گرد هیچ وقت ادعای برتری نژادی را در سر نپروانده است و هرگز آرزوی سلطه بر دیگران را نداشته است بلکه خواستار حقوق حقه و اسلامی خود بوده‌اند. اما استعمارگران جهت ابقای سلطه خود بر این ملت همواره القابی مانند افراد کوهی، راهزن، تروریست، تجزیه‌طلب و منافق را بر این ملت نسبت داده‌اند.

امید است این کتاب و ترجمه‌ی آن بتواند به رفع سوء تفاهات بسیاری که نسبت به مسئله کرد وجود دارد کمک کند و در ایجاد یک نگرش منطقی و انسان دوستانه نسبت به مسئله کرد مؤثر واقع شود.

در آخر خدمت آقای دکتر نادر انتصار نویسنده محبوب کتاب، که مدت زیادی از زندگی خود را به شناساندن هویت و مسئله کرد اختصاص داده است، نهایت سپاس‌گذاری دارم و از آقای سیدمحمد صمدی به خاطر معرفی کتاب و همچنین از آقای فرهاد گوران که با قلم ماهرانه خود در تطبیق و ویراستار کتاب یاری‌ام کرده‌اند، صمیمانه تشکر و قدردانی می‌کنم.

عبدالله عبدالله زاده

مهاباد-1379

سرفصل

هدف از نوشتن این کتاب، بررسی ابعاد اجتماعی و سیاسی تشکیل قوم کرد در درون جریان عمده‌ی زندگی اجتماعی-سیاسی کشورهای ایران، عراق و ترکیه می‌باشد. برداشت اصلی کتاب این است که جنگ و جدال قومی، موجب شکل‌گیری مبارزه‌ی اصلی با نظام کنونی حکومت ملی در خاورمیانه می‌شود. به عبارت دیگر، کتاب این نظریه‌ی قدیمی را رد می‌کند که همبستگی و اتحاد نتیجه‌ی اجتناب ناپذیر دوران مدرنیته و ظهور قدرتمندانه و متمرکز نظام حکومت ملی در خاورمیانه است. شاید هیچ پدیده‌ای دیگری نتواند واضح‌تر از آرزوهای دیرینه‌ی کردها برای خودگردانی به اثبات این ادعا کمک کند.

غیر از مطبوعات غربی، از منابع و اطلاعات سازمان‌های مختلف کرد در خاورمیانه نظیر حزب دمکرات کردستان و کومله استفاده کرده‌ام با وجود توجه کردها به تاسیس حکومت ملی در ایران، عراق و ترکیه کتابهای جامع در این زمینه محدود هستند. بیشتر کتاب‌های نوشته شده‌ی کنونی راجع به اکراد در راستای حمایت از منطقی بودن خواست یک گروه ویژه یا حرکت سیاسی آنها نوشته شده‌اند و محدود کتاب‌های دیگر یا خیلی قدیمی و منسوخ‌اند و یا نسبت به کتاب حاضر از دقت کمتری برخوردار هستند. امیدوارم این کتاب در زمینه‌ی بحران کرد در اواخر قرن بیستم مبحثی سنجیده فراهم آورد که هم برای دانش‌پژوهان و هم خوانندگان مطلع، مفید و سودمند واقع شود.

در ترجمه‌ی اسامی فارسی و عربی و دیگر کلمات به زبان انگلیسی، بر طرز هجا و املاي آنها تکیه کرده‌ام. برخلاف نوشتار فارسی و عربی، در نوشتار ترکی جدید از حروف لاتین استفاده می‌شود، لذا سعی کرده‌ام تاجای که امکان‌پذیر است از املاي اسامی ترکی که در نشریات بکار می‌رود، پیروی کنم. به‌همین دلیل ممکن است املاي فارسی و عربی بعضی از اسامی، با آنچه که به ترکی نوشته می‌شود، متفاوت باشند.

در جریان تحقیق از منابع متعددی استفاده شده است. دانشکده‌ی اسپرینگ هیل (Spring Hill Colleague) چندین تحقیق مفید در زمینه‌ی اطلاعات کلی و مختلف در اختیارم قرار داد. سازمان ملل حقوق بشر، به مدت دو تابستان، زمینه را برایم فراهم آورد تا در ردیف اساتید کالج در سمینارهای مربوط به اقلیت‌های متعدد قومی و فرهنگی در دانشگاه هاروارد (Harvard University) و دانشگاه ویسکانسین مادسین (Wisconsin Madison) شرکت کنم و

مخصوصاً کارکنان بخش داخلی امانت کتاب در کتابخانه‌ی اهدایی تامس بیرن در کالج اسپرینگ هیل با دقت‌نظر و کارآموزیدگی جهت تهیه‌ی کتاب‌ها و اسناد مختلف از هیچ کوششی دریغ نکردند. از پیشنهادات مهم و آگاهانه‌ی خوانندگان بی‌نام و نشان برای طرح‌های اولیه‌ی این نوشته سود برده‌ام و هم‌چنین می‌خواهم از خانم مارتا پیکاک (**Martha Peacock**) به‌خاطر همکار و حمایتش از این پروژه و جیا هاملتون (**Gia Hamilton**) و ستیو ارنی (**Steve Arney**) به‌خاطر مقاله مفیدشان تشکر و قدردانی کنم. در آخر باید بگویم که همسر ماریه در پیدا کردن و انتخاب کلمات دقیق و اصلاح و تجدیدنظر در قسمت‌های مختلف این کتاب، مرا یاری داده است. مدیون همه‌ی آنها هستم. البته مسئولیت هرگونه اشتباه در بیان واقعیات و تفسیر آنها به گردن بنده می‌باشد.

نادر انتصار

هه و النامه‌ی کتیب

فصل اول

قومیت‌گرد: مقدمه و چشم‌انداز

پایان جنگ سرد، دیدگاه جدیدی را درباره‌ی نظم نوین جهانی و رهبری چالش‌های آن مطرح کرده است. پژوهشگر سیاسی فرانسیس فوکویاما (Francis Fukuyama) در یک مقاله‌ی جدال‌آمیز اظهار داشت که با پیروزی آشکار لیبرالیسم غربی بر کمونیست شوروی، همه‌ی عوامل نزاع و تضاد از میان برداشته شده‌اند.

«آنچه که ما شاهد آن خواهیم شد فقط پایان جنگ سرد یا گذشت دوره‌ای محدودی از تاریخ نیست، بلکه پایان دوره‌ای از تاریخ هم‌چون نقطه‌ی نهایی تکامل ایدئولوژی انسانی و تعمیم دمکراسی و آزادی غربی به عنوان حکومت نوین انسان‌ها است».

گرچه فوکویاما در نظریه‌ی جدید خود اهمیت بنیادگرایی مذهبی و قوم‌گرایی در سیاست‌های جهانی را مورد بررسی قرار می‌دهد، اما هرگز اظهار نکرده که لیبرالیسم غربی بر چالش‌های که به وسیله پدیده‌های مشابه به وجود آمده‌اند، غلبه خواهد کرد. هرچند که موضوع مذکور خارج از دسترس این کتاب است تا اعتبار و حقیقت فرضیه‌ی فوکویاما را تجزیه و تحلیل کند. شاید با استدلال بتوان اعلام کرد که پدیده‌ی قومیت‌گرایی تا رسیدن به حکومت ملی ادامه خواهد داشت و هم‌چنان به حیات خود ادامه خواهد داد تا بدون توجه به پیروزی پیش‌بینی شده‌ی لیبرالیسم غربی بر جهان، به منشاء مهم درگیری در جوامع چندقومیتی مبدل شود. تقویت قومیت‌گرایی در خاورمیانه، شوروی سابق، اروپا و آمریکا در اواخر قرن بیستم نشانه‌ی روشنی از وجود منابع مناقشه‌آمیز است که نمی‌توان براساس پیشبرد فرضیه‌های نظم جهان با آن رفتار کرد.

افزایش هوشیاری قومی و خواست‌های سیاسی بسیاری از گروه‌ها و اقلیت‌ها برای خودگردانی بر علیه منافع کشور به مانند عامل مهمی در سیاست‌های جهانی، قوت گرفته است. چنان‌که تاریخ قوم‌گرد به وضوح نشان می‌دهد، سیاست‌های قومیت‌گرایی‌گرد با شکل‌گیری سیستم حکومت ملی جدید در خاورمیانه همسو بوده است. به عبارت دیگر، ادعای رقابت‌آمیز گروه‌های ملی، شکل قومیت را از حالت «آرزوی شخص برای متعلق بودن به گروهی خاص جهت در اختیار گرفتن مسئولیت و قدرت» دگرگون کرده است.

حکومت و قومیت

یکی از چشمگیرترین ویژگی‌های جوامع جهان سوم، گسترش نقش کشور به عنوان عامل مستقل در جهت شکل دادن به قدرت‌های اجتماعی که ادعای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی گروه‌های قومی را دربر می‌گیرد، بوده است. هم‌چنانکه دیوید براوان نوشته است، جوامع چندقومیتی جهان سوم که «کنترل محدود و تنش‌زایی بر محدوده خارج از شهرهای پایتخت داشته‌اند، به تدریج با افزایش قدرت‌های نظامی-تعلیماتی و مدیریتی، کنترل منطقه حاشیه‌ای را به دست گرفته‌اند. با این حال، با حفظ نظم و افزایش درآمد و همانطور که نیاز برای تعلیم، هدایت و ترغیب کارگر افزایش پیدا کرده، دامنه دخالت حکومت به مرزهای دورتر گسترش یافته است». نقش غالب کشور این امکان را به وجود می‌ورد تا به شکل مجموعه‌ای رشد یابد که از همه‌ی نقطه نظرهای اجتماعی خودمختار باشد در حالی که کنترل انحصاری بر اهرم‌های فشار را که به کشور قدرت می‌دهد تا به روابط قومی و تشکیلات طبقه‌ای شکل دهد، دربرگیرد. استقلال نسبی حکومت در تقابل با نیروهای اجتماعی دیگر، به حکومت این توانایی را داده است تا هویت‌های قومی را در جوامع چند قومیتی تغییرپذیر سازد و شکل دهد. در بیشتر کشورهای جهان سوم، حکومت در ترویج و تغییرپذیری هویت‌های قومی، به منظور تحقق اهداف سیاسی خود و قانونی کردن قدرت و افزایش اتحاد ملی و ایجاد رقابت‌های بین قومی، کارساز بوده است و یک استراتژی «تفرقه بینداز و حکومت کن» را طراحی کرده است تا موقعیت برتر خود را بر گروه‌ها و اشخاص در جامعه بهبود بخشد. منجمله، اتحادشوروی رقابت‌های قومی را تشدید کرد و حتی هویت‌های اصیل را در میان گروه‌های نژادی مختلف کشور رشد داد تا اهداف سیاسی خارجی و منطقه‌ای مسکو را به پیش برد. با همین نیت، حکومت‌هایی در خاورمیانه به دفعات در جهت حفظ کنترل سیاسی خود، با بهره‌برداری از خصومت‌های قومی در جوامع‌شان به موفقیت‌های دست یافته‌اند. اما گاه‌گاهی الگوهای آماری، نقش گروه‌های دیگر و طبقات مقتدر را در شکل‌گیری سیاست‌های کشوری انکار نمی‌کنند و برتری حکومت را چون مدیر و کنترل‌کننده-ی گروه‌های قومی مدعی و رقابت‌جو در جامعه به روشنی تایید می‌کنند.

هویت کرد

آرزوی کردها برای خودمختاری یا استقلال کردستان (سرزمین کردها) یکی از طولانی‌ترین مناقشه‌های قومی در خاورمیانه بوده است. امروزه، کردها به‌طور عمده در کشورهای ترکیه، عراق و ایران متمرکز شده‌اند. اما اجتماعاتی از کردها در سوریه و همچنین اتحاد جماهیر شوروی سابق یافت می‌شوند. آمار معتبر و موثقی در مورد جمعیت کردها در خاورمیانه وجود ندارد. منابع مربوط به کردها به دفعات شمار کردها را سی و پنج میلیون نفر اعلام کرده‌اند. به احتمال زیاد این آمار بیش از اندازه واقعی است و اغلب توسط رهبران کردها گزارش شده است تا بر اهمیت این اقلیت فراموش شده بیفزایند. حکومت‌های حاکمه منطقه، به لحاظ دلایل سیاسی خواسته‌اند مردم کرد (کشور خود) را کمتر از آمار واقعی نشان دهند. ناحیه و سرزمین کردها موضوع بحث-برانگیز و نامشخص بوده است. کردهای امروزی تبار خود را از نژاد ماد می‌دانند که یک گروه هندی-اروپایی بوده‌اند و در حدود 614 قبل از میلاد از آسیای مرکزی به فلات ایران کوچ کرده‌اند. آنان تا سال 550 قبل از میلاد به‌عنوان یکی از سلسله‌های ایرانی قبل از اسلام، بر این نواحی حکمرانی کرده‌اند. مادها با بیشتر قبیله‌ها و همچنین فارس‌ها که بعداً آنها (مادها) را شکست دادند و حکمرانان ایرانی شدند، در جنگ بوده‌اند. بعداً کردها با فارس‌ها، بلوچ‌ها، تاجیک‌ها و افغان‌ها، قومیت‌های ایرانی را تشکیل دادند. بعد از غلبه اعراب بر نیروهای ایرانی و اشغال منطقه در قرن هفتم، غالباً خارجی‌ها نام «گُرد» را به همه‌ی مردم ساکن در رشته کوه‌های زاگرس واقع در شمال غربی ایران اطلاق می‌کردند. جامعه‌ی کرد نه تنها شامل افرادی می‌شود که خود را فرزندان بازمانده از مادها می‌دانند، بلکه عده‌ای زیادی از دیگر قوم‌ها و گروه‌های قبیله‌ای که در طول سال‌ها با همدیگر مخلوط شده‌اند، دربر می‌گیرد و در نتیجه‌ی این اختلاط، گروه‌ها و جوامع جدیدی تشکیل داده‌اند. به مدت بیش از چهار قرن بعد از غلبه اعراب، کردها نقش سیاسی مهمی در غرب آسیا برعهده گرفتند. برای مثال، آنها رهبران بزرگی به جهان اسلام تقدیم کردند. صلاح الدین ایوبی یکی از برجسته‌ترین آنها و مرد افسانه‌ای بود که نیروهای اسلام را در جنگ ریچارد شیردل (**Richard Lion Heart**) و طلیبیون هدایت کرد. نکته جالب توجه این که، صلاح الدین ایوبی قسمت عمده‌ای از کردستان امروزی را به کنترل در نیورد و بر آن حکمرانی نکرد و هرگز ادعایی در زمینه‌ی مبارزه برای سرزمین و قوم کرد نکرد. او یک کرد ملی‌گرا نبود بلکه یک رهبر مسلمان بود. از سال 1285 تا 1509 کردها با

هیچ رویداد عمده‌ای در منطقه روبرو نشدند. اما ظهور سلسله‌ی صفوی در قرن شانزدهم در ایران و رقابت بین ایرانی‌ها و ترک‌های عثمانی یکبار دیگر کردها را هم‌چون بازیگران مهم در صحنه‌ی سیاست‌های منطقه‌ای به میدان کشاند. هر دو امپراتوری فارس و عثمانی به مناطق کردنشین مانند سپرهای مرزی در امپراتور رقیب می‌نگرستند. این توطئه، کردها را آگاه کرد تا هم‌چنان که از اهمیت سوق‌الجیشی در جنوب غربی آسیا بیشتر مطلع می‌شدند، از ادعاهای سیاسی هم برخوردار شوند. در نتیجه عده‌ای از کردهای نیمه استقلال طلب پدید آمدند که بیشتر آنها در نیمه‌ی اول قرن نوزدهم زندگی می‌کردند. از میان آنان در مناطق تحت سلطه‌ی عثمانی‌ها می‌توان از بوتان، حکاری، بادینان، سوران و بابان و در ایران از اردلان و مکریان نام برد. در جنگ جهانی اول، بعد از شکست و در نهایت از هم پاشیده شدن امپراتوری عثمانی، تلاش و کوشش کردها برای خودمختاری شدت گرفت. با این همه، هم‌چنان که گفته خواهد شد یک سری عوامل خارجی و داخلی مانع ظهور یک منطقه کردنشین مستقل شدند.

زبان و مذهب کردها

میزان عامل مشترک مخصوصاً عوامل زبان و مذهب، برای مدت‌های طولانی هم‌چو یک اصل مؤثر در پیشبرد و تقویت قومیت‌گرایی و حس نژادی تشخیص داده شده است. زبان کردی به خانواده زبان‌های هند و ایرانی تعلق دارد و مثل دیگر زبان‌های ایرانی ریشه هند و اروپایی دارد. هم‌چنین زبان کردی به زبان فارسی نزدیک‌تر است تا به زبان عربی. با این وجود، لهجه‌های زبان کردی از دیگر لهجه‌ها و زبان‌های ایرانی مجزا می‌باشند و به‌طور کلی برای فارس‌زبانان غیر قابل تفهیم هستند. برخلاف بیشتر گروه‌های اقلیتی دیگر در خاورمیانه، کردها موفق نشده‌اند یک زبان واحد به‌وجود آورند. این موضوع نه تنها مانع از تشکیل یک جامعه کرد زبان متحد شده است، بلکه از اهمیت نقش زبان به مثابه‌ی یک رمز هویت قومی برای مردم کرد کاسته است. همان‌طور که من در بعضی جاها اشاره کرده‌ام دلایل ناهمگن زبان‌های کردی بر سه علت استوار است. «اول: منطقه‌ی کوهستانی کردستان در طول تاریخ مانع از ارتباط قبایل و طوایف کرد شده است. دوم: عدم وجود یک ساختار متمرکز و قوی تا بیشتر گروه‌های کرد رقیب را متحد سازد و تقویت زبان‌های گوناگون قوم کرد را تشویق کند و نهایتاً این‌که: پیدایش سیستم کشور ملی‌گرای مقتدر در خاورمیانه در قرن بیستم، کردها را بیشتر از همدیگر دور کرد و آنان را تحت قلمرو و قدرت کشورهایی قرار داد که خود به تفاوت‌های موجود زبانی دامن می‌زدند».

سه زبان معروف کردی با چندین لهجه وجود دارند. گرچه ملی‌گرایان کرد اظهار داشته‌اند که این سه زبان کردی متفاوت، لهجه و شاخه‌ای از یک زبان کردی متحد هستند، اما طبق معیارهای استاندارد زبانی، تفاوت‌ها و فاصله آنها چنان زیاد است که مشکل بتوان این شاخه‌ها را از یک زبان دانست. هر قدر هم که دل‌رنجی و ناراحتی میهن‌پرستان کرد و یا قدردانی و غرور آنها را در پی داشته باشد، باید گفت که چندین زبان کردی وجود دارند. به‌طور کلی این سه زبان کردی عبارتند از:

1_ کردی؛ که لهجه‌های سلیمانی و گورانی را دربرمی‌گیرد. لهجه‌ی گورانی بیشتر در میان کردهای غرب کرمانشاه رواج دارد و تقریباً به لُری شبیه است. زبان لُری، زبان ایرانی متعلق به لرها است که همراه با کردها دو گروه عمده‌ی قومی در کرمانشاه را تشکیل می‌دهند. زبان کردی هم‌چنین توسط بعضی از کردهای عراقی تکلم می‌شود.

2_ کرمانجی؛ که توسط بیشترین جمعیت کردها مخصوصاً کردهای ترکیه، مورد استفاده قرار می‌گیرد و به دلیل علمی، زبان ادبی کردها است و به نظر می‌رسد بیشترین شهرت و نام را در میان زبان‌های بومی دارا باشد. کرمانجی به کرمانجی شمال و جنوبی تقسیم می‌شود. لهجه کرمانجی شمالی، توسط بیشتر کردهای غربی (کردستان) و کردهای که در ناحیه قفقاز شوروی سابق به سر می‌برند، تکلم می‌شود در حالی که مردم کردستان مرکزی با لهجه کرمانجی جنوبی صحبت می‌کنند.

3_ زازا؛ که در شمال و شمال غربی بخش‌های کردستان مشهود است عده‌ای از کردهای استان آذربایجان غربی در ایران و (بخش‌های مرکزی ترکیه) با آن صحبت می‌کنند. زازا، فقیرترین زبان ادبی کردی است. به‌علاوه عدم پخش برنامه‌های رادیویی و چاپ به زبان زازایی، این لهجه‌ی کردی در «وضعیت کساد و راکد» مانده است و به عنوان وسیله‌ی ارتباطی در میان جوامع کرد زبان، مورد استفاده قرار نگرفته است.

همان‌طور که یادآور شد این زبان‌های کردی منتخب و برگزیده هستند، زازا غیر قابل دسترسی به گویندگان دو زبان دیگر می‌باشد. باوجوداین، تلاش برای تشکیل یک زبان مشترک به عنوان یک بخش مکمل گُرد، در میان ملی‌گرایان کرد قویاً به جای مانده است.

به استثنای پنجاه هزار یزیدی (که از نظر بیگانگان به شیطان پرستان مشهورند در صورتی که در حقیقت یک شاخه‌ی جدید از مذهب اسماعیلیه و شیعه هستند) و چندین هزار مسیحی و

رزتشتی و تقریباً دویست خانواده‌ی یهودی در شهر سنندج، اکثریت کردها مسلمان هستند. اکثریت کردهای مقیم در منطقه‌ی کرمانشاه پیروان شیعه مذهب هستند که مذهب قریب به اتفاق دیگر ایرانیان و مذهب رسمی کشور است. هم‌چنین گروه‌های مختلفی از پیروان صوفی (طریقت) نقشبندی و علی‌اللهی (که علی را به عنوان اولین امام قبول دارند) وجود دارند. کردهای سنی و شیعه مذهب خصومت مذهبی چشمگیری را علیه یکدیگر نشان نداده‌اند. اما جدال‌های شیعه-سنی، به برخوردهای بین کردهای سنی مذهب و ساکنین آذری زبان آذربایجان غربی منجر شده است و هم‌چنین در اوایل انقلاب ایران بین شیخ عزالدین حسینی؛ رهبر مذهبی کردهای سنی مذهب در ایران و احمد مفتی زاده؛ طرفدار جمهوری اسلامی و رهبر کردهای شیعه مذهب کرمانشاه، درگیری‌های به وجود آمد. اما این موارد و برخوردهای مشابه بر سر جدال‌های مذهبی و تفاوت‌های عقیدتی بین شیعه و سنی اتفاق نیفتاده بلکه به خاطر اختلاف عقیدتی در طرفداری از حکومت ایران رخ داده است. در حالی که مفتی زاده به حکومت ایران وفادار ماند، شیخ حسینی به عنوان مخالف تند جمهوری اسلامی و حامی فعال آرزوی کرد برای خودمختاری برجای ماند.

بُعد اقتصادی-اجتماعی گُرد

تبعیض فرهنگی و سیاسی-اجتماعی علیه یک گروه توسط جامعه‌ی وسیع‌تر عبارت است از آن-چه که جوون نیجل (Joan Nagel) آن را «روابط مرکز-حاشیه‌ای نامساوی» نامیده است. این تبعیض به پایداری و احساس و آگاهی قوم گُرد کمک کرده است. افزایش تبعیض مرکز-حاشیه در قبال مناطق کردی و نابرابری اقتصادی و سیاسی-اجتماعی که کردها با آن روبرو شدند، محیطی شبیه به استعمار داخلی و آن چه که فرانک یانگ (Frank Young) آن را «زیرمجموعه‌های واکنش‌پذیر» نامگذاری کرده است، به وجود آورد. جنبش‌های واکنش‌پذیر، آنهایی هستند که از سوی گروه‌های جنبی(حاشیه‌ای) به خاطر محرومیت‌شان از دستگاه‌های کشوری توسط گروه‌های حکم‌فرما با مرکز جامعه، سازماندهی شده‌اند. البته به تنهایی وجود نابرابری مرکز-حاشیه‌ای کافی نیست تا درگیری قومی را پدید آورد. فعل و انفعالاتی نیاز است تا مرکز بتواند بر بعضی از اجزاء حاشیه‌ای کنترل یابد یا نفوذ کند و آنها را به زیر فرمان خویش درآورد. واکنش گروه قومی واقع در حاشیه، در کشورهای که مرکز سیاسی به شدت توسط فرهنگ حکم‌فرما کنترل می‌شود، طبیعتاً در محیط‌ها متفاوت است.

روابط نامساوی مرکز-حاشیه (محیط داخلی نامساوی) مدت‌ها از ویژگی موقعیت کرد در ایران، عراق و ترکیه بوده است. گرچه شرایط خاص در هر کشوری برای وضع نامساعد متفاوت بوده است. برای نمونه در ایران یک بخش از نابرابری نژادی ناشی نوسازی (تجددگرایی) نامنظم در طول سلطنت پهلوی و بخشی دیگر از آن در نتیجه‌ی تلفیق اقتصادی ایران در داخل سیستم کاپیتالیسم جهانی می‌باشد. نتیجه و محصول برنامه‌های حکومت سلطنتی پهلوی ایجاد یک حکومت مرکزی مقتدر قادر به در دست گرفتن سیاست‌های کلی و تسلط اقتصادی بر عوامل خارج از سیاست مرکزی چون گروه‌های قومی بود. بدین ترتیب بود که حکومت مرکزی توانست مناطق استانی کشور را که توسط اقلیت‌های قومی و زبانی مشترک اسکان شده بودند، به مرکزهای اقتصادی تغییر دهد و به کنترل سازمان مرکز سیاسی در تهران در آورد.

به کارگیری ابزار سرکوب‌گر و فشار، طبیعتاً نقش مهمی در تداوم روابط نامساوی مرکز-حاشیه بازی کرد، باوجود این تکنیک‌های دیگری به کار گرفته شدند. رؤسا و خان‌های عشایر به ترکیب سیستم در حال رشد اقتصادی-اجتماعی مرکز کشور درآمدند. گسترش دستگاه حکومتی بیشتر واحدهای اجتماعی-سیاسی عشایر را به کنترل حکومت مرکزی درآورد و به حکومت فرصت داد تا دستگاه مالی خود را در این مناطق گسترش دهد. پیش‌نویس طرح نظامی سراسری-ملی، بیشتر ساختارهای اقتصادی-اجتماعی مناطق عشیره‌ای را تغییر داد چون به ارتش اجازه می‌داد تا هم‌چون یک نیروی مرکزی و مشترک در ایران عمل کند. به طوری که عده‌ای زیادی از عشایر کرد، یکجانشین (غیرمهاجر) شدند و مناطق روستایی قابل کشت و کشاورزی به واحد اصلی کار روستایی برای مالکین کرد و غیر کرد مبدل شدند.

نوسازی ایران نیاز به کار دستی را در تأسیسات پیشرفته مانند ساختن راه و ساختار ساختمان-سازی به وجود آورد. مناطق عشیره‌ای حاشیه‌نشین، عده‌ی زیادی از کارگران ناشی و ناکارآمد را برای این پروژه‌ها فراهم آوردند. گرچه این نوسازی الگوهای سنتی رهبری عشیره‌ای را ریشه‌کن نکرد، بلکه الگوی جدید از ساختار سنتی و روابط وابسته را در حاشیه پدید آورد: وجود اقتصاد مشترک کشور، طبقات مالک پیرامونی را به طبقات مرکزی مرتبط کرد. بنابراین، فارس‌ها کشور را به دست گرفتند و یک برنامه متحدالشکل فرهنگی بر سراسر کشور تحمیل شد که حقوق فرهنگی اقلیت‌ها را کتمان می‌کرد. بنابراین، زمینه‌ی آگاهی ملی هم‌چون واکنش علیه سلطه‌ی فرهنگ فارس در میان اقلیت‌ها به وجود آمد و مصالح آرزوهای اقلیتی را انعکاس داد. اما این

آگاهی‌ها به درخواست‌های برای خودمختاری فرهنگی محدود شده بودند و در اقلیمی یا بطور کلی در کل کشور چنین فعالیتی جریان نداشت. ابعاد دیگر تبعیض نژادی در ایران در زمینه-های آموزشی، بهداشت عمومی، خدمات رفاهی جمعی و به طور کلی سطح فقر در جوامع قومی منعکس شده است. در حالی که نسبت سواد در نزد کردهای مقیم کردستان از 3/14 درصد در سال 1960 به 30 درصد در سال 1976 افزایش یافت، این میزان پایین‌تر از 66/1 درصد میزان سوادی بود که در مرکز یعنی مناطق فارس زبان مشاهده می‌شد.

در رابطه با بهداشت عمومی و وسایل رفاهی عمومی 80/7 درصد خانوارهای مرکزی در سال 1976 دارای برق بودند در حالی که فقط 19/5 درصد خانوارها در کردستان برق داشتند. در همان زمان در مقابل 74/9 درصد در مناطق مرکزی، تنها 12 درصد خانوارها در کردستان لوله‌کشی داخلی داشتند. اگرچه آمار قابل اعتمادی راجع به شمار پزشکان در کردستان وجود ندارد، کمبود شدید نیروی پزشکی و تختخواب‌های بیمارستان و کلینیک‌ها در مناطق قومی کشور، محسوس است. بعد از انقلاب ایرانیان در سال‌های 79-1978 این وضعیت در نتیجه‌ی فرار دکتورها از کشور وخیم‌تر شده است. تقریباً از 15 هزار پزشک در ایران نزدیک به 8 هزار نفر در تهران اقامت دارند و بقیه در چند شهر بزرگ دیگر مانند اصفهان و شیراز هستند. در ارتباط با نسبت کلی فقر، تبعیض نژادی در تمام ایران کاملاً محسوس بوده است. براساس آمار اکبر آقاجانیان، راجع به فقر خانوارهای با هزینه‌ی مصرف سالانه‌ی کمتر از 875 دلار، در نیمه دهه‌ی 1970 درصد خانوارهای کرد زیر خط فقر 30/8 بود در حالی که آمار مربوطه برای منطقه مرکزی 21 درصد بود.

در عراق آمارهای بسیار محدود و غیر قابل اعتماد راجع به شرایط اقتصادی-اجتماعی کردها مانع از مطالعات مقایسه‌ای درباره‌ی تبعیضات عربی-کردی شده است. باوجوداین، مشاهدات کلی را می‌توان به تصویر درآورد. مناطق کردنشین نسبت به سایر مناطق کشور با نوسازی و صنعتی شدن کمتری برخوردار بوده است. پروژه‌های صنعتی بزرگ معمولاً در بخش‌های نفت‌خیز اقتصادی که در شهرهای کردنشین مانند کرکوک و موصل قرار دارند، طراحی شده‌اند. در حالی که این مناطق رسماً به صورت بخشی از «منطقه‌ی خودمختار کردنشین» در نظر گرفته نشده‌اند. علی‌رغم وفور منابع طبیعی، بودجه‌ی اختصاص داده شده برای این ناحیه خیلی پایین بوده و 7 الی 12 درصد کل بودجه عراق را دربر گرفته است. قبل از جنگ خلیج به رهبری آمریکا در

سال 1991، مناطق کردنشین بیشتر مواد خام برای صنعت‌های فولاد و آهن در عراق را تامین کرده بودند. اما این صنایع در جاهای دیگر کشور قرار گرفته بودند. تنباکو که از مدت‌ها قبل محصول اصلی مناطق کردنشین بود برای کردها سودمند نبود چون حکومت صنعت تنباکو را به انحصار خود در آورده بود تا فشار اقتصادی بر کردها اعمال کند. در کل، تمام استعمارگری داخلی و روابط نامساوی مرکز-حاشیه در دهه‌های اخیر بر ابعاد اقتصادی روابط عرب-کرد حکم فرما بوده است. قبل از جنگ خلیج در مناطق پیشرفته اداری، پروژه‌های راه‌سازی در مناطق کردنشین بسیار زیاد بودند که در طول جنگ خلیج، نابودی زیربنای اقتصادی عراق فعالیت-های نوسازی را در کشور فلج کرد. اما کردها اعلام کردند که هدف اصلی از این پروژه‌ها تسهیل «در حرکت سریع و اعزام نیروهای زمینی عراق از طریق آن به داخل ناحیه شورش و آشوب بوده است». قبل از جنگ، کمک مالی دولت برای ساختمان‌سازی عمومی چشمگیر بود. حکومت عراق یک برنامه ساخت‌وساز «روستاهای ردیفی (فشرده)» را به عهده گرفت که در آنها خانه-های چسبیده بهم به طریقی ساخته شدند تا کنترل آسان فعالیت‌ها را فراهم آورند. هم‌چنین کردها اعلام داشتند که هدف از ایجاد روستاهای متراکم (اردوگاه‌ها)، محاصره ساکنین آنها و جلوگیری از یورش جنگجویان کرد (پیشمرگان) بوده است.

در سال 1958 با انقراض رژیم سلطنتی عراق، حکومت جدید قدم مهمی برداشت تا بعضی از تبعیضات و نابرابری‌های اقتصادی-اجتماعی در مناطق کردنشین کشور را اصلاح کند. اصلاحات آموزشی در اولویت بودند و آموزش، به صورت ابزار وحدت بخشی برای ساختن عراق جدید جمهوری‌خواه درآمد. در جهت به رسمیت شناختن بخش کردنشین جامعه‌ی عراق، حکومت این کشور در سال 1960، یک دفتر مدیرکلی را برای مطالعات زبان کردی افتتاح کرد. در سال 1966 با برنامه‌ی 12 ماده‌ای حکومت، کنترل بخشی از امورات آموزشی در مناطق کردنشین به کردها واگذار شد. بعداً تحصیل زبان کردی مورد تشویق همه‌ی عراقی‌ها قرار گرفت.

اما هنگامی که حکومت عراق تصمیم گرفت تا به طور فزاینده بر نقش آموزش و پیشبرد «حس ملی و آگاهی میراث فرهنگی عرب» و ملی‌گرایی عرب تاکید کند، اختلاف پدید آمد. در عوض کردها در به رسمیت شناختن زبان کردی به عنوان وسیله‌ی تعلیم در مدارس کردی و به مثابه‌ی ابزاری در جهت افزایش ملی‌گرایی کردی، به تلاش خود ادامه دادند. در نتیجه در موافقت‌نامه‌ای که در 11 مارس 1970 بین حکومت عراق و پارت دمکرات کردستان به امضاء رسید، حکومت

به آرزوها و خواست کردها تن داد. به‌علاوه، موافق شد تا آکادمی زبان کردی (منسوخ شده) برای احیای فرهنگ و زبان کردی (مجدداً) تاسیس شود.

هنگامی که قانون تحت عنوان خودمختاری مارس 1974، به مورد اجراء درآمد، کردها در خودمختاری فرهنگ و زبانی، امتیازات بیشتری از حکومت عراق گرفتند. نکته مهم این است که همه‌ی این امتیازات زمانی کسب شدند که رژیم عراق در یک جنگ نابرابر با پیشمرگان کرد به دام افتاده بود. اما باید متذکر شد که حکومت عراق در نتیجه‌ی موافقت‌نامه‌ی الجزایر (1975) بین عراق و ایران که طبق یک ماده‌ی آن به حمایت ایران از جنگجویان کرد پایان می‌داد، تسلط خود را مجدداً بر امور و مسائل کرد حاکم کرد.

بعد از آن تلاش‌های مربوط به عربی کردن مناطق بیشتر شد. بیشتر شهرها و روستاهای کردنشین به طور ناموفقی مجدداً اسم‌گذاری شدند. مثلاً کرکوک به تمیم و حاج العمران به الناصر (به معنی پیروزی) نامگذاری شدند. بیشتر سازمان‌های فرهنگی کردی را از فعالیت بازداشتند و متن کتاب‌های درسی را تغییر دادند تا نکات و موضوعات مربوط به کردستان را حذف کرده و آن را با اصطلاح «منطقه‌ی خودمختار» تغییر دهند. کارمندان کرد دانشگاه سلیمانیه به مناطق غیر کردنشین کشور انتقال داده شدند. طبق یک سیاست سازماندهی شده‌ی مرکزی، حکومت بغداد به تعداد زیادی به دانش‌آموزان غیر کرد زبان اجازه داد تا به دانشگاه سلیمانیه راه یابند هم‌چنین موقعیت‌های آموزشی برای کردها را به یک مؤسسه محدود کرد تا جامعه‌ی کرد را به خدمت حکومت عراق در آورد. اکنون تضعیف حکومت بعثی در عراق مجدداً احتمال دارد به یک قرار موقت بین حکومت و رهبران کرد و کاهش تبعیض علیه کردها در عراق بینجامد.

بر خلاف ایران یا عراق که اقلیت‌های نژادی در آنها به رسمیت شناخته شده‌اند، 12 میلیون کرد در ترکیه برای مدت‌های طولانی هدف تبعیض رسمی قرار گرفته و به فراموشی سپرده شده‌اند. همان طور که در فصل 3 بحث خواهد شد کشور جدید ترکیه با هویت واحد ترکی معرفی شده است. به همین دلیل در مقابل بروز هرگونه احساسات ملی‌گرایی، نژادی حتی در مرزهای خود به شدت عکس‌المعل نشان داده است. در نتیجه، درخواست‌های قوم کرد برای خودگردانی به مثابه خیانت در نظر گرفته شده است.

کردها یا «ترک‌های کوهی!» نامی که در ترکیه به طور مؤکد بر آنها اطلاق می‌شود، عملاً از هیچ گونه تضمین آزادی فرهنگی در ترکیه برخوردار نبوده‌اند. حتی اخیراً استفاده از لهجه‌های کردی طبق قانون قدغن شده است. کردهای ترکیه به علت تبعیض رسمی شدید علیه آنها نسبت به کردهای ایران و عراق، موضوع بسیار سازش ناپذیرتری علیه حکومت مرکزی در پیش گرفته‌اند. بر خلاف احزاب مهم کرد در ایران و عراق، حزب سیاسی معروف کرد در ترکیه (حزب کارگران کردستان-PKK) به جای دفاع از منطقه خودمختار در ترکیه، این موقعیت را برای کردها امکان‌ناپذیر کرده است تا در ترکیه به اهداف خویش دست یابند.

این کردستان مستقل بخش گسترده‌ای از خاک ایران و عراق تضعیف شده را شامل می‌شود. طبق بررسی‌ها کشمکش کرد برای استقلال با تمامیت ارضی و ضروریتهای امنیت ملی این سه کشور در تعارض خواهد بود. با اولویت دادن به سیستم حکومت-ملی در مسائل بین‌المللی و تلاش جهت حفظ پایداری و امنیت در منطقه از سوی نیروهای مهم خارجی، ادعاهای الحاق‌گرایی ملت کرد، حمایت خارجی لازم را که برای موفقیت کردها لازم است، جلب نخواهد کرد.

حکومت‌ها، علی‌رغم حمایت پی‌درپی قانون خودگردانی، تلاش کرده‌اند تا با ادعاهای تجزیه-طلبی مخالفت ورزند و حتی در صورت حمایت عمومی از ملت اسیر شده، از حیثیت تمامیت ارضی خویش دفاع کنند. چون حکومت‌ها در صورت درخواست و کسب استقلال سیاسی از سوی قومی بدون حکومت از زدوبندهای بالقوه در امور بین‌المللی هراسان می‌شوند. اما به رسمیت شناختن حقوق قانونی کردها که تمامیت ارضی و دوام سیاسی ایران، عراق و ترکیه را تهدید نمی‌کنند و باید از سوی این کشورها و دیگر کشورهای منطقه و جامعه‌ی بین‌المللی مورد توجه و حمایت قرار گیرد.

فصل دوم

وضعیت کردها در عراق

عراق کشور به استقلال رسیده قرن بیستم است اگر چه بین النهرین مرکز مشهور تمدن است و شهر بغداد، تاریخ طولانی در خدمت به تمدن اسلامی دارد، اما کشور جدید عراق در نتیجه‌ی شکست امپراطور عثمانی و تجزیه‌ی آن بعد از جنگ جهانی اول ایجاد شده است. حرکت‌های قوم‌گرایی کرد، در قرن بیستم «همزمان با حرکت‌های مشابه قوم‌های دیگر مانند اعراب و ارمنی‌های امپراطور عثمانی در آسیا» گسترش یافت. بدرخان اهل بوتان از اولین ملی‌گرایان کرد بود که در دهه‌ی 1840 ظاهر شد و حملات رشادت‌آمیزی بر علیه قبایل رقیب و همسایه‌گان در پیش گرفت. در محیط قومیت‌گرایی کرد در قرن بیستم باید از حاجی قادر شاعر کرد به عنوان عامل مؤثر در رشد ملی‌گرایی کرد یاد کرد. او از رهبران طوایف کرد درخواست کرد اختلافاتشان را کنار گذاشته و از حس منطقه‌گرایی و محلی فراتر روند و برای آرزوی بزرگ‌تر ملی‌گرایی کرد متحد شوند. حاجی قادر، ادیبان کرد را به خاطر نوشتن به زبان فارسی و ترکی، به جای زبان مادریشان به شدت مورد انتقاد قرار داد. خان‌ها و روحانیون کرد را به خاطر انعطاف زیاد از حد در قبال اهداف و آرزوهای اربابان ترک و فارسان سرزنش و ملامت کرد و بر داستان حماسی-ملی کرد «مه‌م و زین» یا «رومئو ژولیت کردی» نوشته شده در قرن هفدهم تاکید کرد تا احساسات ملی‌گرایی را در میان طبقات کردی تحریک کند.

در طور جنگ جهانی اول بریتانیا، کنترل ولایت‌های (استان‌های) بصره و بغداد که به صورت قلب کشور عرب درآمدند، را در دست گرفت. بریتانیا وعده داد در مقابل تحریک شورش عرب‌ها علیه ترک‌ها، این مناطق را به شریف حسین اهل مکه اعطاء کند. در 24 اکتبر 1915 در پاسخ به درخواست‌های شریف حسین، بریتانیا موافقت کرد تا در تاسیس یک کشور عرب شامل ولایت‌های بصره و بغداد به او کمک کند. در این توافق‌نامه هیچ‌ذکری از موصل کردنشین به میان نیامد و تا هنگام که آتش‌بس موقت بین سلطان عثمانی و قدرت‌های متحد در 30 اکتبر 1918 به وجود آمد و منجر به موافقت‌نامه‌ی مودروس (Mudros) شد و بریتانیا موصل را در اشتغال نیروهای خود داشت، هم سخنی از آن نبود. هنگامی که نیروهای بریتانیا تحت رهبری فرمانده کل سپاه بر موصل حاکم شدند، در واقع معاهده مودروس را زیر پا گذاشتند، اما ترک‌های شکست خورده به علت تضعیف قواء هیچ‌اختیاری از خود نداشتند. در نوامبر 1918 بریتانیا

ژنرال علی احسان پادشاهی ترک را مجبور به امضاء موافقت‌نامه‌ای کرد که خروج همه‌ی نیروهای ترک از ولایت موصل را خواستار شده بود. (وضع نهایی موصل تا سال 1925 روشن نشد). نیروهای بریتانیا قبل از اینکه کنترل موصل را در اختیار گیرند، بر شهرهای کردنشین کرکوک و سلیمانیه تسلط داشتند. سیاست بریتانیا بر این بود تا در منطقه‌ی تحت سلطه خویش رهبران محلی را برای اداره منطقه منصوب کند. یکی از مشهورترین رهبران محلی، شیخ محمود از عشیره‌ی برزنجی بود. با وجود شیخ‌های رقیب، کردهای سرشناس در سلیمانیه قبول کردند که شیخ محمود را به عنوان رهبر حکومت کردی بپذیرند و به دنبال آن بریتانیا شیخ محمود را به فرماندار سلیمانیه منصوب کرد و حمایت خود را از او اعلام کرد. فرمانده عالی بریتانیا ابتدا میجر ئی. دبلیو نویل (Major E.W.Noel) را به عنوان مشاور عالی شیخ محمود تعیین کرد تا در ضمن بر فعالیت‌های او نظارت داشته باشد. علی‌رغم تلاش‌های شیخ محمود برای ایجاد یک منطقه‌ی متحد کردنشین، اختیار و اقتدار او مورد اعتراض و سؤال دیگر گروه‌های کرد قرار گرفت.

سیاست بریتانیا در نظارت شدید بر فعالیت‌های شیخ محمود، رهبران کرد را به عصبانیت و ناراحتی کشاند. بریتانیا به منظور اقتدار و تثبیت قدرت خود، اختیار و قدرت خود را به مناطق مافوق سلیمانیه گسترش داد که در این حالت مجبور بود با رؤسای عشایر دیگر در زاخو، اربیل، بارزان، کرکوک و پنجوین و حلبچه درگیر جنگ شود. مخالفت بعضی از رؤسای این عشایر با قدرت شیخ محمود به حدی شدید بود که در بعضی شرایط بریتانیا با تحریک عشیره‌ی جاف در حلبچه شورشی را بر علیه قدرت شیخ محمود به راه انداخت. شیخ محمود متوجه شد که بریتانیا، با قرار دادن یک عشیره در برابر دیگری شعار و سیاست استعمارگری قدیمی «تفرقه بیندار و حکومت کن» را در پیش گرفته است. با شکست بریتانیا در قرار دادن گروه‌های رقیب و عشایر سنتی کرد در مقابل همدیگر، شیخ محمود علیه بریتانیا قیام کرد و در ماه مه‌ی 1919 اعلام استقلال کرد.

بریتانیا یک نیروی کوچک نظامی را برای مبارزه با شیخ محمود از کرکوک به سلیمانیه اعزام کرد اما این نیرو کافی نبود ناگزیر به کرکوک بازگشتند. بریتانیا سپس یک لشکر کامل را به سلیمانیه فرستاد و بعد از جنگ‌های خونین و خسته‌کننده با کردها، شیخ محمود را شکست دادند و او را به زندانی در بغداد روانه کردند. براساس بعضی از گزارش‌ها، شیخ محمود بعداً به هند

تبعید شد. به گفته یک منبع دیگر، بریتانیا او را به مرگ محکوم کرد، اما بعداً مجازاتش تخفیف یافت. براساس یک گزارش معتبر، شیخ محمود از زندان گریخت و به شهر سردشت در ایران رفت. در آنجا درگیری‌های نظامی خود را علیه بریتانیا ادامه داد. بعد از شکست شیخ محمود و دست‌یابی نیروهای نظامی بریتانیا بر مناطق کردنشین، شورش‌های متعددی در گرفت. برخی از این شورش‌ها یا از سوی ترک‌های بودند که می‌خواستند دست بریتانیا را بر موصل کوتاه کنند یا کردهایی که از تسلط دایمی و طولانی یک قدرت خارجی هراس داشتند. در ضمن یک سری حوادث به وقوع پیوستند که بر موقعیت کردها تاثیر گذاشتند. در اول ماه مه 1920 مجمع ملل حق قیومیت بریتانیا بر عراق و فلسطین را صادر کرد. امیر فیصل پسر دوم شریف حسین مکی که قبلاً توسط فرانسه از سوریه خلع قدرت شده بود، به دستور بریتانیا در آگوست 1921 بر تخت سلطنت هاشمیت جدید در عراق نشست. سپس بریتانیا نسبت به پشتیبانی از یک قدرت مقتدر حامی خود در عراق بیشتر علاقه نشان داد تا موضوع خودمختاری گردد. به منظور به رسمیت بخشیدن به حکومت فیصل، بریتانیا یک همه‌ی پرسی عمومی را به مرحله اجرا گذاشت تا موقعیت امیر فیصل را بر تخت سلطنت مستحکم سازد. کردها همه‌پرسی را تحریم کردند یا علیه فیصل رأی دادند.

در شکل‌گیری هویت حکومت جدید در عراق، بریتانیا با قانع کردن اعراب عراقی در جهت اختصاص بعضی از سمت‌های عالی در حکومت به کردها، تلاش کرد تا کردها را در داخل جامعه‌ی جدید عراق جمع‌آوری کند. ولی اعراب با این امر مخالفت کردند چون اعتماد به کردها نداشتند. بنابراین، بریتانیا بر سر تجمع کردها در داخل جامعه عراق جدید با مشکل مواجه شد. طبق اظهارات یک ناظر، حکمرانان بریتانیا در کردستان «از شرکت کردها در پست‌های رسمی عالی حمایت کردند حال آن که افرادی در بغداد با چشم حقارت به کردها می‌نگریستند».

از زاویه‌ی بین‌المللی، تلاش کردها برای تاسیس اقلیم خود در آگوست 1920 از پشتیبانی بزرگی برخوردار گشت و آن زمانی بود که نمایندگان قدرت‌های پیروزمند متحد و سلطان عثمانی شکست خورده، معاهده سورس (Severs) را امضاء کردند. این معاهده خواستار ایجاد کردستان و ارمنستان مستقل و همان‌طور ایالت‌های مستقل عربی مجاز، سوریه و عراق شده بود. عهدنامه سورس سه ماده مهم در مورد خودمختاری و استقلال کردستان را در برداشت. ماده 62 مربوط می‌شد به سازوکاری جهت فراهم آوردن خودمختاری برای «مناطق کردنشین واقع در شرق

رودخانه فرات، منطقه جنوبی ارمنستان و قسمت شمالی مرز ترکیه با سوریه و مدیترانه». براساس ماده‌ی 63، حکومت ترکیه موافقت کرد تا در مدت سه ماه سازوکارهای مربوط به ماده‌ی 62 را همراه با کمیسیونی متشکل از سه نماینده منصوب شده از سوی حکومت‌های ایتالیا، فرانسه و بریتانیا را به اجراء درآورد. ماده‌ی 64 موقعیت‌های را برای استقلال کرد فراهم می‌آورد و عبارت بودند از: در مدت یک سال پس از نوشتن معاهده‌ی مذکور، گروه‌های کرد ساکن در این مناطق (براساس ماده‌ی 62) خود را به شورای مجمع ملل معرفی می‌کردند تا نشان دهند که اکثریت جمعیت این مناطق آرزوی تجزیه و استقلال از ترکیه را دارند و چنان که سازمان ملل اعلام دارد که تحقق چنین موضوعی بر آنان واجب است ترکیه باید با چنین پیشنهادی موافقت کند و از همه‌ی حقوق و حق مالکیت این مناطق صرف‌نظر کند و اگر این پیشنهاد به تحقق پیوست سازمان قدرت‌های متحد نباید هیچ اعتراض و ایرادی در برابر اختیار مردم و کشور مستقل کردنشین و کردهای ساکن آن بخش از کردستان (بعلاوه ولایت موصل) داشته باشند. شرایط و موارد موجود در عهدنامه‌ی سورس راجع به خودمختاری و استقلال کرد هرگز به اجرا درنیامدند و در حقیقت هرگز به تصویب نرسیدند چون ترکیه ادعای سلطه و حاکمیت بر ولایت موصل را در سر داشت و در توافقی‌نامه‌ی ملی 1920 ملی‌گرایان ترک خواستار مالکیت آن شده بودند. عوامل متعددی نشان می‌دهند که بریتانیا از عهدنامه سورس عقب‌نشینی کرده است: نخست، پیروزی ملی‌گرایان ترک بر یونانیان، که مانع از پیشروی یونانیان به سوی آنکارا شد. این واقعه ترک‌ها را چنان تحریک کرد که در مخالفت با استقلال ولایت موصل پا از حدود متعارف فراتر گذاشته و متجاوزکارانه‌تر عمل کنند. پس با به قدرت رسیدن مصطفی کمال آتاترک به عنوان عامل مقتدر در ترکیه و سیاست‌های منطقه‌ای ناگزیر از آن شد تا با دید جدی‌تری به موقعیت ترکیه بنگرد و مسأله کرد را با توجه به ترکیه نوظهور مورد ارزیابی قرار دهد. ثانیاً: بریتانیا از وجود نفت در کرکوک و دیگر شهرهای ولایت موصل مطلع بود و نتیجه گرفت که با متصل کردن منطقه به ایالت وابسته به عراق، همان طور که از تاسیس کشور قابل پیش‌بینی و مستقل‌گرد جلوگیری به عمل می‌آمد، اختیار و قدرتش بر ذخایر منطقه بیشتر می‌شد. دلیل دیگر عدم حمایت بریتانیا از تشکیل کشور مستقل کرد، مخالفت دفتر بریتانیا برای اداره امور هند (**British India Office**) بود که موقعیت نظامی و سیاسی بریتانیا را در طول جنگ جهانی اول در منطقه هدایت می‌کرد و به این نتیجه رسیده بود که کشور تحت-

الحمایه بریتانیا یعنی عراق، بدون گنجاندن ولایت موصل در آن، عملی و خودکفا نخواهد ماند و بدون عراق خودکفا از نظر اقتصادی، مصالح و منافع بریتانیا در خطر خواهد افتاد.

علی‌رغم عدم اجرای بندهای عهدنامه‌ی سورس، این معاهده هویت بین‌المللی و جنبش و آرزوی کرد برای خودگردانی در قرن بیستم را نشان می‌دهد. موارد موجود در این معاهده هنوز هم اصل و اساس آرزوهای کرد برای تاسیس کشور مستقل خودشان را دربر دارد.

در سال 1922 مصطفی کمال آتاترک موفق شد بقایای به جای مانده از عهدنامه‌ی سورس را که حکومت ترکیه آن را امضاء کرده بود، از میان بردارد. مصطفی کمال بندهای معاهده را برای ترکیه تحقیرآمیز دانست چون همان طور که معاهده مذکور ترکیه را به صورت کشوری تحت‌الحمایه‌ی قدرت‌های اروپایی و واقعاً وابسته به آنها درمی‌آورد و آتاترک را مجبور می‌کرد تا از بریتانیا بخواهد موصل را به ترکیه برگرداند. به‌منظور رد و رفع درخواست‌های ترکیه، بریتانیا مجدداً موضوع کرد را مطرح کرد. بریتانیا از حکومت متحد در بغداد خواست تا در ارسال اعلامیه‌ی همبستگی به اصطلاح انگلو-عراقی که در دسامبر 1922 به مجمع ملل فرستاده شده بود، به آنها بپیوندد. این اعلامیه حقوق کردها را در تاسیس حکومت خودمختار در چهارچوب کشور عراق به رسمیت می‌شناخت و ولایت مباحثه‌آمیز موصل را در حوزه‌ی مرزهای عراق، به تصویب می‌رساند.

کردها همانطور که نمی‌خواستند به زیر سلطه و حکمرانی شاه فیصل و اربابان بریتانیایش بروند، از اعلامیه‌ی همبستگی با عراق اظهار رضایت نکردند. شیخ محمود که مجوز برگشت به سلیمانیه را دریافت کرده بود، به هنگام مراجعت فوراً به جمع‌آوری نیرو پرداخت و بعد از سازماندهی دومین حکومتش در سلیمانیه در مدت سه سال، خود را حکمران منطقه خواند و تمبرها و اسکناس‌های پستی و مالیاتی را چاپ کرد و به سازماندهی ارتش مستقل از عراق و بریتانیا ادامه داد. استقلال فزاینده شیخ محمود و امتناعش از پذیرش هر نوع سلطه عراق بر حوزه قلمرو خود، سیاست‌های نفتی بریتانیا را در منطقه به مخاطره انداخت. نیروهای بریتانیایی به قصد سرکوبی شیخ محمود روانه شدند. تا قبل از جولای 1924 نیروهای بریتانیا بر سلیمانیه کنترل کامل نداشتند. اهمیت مقاومت به قدری بود که نیروی هوایی سلطنتی مجبور بود تا در دسامبر 1924 با بمباران شهر سلیمانیه نیروهای زمینی را تقویت کند و بدین ترتیب شورش‌های کردی علیه بریتانیا و عراق را سرکوب سازد و به کلی ریشه‌کن کند.

سال 1923 در نشست لوزان در کشور سوئیس، کوشش شد تا با عملی شدن بندهای موجود در عهدنامه‌ی سورس در منطقه موافقت شود. در حالی که کردها در جلسه لوزان حضور نداشتند، لورد کرزون و عصمت اینونو رئیس نمایندگان بریتانیا و ترکیه، به ترتیب از علاقه‌ی عمیق به مصالح کردها سخن راندند و آن را از مباحث نظری قابل احترام خود دانستند. از خلال مطالب مورد بحث نمایندگان، آشکار بود که سرنوشت کردها موضوع مورد بحث باشد. موضوع اصلی برای بریتانیا و ترکیه موقعیت ولایت موصل بود.

نشست لوزان موضوع و مشکل تسلط بر موصل را حل نکرد اما در خاتمه، به امضاء معاهده لوزان در جولای 1923 انجامید. در حقیقت این معاهده، جانشین عهدنامه سورس شد. اگرچه این معاهده بندهای در برداشت که ترکیه را موظف می‌کرد به حقوق فرهنگی و زبانی اقلیت‌های غیر ترک در کشور احترام بگذارد، اما معاهده هیچ‌ذکری از کردستان مستقل به میان نیاورده بود. اما بریتانیا به عنوان قدرت قیوم در عراق، موظف بود تا بر مسئله‌ی تعیین وضعیت نهایی ولایت کردنشین و بحث‌برانگیز موصل با ترکیه مذاکره کند. مذاکره‌کنندگان بریتانیا و ترکیه به نتیجه‌ی مثبتی دست نیافتند و موضوع به مجمع ملل برگشت داده شد. شورای مجمع ملل تصمیم گرفت تا در دسامبر 1925، کنترل موصل را به عراق بدهد به شرط آن که تضمین‌های برای حمایت از حقوق اقلیت کرد داده شود. به همین منظور نخست وزیر عراق در سخنرانی اوایل 1926 اعلام داشت که زبان کردی و عربی باید زبان رسمی ولایت موصل باشد و کودکان کرد زبان باید به زبان کردی تحصیل کنند. او به تعهد کشورش در قبال تاسیس حکومت اداری مختص به شهروندان کرد در منطقه شهادت داد. زمانی که قانون زبان‌های محلی در عراق به تصویب رسید، این تعهدات به اجراء درآمدند. اگرچه همه‌ی بندها کاملاً رعایت نشدند، اما این اولین باری بود که حکومت عراق رسماً حقوق فرهنگی و هویت مستقل کرد را به رسمیت می‌شناخت.

اختلاف کردها با حکمرانان عراقی منجر به تجدید شورش‌ها به رهبری شیخ محمود در سلیمانیه شد. در زمستان 1927 نیروهای اعزامی عراق با حمایت توپخانه بریتانیا به سلیمانیه روانه شدند و نیروهای کرد مجدداً شکست خوردند. شیخ محمود به ایران گریخت و به نیروهای محمودخان کانیسانانی (رئیس عشیره‌ای در مریوان) که با حکومت ایران در نبرد بود، پیوست. زمانی که این

جنگجویان در نبرد با ارتش ایران شکست خوردند، شیخ محمود به عراق گریخت در آنجا دستگیر شد و به تبعیدگاهی در شمال عراق فرستاده شد.

آخرین شورش بزرگ شیخ محمود علیه حکمرانان بریتانیایی و عراقی در سال 1932 رخ داد. بعد از آن بریتانیا اعلام داشت که استقلال عراق را تضمین خواهد کرد و معلوم شد که معاهده تضمین‌کننده‌ی استقلال عراق، تضمین حقوق اقلیت‌های کشور را زیر پا می‌گذارد، شیخ محمود در بهار 1931 یک حمله‌ی تهاجمی را علیه نیروهای عراقی سازماندهی کرد. شیخ محمود بار دیگر مغلوب شد و دیگر نتوانست هیچ نیروی علیه حکومت عراقی گرد آورد. کردها با آرزوی تشکیل یک کشور مستقل متعلق به خود، یک سری شورش‌های عمده‌ای را آغاز کردند. اگرچه این شورش‌ها ابتدا علیه حکومت عراق شکل گرفتند، اما زمانی که جنگجویان کرد به منظور یافتن پناهگاه و پایگاه حملات به کشورهای همسایه ایران و ترکیه گریختند، جریان این شورش‌ها به خارج از مرزها نیز کشیده شدند. در نتیجه کشورهای ایران و عراق و ترکیه با هدف حمایت از سیاست‌های دفاعی خود، در سال 1937 پیمان سعدآباد را امضاء کردند. گرچه این پیمان به سادگی مسئله‌ی قیام‌های کرد و تهاجمات برون مرزی را حل نکرد، اما آشکار بود که حکمرانان ایرانی، ترکی و عراقی موضوع قیام‌های کرد را همچون بخشی از قراردادهای دفاعی-شان با جدیت کامل دنبال می‌کنند.

در همین دوران دسته‌ی دیگری از مخالفان از میان رهبران عشیره بارزانی سر بر آوردند و شیخ احمد بارزان، راهنما و جلودار بعدی برای کسب خودمختاری مردم کرد شد. (پدربزرگ شیخ احمد عشیره‌اش را از یک روستای نزدیک اربیل نقل مکان داد و در منطقه‌ای نزدیک به زربیار در شمال شرق عراق اسکان داد. این منطقه بعداً به نام بارزان تغییر نام داد و بنابراین این خاندان به نام عشیره بارزانی شناخته شدند).

شیخ احمد می‌خواست یک رهبر برجسته نظامی باشد. اما اعتقادات عجیبش مخصوصاً باورهای اسلامی غیرسنتی‌اش، که مبانی اسلامی و مسیحی را دربرمی‌گرفت، منجر به بارآوردن رهبران عشایر مخالف کرد با بارزانی‌ها شد. یکی از رهبران عشایر مشهور، شیخ رشید برادوست مستقیماً علیه شیخ احمد در صدور فتوای مصرف گوشت خوک به فرقه‌اش، که بر خلاف قوانین غذایی اسلامی بود، مخالفت و اعتراض کرد.

گرچه شیخ احمد به دین اسلامی سنتی خود برگشت، اما در برخورد و درگیری با ارتشیان عراق و بریتانیایی قادر نبود کمک‌های مورد نیاز خود را از دیگر عشایر کرد تامین کند. علت دیگر و شاید مهم‌تر تضعیف شورش شیخ احمد، مخالفت او با طرح بریتانیا بود که قصد داشتند در بهار 1932 مسیحیان آشوری اخراج شده از ترکیه یا جلای وطن کرده را در نزدیکی موطن عشایر بارزانی اسکان کند. در جنگی که به دنبال آن درگرفت ارتش عراق صدمات سنگینی را متحمل شد که منجر به بمباران مرزها و روستاهای کردنشین توسط نیروهای هوایی سلطنتی بریتانیا شد. بعد از جنگ شدید و بمباران هوایی توسط نیروهای هوایی بریتانیا، شیخ احمد و هم‌زمانش به ترکیه رانده شدند. بعداً از حکومت‌های بریتانیا و عراق عفو عمومی را برای شیخ احمد و خانواده‌اش صادر کردند و به آنها اجازه دادند تا به عراق برگردند. با این حال، به هنگام مراجعت شیخ احمد او را به همراه خانواده و هم‌زمانش دستگیر و به ناصریه در جنوب عراق روانه کردند. بعداً آنان را به سلیمانیه نقل مکان دادند و در آنجا تحت امنیت شدید قرار گرفتند. دلایل مذکور موجب خاتمه شورش شیخ احمد شدند.

برادر کوچک شیخ احمد به نام ملامصطفی بارزانی در سال 1943 از سلیمانیه فرار کرد و به بارزان برگشت تا رهبری قوم را برعهده بگیرد. ملامصطفی به مانند برجسته‌ترین و مشهورترین ملی‌گرای کرد در قرن جدید ظاهر شد و تا زمان مرگش در سال 1979 همانند بارزترین نماد ملی‌گرایی قوم کرد برجای ماند. موفقیت ملامصطفی بخاطر توانایی او در جنگ‌های چریکی و پایداری در برابر حملات دائمی نیروهای عراقی برای سال‌های متمادی بود و هم‌چنین موفقیت در امر ترکیب نیروهای ملی و مذهبی. هیچ رهبر کردی در قرن بیستم نتوانسته همانند «او» کردها را جمع‌آوری و به صف جنگ فراخواند و یا در فکر و حسرت کردهایی بوده باشد که آرزوی رهایی از دست قوانین عراقی یا ترکی را در سر می‌پروراندند».

ملامصطفی بعد از گریز از سلیمانیه و به محض ورودش به بارزان، یک نیروی کوچک چریکی را سازماندهی کرد و پاسگاه‌های پلیسی و دستگاه‌های دولتی را مورد حمله قرار داد. در اواخر سال 1943 نیروی کوچک ملامصطفی بارزانی به اندازه‌ای زیاد شد که نیروهای عراقی در مقابل آنها عاجز و ناتوان بودند. در مقابل نوری سعید (نخست وزیر عراق) سعی کرد تا ملامصطفی را وادار به تسلیم کند و با انتشار اعلامیه‌ای از سوی شیخ احمد که هنوز در سلیمانیه تحت نظارت و کنترل بود، پیامی به ملامصطفی فرستاد و او را از جنگ مسلحانه به عنوان وسیله‌ای جهت

کسب خودمختاری کرد، بازداشت. ملامصطفی این اعلامیه را نادیده گرفت و حملاتش را بر علیه نیروهای عراقی شدت بخشید که صدمات سنگینی به نیروهای عراقی وارد آورد و موجب فرار بسیاری از سربازان عراقی کردتبار شد.

بریتانیا از بیم و هراس تجزیه کشور تحت‌الحمایه خود، به نوری سعید پیشنهاد کرد تا با ملامصطفی وارد گفتگو شود و بدون خونریزی و درگیری مسأله را حل کند. نوری سعید هیأتی را به سرپرستی ماجد مصطفی وزیر کشور که او هم کرد بود، روانه کرد تا با ملامصطفی مذاکره کند. مذاکرات بین کردها و حکومت عراقی ابتدا در بین افسران عراقی منطقه کردنشین صورت گرفت. یک نتیجه عینی این مذاکرات در سال 1944، لغو محدودیت‌های نظارتی بر شیخ احمد بود. علاوه بر این، ملامصطفی لیستی از درخواست‌های خود را ارائه داد که تاسیس ایالت کردی (که کرکوک نفت خیز و غنی را هم شامل می‌شد) تحت کنترل رهبران منتخب کرد را دربر می‌گرفت. یک وزیر جدید آگاه به امور کرد، در کابینه عراق به عنوان رابط اصلی بین حکومت و حکمرانان کرد در ایالت جدید عمل می‌کرد. به استثنای نظارت بر پلیس و ارتش، حکمرانان ایالت در حل و رفع مسائل ایالت، از خودمختاری کامل برخوردار بودند. بعلاوه هر کابینه عراقی می‌بایست یک وزیر کرد را به کابینه‌اش می‌افزود.

این درخواست‌ها به مباحثات داغ در کابینه انجامید. نخست وزیر نوری سعید اعلام داشت که آماده است تا بعضی از درخواست‌های کرد را بپذیرد. اما ناسیونالیست‌های عرب در کابینه‌اش با این موضوع مخالفت کردند چون می‌ترسیدند که قبول درخواست‌ها، بدون شک موجب اعطای امتیازات بیشتر و در نهایت به ایجاد یک کردستان مستقل می‌انجامد. با این وجود، حکومت اعلام کرد که به مذاکراتش با ملامصطفی ادامه می‌دهد تا به توافق سیاسی برای حل مسأله کرد دست یابند. همان طور که مذاکرات دنبال می‌شد حکومت سقوط کرد و با به روی قدرت آمدن نخست وزیر حمدی الپاچچی میل و رغبت حکومت برای مذاکره با کردها فروکش کرد.

با خاتمه مذاکرات، جنگ و درگیری میان طرفین از سر گرفته شد. در اواخر سال 1945 نیروهای عراقی و نیروی هوایی بریتانیا، نیروهای ملامصطفی را مجبور کردند تا از مرز گذشته و داخل خاک ایران شوند. در آنجا ملامصطفی به قیام مه‌آباد پیوست و نیروهایش به حمایت از جمهوری نوظهور مه‌آباد برآمدند. با سرنگونی جمهوری مه‌آباد، ملامصطفی و نیروهایش مجبور به عقب‌نشینی شدند و نهایتاً به اتحاد جماهیر شوروی پناهنده شدند. آنان حدود دوازده سال در

اتحاد جماهیر شوروی ماندگار شدند و تا سرنگونی سلطنت هاشمیت در سال 1958 به عراق برنگشتند. به هنگام حضور در اتحاد جماهیر شوروی، عنوان افتخار ژنرال به ملامصطفی داده شد و این لقب تا هنگام مرگش اغلب به کار برده می‌شد.

غیر از شورش‌های عشیره‌ای و نظامی، تعدادی از احزاب ملی‌گرا بوجود آمدند تا زمینه‌ی فکری را برای رشد و گسترش قومیت‌گرایی کرد در عراق فراهم آورند. به‌طور کلی دو گروه نوبنیاد به نام‌های حزب هیوا (امید) و گروه آزادی، طرفداری خود را از ملامصطفی به‌عنوان نماد زنده شورش‌های کرد اعلام کردند. ستاد فرماندهی حزب هیوا در بغداد و در بسیاری از شهرهای کردنشین با شاخه‌های نیرومندی در کرکوک، سلیمانیه و اربیل فعالیت می‌کرد. بنیان‌گذار حزب، خودش چپ‌گرا بود و در مقالات و تفاسیری که در مجله‌ی کردی خود منتشر می‌کردند هر دو حزب هیوا و آزادی نسبت به امپریالیسم غربی و فئودالیسم کرد انتقاد می‌کردند. گرچه حزب هیوا رهبریت ملامصطفی و نقش او را در جنبش کرد با اهمیت تلقی می‌کرد این حزب «نسبت به نگرش مستبدانه و مذهبی او مظنون باقی ماند ولی در نظر داشت در آن موقعیت از او استفاده کرده و به محض تحقق اهداف خودمختاری یا استقلال از حمایت او دست بردارد». در نهایت، ملامصطفی بیشتر از حزب هیوا پایداری نشان داد و دوام آورد. گروه آزادی توسط گروهی از ملی‌گرایان خرده بورژواز که پیروی و طرفداری از ملامصطفی را بدون چون و چرا قبول داشتند، شکل گرفت. اما هسته رهبری گروه آزادی، هویت عشیره‌ای نداشت و بیشتر از کردهای شهرنشین و افسران ارتشی منطقه‌ی کردنشین تشکیل شده بود. علی‌رغم ناسازگاری ایدئولوژی حزب هیوا و گروه آزادی، هر دو مشترکاً برای دستیابی به خودمختاری کرد، باهم کار کردند.

پارت دمکرات کردستان عراق (KDP) که در سال 1946 توسط گروهی از روشنفکران کرد، به رهبری یک حقوقدان کرد به نام حمزه عبدالله پایه‌ریزی شد، بیش از حزب هیوا یا گروهی آزاد برای آزادی کرد در تلاش بوده است. پایه‌گذار پارت دمکرات کردستان را می‌توان به گروهی نسبت داد که خود را حزب رزگاری کرد می‌خواندند. این حزب در ژانویه 1946 با اعضای غالباً کمونیست، شکل گرفت. در یادداشتی برای سازمان ملل متحد در اوایل 1946، حزب رزگاری کرد از رئیس مجمع عمومی سازمان ملل متحد درخواست کرد تا چاره‌ای برای اشتباهات گذشته در کردستان بیندیشد:

«بی شک حرص و طمع و مصالح سیاسی امپریالیسم (پیر) بوده است که منجر به مشکلات و فجایع غیرقابل تصور در دو جنگ جهانی بزرگ شده است. این حزب ... اعتقاد زیادی به اهداف خوب و نیات شما در خاتمه دادن به نیروهای متجاوز و امپریالیسم دارد. حال وقت آن رسیده است تا به این واقعیت توجه کنیم که برقرار دنیای آرام و نجات انسان از بلایای دهشناک و خانمان‌سوز جنگ، مادامی که ملت‌ها توسط امپریالیسم، استثمار و تحقیر شده باشند، امکان پذیر نخواهد بود. برای ملت کرد، ملتی که به زیر استثمار و فرمانبرداری حکمران بیگانه کشیده شده است، خواستار ریشه‌کن کردن امپریالیسم در کشور و رفع مشقت و نابرابری در حکومت‌هایی است که ملت کرد در آنها زیر سلطه قرار گرفته و تقسیم شده است».

نسخه‌های از این نامه غیر رسمی جهت ارسال به سازمان ملل به نمایندگان آمریکا، چین و سفارت بریتانیا در بغداد فرستاده شد. نکته جالب توجه این که ادوین شوئین‌ریچ، مسؤل موقت امور آمریکا در بغداد، یک نسخه از این نامه را در 23 ژانویه 1946 به وزیر امور خارجه تحویل داد و یادآوری کرد که سفارتخانه آمریکا نمی‌تواند اطلاعات شخصی از حزب رزگاری کرد و اهدافش به دست آورد: «چه از طریق سازمان جاسوسی بریتانیا یا از طریق ارتباطات سیاسی عراق ... ممکن است این نکته مهم باشد که این یادداشت نسبت به دخالت آمریکا و بریتانیا در مسائل بین‌المللی و کشورهای دیگر حالت انتقادی داشته و ظاهراً در لحن حمایت از شوروی برخاسته است». به هنگام ظهور جنگ سرد، اتهامات همدردان طرفداران شوروی نسبت به حزب رزگاری کرد شدید بود و این حزب را در نظر بریتانیا بدنام کردند. حزب رزگاری کرد بعد از یک سری پیمان‌شکنی‌های اعضای خود با حزب کمونیست عراق (ICP)، در آگوست 1946 به حزب دمکرات کردستان، به رهبر ملامصطفی و به دبیرکلی حمزه عبدالله پیوست. بنیان‌گذار حزب (پارت) دمکرات، یک شکاف عمده را ولو به مدت کوتاهی در گروه‌های کرد پیش‌بینی کرده بود چون هنوز یک شاخه از حزب دمکرات کردستان ایران در سلیمانیه تحت رهبری ابراهیم احمد موجودیت داشت. بنیان‌گذار حزب پارت دمکرات، حزب دمکرات جدید را تهدیدی در مقابل اتحاد کرد و حکمرانی قاضی محمد و جمهوری کرد نوبنیادش در مه‌باد می‌دانست که برای ابراهیم احمد و بیشتر کردهای دیگر ریشه اصلی شورش‌های ملی‌گرایانه در آن زمان محسوب می‌شد. اما با سقوط جمهوری مه‌باد این اختلاف از بین رفت و روابط سازمان ابراهیم احمد از هم گسیخته شد.

در حقیقت بعد از شکست جمهوری مهاباد، ابراهیم احمد به حزب دمکرات کردستان عراق پیوست و در یک رقابت شدید حمزه عبدالله را معزول کرد و توانست در سال 1951 به سمت دبیرکل جدید دمکرات کردستان عراق (پارتی) انتخاب شود. تحت رهبری احمد، پارتی نتوانست حمایت رعیت‌های محافظه‌کار و رهبران عشیره‌ای را به خود جلب کند. سفارت آمریکا در بغداد بعد از دریافت اعلامیه و مدارک مربوط به حزب پارتی، آن سازمان را تحت تاثیر کمونیسم اعلام کرد. بنابراین، ایالات متحده تاسیس پارت (KDP) را با نگرانی مورد ملاحظه قرار داد.

در 17 سپتامبر 1946 پارت دمکرات کردستان اعلامیه‌ای را با امضاء ملامصطفی منتشر کرد که در آن از مردم عراق خواسته شده بود تا «به نیروهای کرد پیوسته و با یکدیگر متحد شوند و در یک تلاش همگانی کشورشان را از چنگال امپریالیسم و ایادی آن نجات دهند. در آن صورت هرکس می‌تواند در سرزمین خویش خوشبخت، آزادانه و برادراوار با مشارکت همدیگر به زندگی ادامه دهد. کردها و اعراب برای زمان طولانی برادرانه در کشور باهم زیسته‌اند!».

این موضوع در یک سری اعلامیه‌های که پارت دمکرات کردستان به منظور تشکیل کشور چند ملیتی و فدرالی طراحی کرده بود، منتشر شد. اما نگرش فدرالیسم پارت دمکرات کردستان با آنچه که اصولاً فدرالیسم خوانده می‌شود، متفاوت بود. در حقیقت پارت دمکرات کردستان طرفدار استقلال کامل از عراق بود. در سپتامبر 1946، پارتی خواستار تاسیس ایالت فدراتیو کردستان شد به طوری که بتواند در ارتباط با هر کشوری مختار و آزاد باشد و آزادی کامل در انتخاب اعضای قوه‌های مجریه، قانون‌گذاری و قضایی حکومت خود داشته باشد و در برقراری روابط اقتصادی با هر کشوری مختار باشد. همه‌ی مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کردستان در اختیار قوه‌ی مجریه‌ی آن ایالت باشد». گرچه اعلامیه‌ی پارت دمکرات کردستان درباره مسئله دفاع ملی مبهم بود، اما پیش‌بینی شده بود که این موضوع مهم میان نمایندگان کرد و عراقی مورد حل و فصل قرار گیرد.

جمهوری عراق و کردها

در میانه‌ی دهه‌ی 1950 قدرت و خشم ملی‌گرایان آن چنان شدت گرفت که توانستند حکومت دراز مدت سلطنتی هاشمیت تحت سلطه‌ی بریتانیا را به مخاطره بیندازند. در جولای 1958 یک گروه از افسران نظامی موسوم به افسران آزادی به رهبری عبدالکریم قاسم برعلیه شاه فیصل و حکومتش در یک کودتای خونین به پیروزی رسیدند و تاسیس یک سیستم جدید

جمهوری را در عراق اعلام کردند. بیشتر گروه‌های مخالف از سقوط حکومت سلطنتی استقبال کردند و با این امید که دوره‌ی جدید در روابط عربی-کردی آغاز شده است، حمایت خویش را از حکومت جمهوری ابراز داشتند. گرچه افسرانی که در سال 1958 به روی قدرت آمده بودند هیچ پیش‌بینی روشنی از آینده عراق نداشتند و برای آزادی کرد هیچ تعهدی نداده بودند، اما نگرش دوستانه‌ای در مورد مسئله کرد داشتند «هرچند عملاً با آنان هم‌پیمان و هم‌باور نبودند». هیأت حاکمه‌ی تازه تاسیس و سه نفر که به عنوان نهاد عالی و رسمی کل کشور عمل می‌کردند، جهت حسن نیت درقبال مسأله کردها، یک نفر کرد به نام خالد نقشبندی را در خود جا داد. نقشبندی فرماندار سابق اربیل و از یک خانواده مذهبی و مالک مشهوری بود.

رژیم جدید متعهد شد تا وضعیت کردها را به طور قابل ملاحظه‌ای بهبود بخشد. قانون اساسی موقت که در سال 1958 اعلام شد، برای نخستین بار کردها را به عنوان یک گروه قومی با حقوق ملی متفاوت به رسمیت شناخت. قانون اساسی جدید عراق مجدداً بر جایگاه کشور به عنوان یک بخش تمام و کمال بر قوم عرب تأکید کرد، اما صریحاً اعلام شده بود که «اعراب و کردها اعضای مشترک این ملت به حساب می‌آیند». عبدالکریم قاسم که بنابر اظهاراتی مادرش یک کرد شیعه مذهب بود، ظاهراً قصد داشت موقعیت کردها را بهبود بخشد و چندین کرد را در دولت خود به سمت‌های مهم گماشت.

در سال‌های اولیه رژیم قاسم رابطه‌ی همزیستی دوستانه‌ای بین حکومت و کردها بوجود آمد. قاسم و ملامصطفی (که همانند یک قهرمان بعد از دوازده سال زندگی در شوروی به عراق برگشته بود) به منظور خنثی کردن رقابت‌ها و مخالفت‌هایشان، همکاری با یکدیگر را ضروری دانستند. رقبای داخلی قاسم، کمونیست‌ها، بعثی‌ها، ناصریت‌ها و ملی‌گرایانی بودند که همه بنا به تصور خود در آرزوی تشکیل عراق جدید با ساختار سیاسی-اجتماعی بودند. بعد از سقوط سلطنت هاشمت، یک موضوع تفرقه‌انگیز در رابطه با موقعیت عراق، تاسیس جمهوری متحد عرب (UAR) بود. جمهوری متحد عرب از اتحاد مصر و سوریه به رهبری رئیس‌جمهور مصر، جمال عبدالناصر در فوریه 1958 شکل گرفته بود. به واسطه‌ی شخصیت ملی‌گرای قاسم و تأکید مؤکدش بر پدیده‌ی ملی‌گرایی عرب، فشار زیادی بر قاسم وارد شد تا عراق هم به این اتحادیه بپیوندد. کردها مخالف این حرکت بودند چون فلسفه‌ی اصلی این اتحادیه، بهبود ملی‌گرایی عربی و عربیسم بود و در حقیقت در موقعیت‌گرد تغییرری ایجاد نمی‌کرد. در حقیقت هم این

امکان وجود داشت که خواسته‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی کرد نایده گرفته شود. مدارک موجود نشان می‌دهند که روابط عرب-کرد در سوریه بعد از پیوستن این کشور به اتحادیه‌ی مذکور وخیم‌تر شده بود به طوری که اعلامیه‌های اقوام غیر عرب مخالف تحقق اتحادیه‌ی عرب بودند.

مخالفت کرد با عضویت عراق در اتحادیه جمهوری عرب، پارت دمکرات کردستان را مجبور کرد تا هم با قاسم و هم با حزب کمونیست عراق رابطه‌ی نزدیکی داشته باشد. قبل از وقوع کودتای جولای 1958 (که بعداً نام انقلاب گرفت) کردها و حزب کمونیست رابطه و همکاری دوستانه‌ای باهم داشتند. به طوری که در فاصله‌ی بین سال 1946 تا 1953 در بحبوحه‌ی مبارزات ضد کمونیستی و ضد کردی، عده‌ای از کردها به رهبری حزب کمونیست عراق رسیده بودند. منجمله، رهبر کمیته‌ی مرکزی حزب از سال 1946 تا 1953 پسر یک معلم مذهبی در سلیمانیه به نام بهالدین نوری بود. سایر اعضای حزب کمونیست عراق در این فاصله عبارت بودند از هادی سعید و بلال عزیز که هر دو اهل اربیل بودند و عبدالله عمر محی‌الدین اهل کرکوک. بهالدین نوری به لحاظ تجربه‌ی انقلابی اندک و درک انعطاف‌ناپذیری تئوریش، رهبر بحث برانگیز بود. عقاید و اعتقادات بسیار ساده‌ای داشت که عبارت بودند از: «عشق و علاقه به قوم کرد و ایمان بی چون و چرا به آینده کمونیسم».

مخالفت حزب کمونیست عراق در ارتباط با عضویت در جمهوری اتحادیه‌ی عربی، بخاطر ترس این حزب از تاسیس اتحادیه بزرگ عربی نبود، بلکه حزب کمونیست عراق مخالف آن بود که اتحادیه کشورهای عربی توسط ملی‌گرایان بورژواز و ضد کمونیست اداره شود. حزب کمونیست عراق تاسیس جمهوری اتحادیه‌ی عربی را محصول فکر شتاب زده و اشتباه حزب بعث سوریه و هراس این حزب از عقب ماندن در کسب محبوبیت عامه نسبت به حزب کمونیست سوریه می‌دانست زیرا حزب کمونیست سوریه در دهه‌ی پنجاه و به ویژه پس از برقراری روابط سیاسی و نظامی نزدیک با شوروی از قدرت بسیار زیادی برخوردار شده بود. با اعلام مخالفت حزب کمونیست عراق در رابطه با جمهوری اتحادیه‌ی عربی در ماه‌های اولیه‌ی انقلاب، پارت دمکرات کردستان، آن حزب را یک متحد جدی و مهم در مخالفت با عضویت عراق در اتحادیه‌ی عرب قلمداد کرد.

مخالفت عبدالکریم قاسم با پیوستن عراق به اتحادیه‌ی عرب بدین دلیل بود که جاه‌طلبی‌های سیاسی وی به زیر فرمان ناصر (رئیس‌جمهور مصر) در می‌آمد. چون ناصر در دنیای عرب نسبت به قاسم از شخصیت جذاب‌تر و با نفوذتری برخوردار بود. یک اتحادیه‌ی سه‌جانبه میان قاسم و حزب کمونیست عراق و پارت دمکرات کردستان شکل گرفت تا از عضویت عراق در اتحادیه‌ی عرب، ممانعت بعمل آورد. با سقوط حکومت در سال 1958، موقعیت قاسم در میان افسران گروه آزادی مستحکم شد و او توانست احساسات طرفداری از اتحادیه‌ی عرب را کنترل کند و این جریان تاثیر منفی بر گروه افسران آزادی گذاشت. آنها تلاش کردند تا در کودتای در مارس 1959 حکومت قاسم را سرنگون کنند. این کودتا با حمایت حکومت سوریه در موصل آغاز شد. ملامصطفی حمایت کامل خود را از قاسم اعلام کرد و هزاران پیشمرگه‌ی خود را به طرفداری از حکومت به موصل روانه کرد. در نتیجه، این جنگ نه تنها مخالفان و طرفداران نیروهای اتحادیه‌ی عرب را به جان یکدیگر انداخت، بلکه مالکین را علیه رعیت‌ها و عشایر کرد را بر علیه دیگر عشایر کرد به جنگ کشاند. پیروزی نهایی نیروهای وفادار به قاسم، منجر به همکاری نزدیک‌تر بین قاسم و ملامصطفی شد.

اما در جولای 1959 هنگامی که جنگ و درگیری بین ساکنین کرد و ترکمن کرکوک درگرفت، اتحاد بین قاسم و حزب کمونیست و پارت دمکرات از هم گسیخته شد. قبل از سال 1958، ترکمن‌ها در پست‌های اقتصادی و سیاسی کرکوک موقعیت‌های مهمی را در دست داشتند. با به روی کار آمدن قاسم، شرایط تغییر کرد تعدادی از پست‌های حکومتی مهم در شهر به کردها واگذار شد. در نتیجه ترکمن‌ها خود را در مقابل ساکنین کرد کرکوک در شرایط نامطلوب وضعیت یافتند. بنابراین ترکمن‌های محافظه‌کار از رابطه نزدیک بین کردها و حزب کمونیست عراق به وحشت افتادند. همزمان با اولین سالگرد انقلاب عراق، تنش‌های بین دو گروه قومی در کرکوک به جنگ تمام‌عیار منجر شد. این جنگ 31 نفر کشته و 130 نفر زخمی را در پی داشت.

حکومت در مقابل این رویداد که در واقع کشتار دسته‌جمعی بود، با جدیت کامل واکنش نشان داد. قاسم بیانیه‌ی صادر کرد و قول داد اشخاصی موسوم به «افراد خاص» را مجازات کند. اما نخواست نام سازمان‌های سیاسی مسبب این حادثه را مجازات کند. مشخص بود افراد خاصی که قاسم در ذهن داشت از اعضای حزب کمونیست عراق بودند.

هم‌چنانکه قبلاً ذکر شد حزب کمونیست عراق رابطه‌ی نزدیکی با پارت دمکرات کردستان برقرار کرده بود. بنابراین، حزب کمونیست عراق از کردها حمایت کرد و ملی‌گرایان ترکمن را به خاطر بروز این حادثه وحشتناک مقصر اعلام کرد. به دنبال آن، حکومت رسانه‌ها را کنترل کرد و به سرزنش کمونیست‌ها پرداخت. قاسم سعی کرد اعضای کمونیست یا حامی کمونیست را از کابینه‌اش اخراج کند و حزب کمونیست را تحت فشار قرار دهد. علی‌رغم حمایت حزب کمونیست عراق از حکومت، قاسم همواره نگران و مراقب تمایلات کمونیست‌های عراقی بود. صرفاً به منظور تقویت موقعیت خود در درون رژیم حاکم و تضعیف پایگاه طرفداران عضویت عراق در اتحادیه‌ی عرب، به کمونیست‌ها تکیه کرده بود. با کشتار دسته‌جمعی در کرکوک، قاسم فرصتی پیدا کرد تا خود را از کمونیست‌ها دور سازد و کمونیست‌های مظنون را از نیروهای ارتشی و سازمان‌های دولتی اخراج کند.

باوجود حمایت ملامصطفی از حکومت قاسم در ماه‌های اولیه، کردها در مورد طرفداری پارت دمکرات کردستان از حکومت جدید و افسران آزادی هم رأی نبودند. برای نمونه ابراهیم احمد دبیرکل پارت دمکرات با نظر ملامصطفی در مورد عضویت عراق در اتحادیه‌ی عرب مخالف بود. احمد با عضویت عراق موافقت کرد چون گمان می‌کرد که این جریان موقعیت بین‌المللی کشور و قوم عرب را نیرومندتر می‌کند و اعطای امتیازات به کردها از سوی رهبران عراقی را سهل‌تر می‌سازد. همین امر خود سبب تهدید علیه ریاست او در پارت دمکرات کردستان شد و ملامصطفی در سال 1959 احمد را از مقامش خلع کرد و حمزه عبدالله را جایگزین وی ساخت. در همان زمان، اعضای تندرو و چپ‌گرا در پارت دمکرات و کمیته مرکزی حزب را قانع کردند تا معاهده‌ای با حزب کمونیست عراق امضاء کند که به انتشار اعلامیه‌ای تفرقه‌آمیز در ماه مه‌ی 1959 منجر شد. لحن و محتوای اعلامیه نشان می‌داد که ملامصطفی در طرح و پیش‌نویس این اعلامیه نه شرکت کرده و نه دخالتی داشته است.

بیانیه‌ی ماه مه‌ی 1959 پارت دمکرات به وجود ساختارهای اجتماعی، ارتجاعی و حافظان نظام فئودالی به شدت حمله کرده بود. ملامصطفی به عنوان رئیس عشیره و مالکی عمده از آن ترسید که طرح جناح چپ پارت دمکرات، این امکان را برای دولت فراهم می‌آورد تا شرایط و محدودیت‌های برنامه اصلاحات ارضی سپتامبر 1958 در کردستان را ادامه دهد. گرچه برنامه‌ی اصلاحات ارضی در اصل به نفع عموم رعیت‌ها بود، اما شیوخ، اربابان و خان‌های کرد هیچ دل

خوشی از آن نداشتند. چون می‌دانستند که برنامه‌ی اصلاحات ارضی قدرت آنها را در میان رعیت‌های کرد کاهش می‌دهد. بنابراین جای تعجب نیست که ملامصطفی و افراد هم‌تراز با او با بیانی‌های ماه‌مه‌ی گوش به زنگ و مراقب شده بودند. تغییرات در سیستم تصرف ارضی بقای سیاسی آنان را مورد تهدید قرار می‌داد.

بعد از مدتی حمزه عبدالله دبیر کل منتخب ملامصطفی در پارت دمکرات، از نظر وی به کمونیست‌ها گرایش پیدا کرده بود. در نتیجه در اوایل 1960، ملامصطفی یک گروه از طرفدارانش را به نزد رؤسای پارت دمکرات اعزام کرد تا حمزه عبدالله را از مقامش برکنار کنند. در ماه اکتبر، بازگشت ابراهیم احمد و حامیانش به حزب با استقبال روبرو شد و ملامصطفی انتخاب مجدد احمد را به دبیرکلی پارت دمکرات برنامه‌ریزی کرد. مخالفت ملامصطفی با اصلاحات همزمان با حمله ضد کمونیستی قاسم بود. این جریان به او فرصت داد تا از اتحاد نزدیک با کمونیست‌ها دست بردارد به این امید که رژیم قاسم بیش از سلطنت هاشمیت با درخواست خودمختاری کرد موافقت خواهد کرد.

رژیم قاسم در ماه‌های اولیه مانعی در راه پیشرفت فعالیت‌های کرد ایجاد نکرد و در ژانویه-ی 1960 به عنوان پاداش پارت دمکرات کردستان را رسمی اعلام کرد و زمین‌های ملامصطفی را به او بازگرداند. این زمین‌ها توسط حکومت سلطنتی ضبط شده بودند و به رهبران عشایر کرد حامی هاشمیت بخشیده شده بودند. افزایش قدرت ملامصطفی و نزدیکش‌اش با بغداد، فرصتی برای وی فراهم آورد تا دلخوری‌ها و آزرده‌گی‌های پیشین را با عشایر دیگر کرد، مخصوصاً عشیره برادوست که در دهه‌های 1930-1940 حکومت عراقی را در مبارزه علیه بارزانی کمک کرده بودند، حل کرده و با آنها تسویه حساب کنند. چند عشیره از میان عشایر ضد حکومتی کرد، دشمن سرسخت بارزانی‌ها به حساب می‌آمدند. منجمله عشیره زریباری که به مدت بیش از یک قرن با عشیره همسایه خود (بارزانی) دشمنی و خصومت داشتند. بعضی دیگر مانند عشایر برادوست و سورچی در استرداد ملامصطفی در دهه‌های 1930-1940 به حکومت سلطنتی کمک کرده بودند. همان‌طور که مارتین وان برونسین نوشته است: «جدایی و تفرقه در میان جامعه کرد عراقی، در طرفداری یا مخالفت طبقه‌ای از حکومت بوده است. به محض اینکه سیاستمداران شهرنشین کرد در زمان‌های مختلف بر علیه خطمشی جنبش کرد مخالفت کرده‌اند و با حکومت مرکزی به توافق‌های دست یافته‌اند این سازش‌ها برای عشایر مختلف غیر قابل

قبول بوده است و هر گروه دیگری را به خیانت و تمایلات ذاتی و گروهی متهم کرده است و کمتر پیشنهاد رصایت‌آمیزی برای طرف مقابل خود داشته است». بالاگرفتن قدرت ملامصطفی بارزانی بر عشایر کرد و نیروهای سیاسی دیگر در منطقه روابط او را با قاسم خراب‌تر کرد. در سال 1960 زمانی که ملامصطفی موفق به ترور رقیب دیرینه‌اش (رئیس عشیره زریباری) شد، قاسم تصمیم گرفت برای تضعیف قدرت ملامصطفی در کردستان، نیروهای نظامی در اختیار رقیبان او بگذارد. ملامصطفی به شوروی سفر کرد تا از کرملین بخواهد بر قاسم فشار آورد تا سیاست‌های خود را تغییر دهد، اما توفیقی به دست نیاورد. در مارس 1961 یک کرد طرفدار قاسم به نام صادق میران به قتل رسید. حکومت، پارت دمکرات را به این جرم متهم کرد و ابراهیم احمد را به ترور صادق دستگیر کرد. گرچه احمد بعداً به دلیل عدم شواهد کافی تبرئه شد، اما دستگیری او پارت دمکرات را متوجه ساخت که قاسم تصمیم گرفته است قدرت حزب را محدود کند.

در اواسط سال 1961 درگیری بین بارزانی‌ها و دو دشمن سابق کرد آنان یعنی عشایر سورچی و هرکی شدت گرفت. نیروهای ملامصطفی در سپتامبر، مناطقی مانند زاخو را که در طول زمان به مرور از حوزه قدرت آنان خارج شده بود، به تصرف خود درآوردند. قاسم با بمباران روستای بارزان، عکس‌العمل نشان داد و اولین جنگ بزرگ کرد و عراق در طول دوره رژیم قاسم شروع شد. در جولای 1961 موقعی که ملامصطفی خواستار خودمختاری تضمینی برای کرد شد، روابط بین ملامصطفی و قاسم تیره‌تر از قبل شد.

همان‌طور که قبلاً ذکر شد قانون اساسی جدید، کردها را یکسان و هم‌تراز با اعراب در نظر گرفته بود و حقوق فرهنگی و قومی کرد را در محدوده کشور عراق تضمین کرده بود. بنابراین، حکومت عراق چندین کرد را به پست‌های عالی‌مرتبه در حکومت منصوب کرد و به انتشار و پخش مطالب کردی و تدریس زبان کردی در مدارس مجوز داد. اما حکومت عراق درخواست خودمختاری کامل برای کردستان را رد کرد چون می‌ترسید که هرج و مرج‌های ایجاد شود و شیعیان عراق نیز تحریک شوند و خواستار حقوقی همانند کردها شوند و بدین ترتیب موجبات تجزیه کشور فراهم آید. در نتیجه درگیری جدیدی بین نیروهای عراق و پیشمرگان ملامصطفی در پاییز 1961 اتفاق افتاد و تا سال 1963 که یک توافقنامه‌ی آتش‌بس امضاء شد، درگیری هم‌چنان ادامه یافت.

بعد از آخرین قطع ارتباط با قاسم، پارت دمکرات کردستان سعی کرد با دیگر گروه‌های مخالف عراق اتحادی تشکیل دهد. کمونیست‌ها از متحدین سابق آنها بعد از مدتی عقیده و نظرشان را عوض کردند ولی بعضی‌ها و ملی‌گرایان دیگر به نظر از گروه موافقین آنان بودند. بعضی‌ها و دیگر گروه‌ها هیچ اعلامیه‌ای راجع به آزادی کردها منتشر نکرده بودند آنان غیر از اتحاد و ملی‌گرایی عربی، به هیچ آزادی دیگری تمایل نداشتند. باوجود این، پارت دمکرات کردستان به گروهی از مخالفین قاسم در میان افسران آزادی پیغام فرستاد و قول داد که در صورت براندازی حکومت قاسم، بین آنها توافق آتش‌بس برقرار شود. پارت دمکرات کردستان در نوامبر 1962 به کمونیست‌ها پیشنهاد داد تا به نیروها بپیوندند و قاسم را سرنگون کنند. حزب کمونیست عراق با این استدلال که کمونیست‌ها فکر نمی‌کنند ائتلاف پارت دمکرات کردستان و حزب کمونیست به اندازه‌ی کافی قوی باشد تا بتواند ضربه‌ای قابل اعتمادی به حکومت وارد کند این درخواست را رد کرد چون قاسم عده‌ای زیادی از افسران و طرفداران متمایل به کمونیست‌ها را از کار برکنار کرده بود. پارت دمکرات کردستان نشستی تشکیل داد و به حامیانش دستور داد تا از بعضی‌ها طرفداری کنند به این امید که با مساعدت آنان حکومت را سرنگون سازد.

حزب کمونیست عراق از ترس احتمال یک کودتای موفقیت آمیز، اعلامیه‌ای منتشر کرد که به قاسم هشدار داد تا علیه فعالیت شیطان‌های امپریالیسم در نیروهای نظامی و مقامات دولتی به مبارزه برخیزد. آنان هم‌چنین از قاسم خواستند تا پاکسازی فوری و عمومی را در ارتش انجام دهد و مردم را فراخواند تا علیه هرگونه تهدید گوش به زنگ و آماده باشند. پیش‌بینی کودتای نظامی حزب کمونیست عراق در فوریه‌ی 1963 به واقعیت پیوست و در یک کودتای خشونت‌آمیز رژیم قاسم سقوط کرد.

دوره‌ی مابین قطع رابطه‌ی قاسم با پارت دمکرات کردستان، یعنی از پایان دوران خوش همزیستی مسالمت‌آمیز در سال 1961 تا هنگام سقوط رژیم قاسم، زمان درگیرهای وحشتناکی میان کردها و نیروهای حکومت عراقی بود که با دوره‌های کوتاه مدت برای مذاکره قطع می‌شد. در سال 1963 پیشمرگان ملامصطفی لطمات سنگینی بر نیروهای عراقی وارد کردند و موفق به کنترل مخالفین سابق کرد و عشایر طرفدار بغداد شدند. تاکتیک‌های پیشمرگان ملامصطفی در نواحی کوهستانی کردستان، ظاهراً نیروهای قاسم را خسته و کوفته کرده بودند. در ژانویه‌ی 1963 طرفین آتش‌بس را امضاء کردند. این آتش‌بس بیشتر از طرف قاسم درخواست شد چون

او می‌خواست خود را از باتلاق ستیز کردها رها سازد و نظر خود را متوجه خنثی کردن حملات مخالفینش در میان بعثی‌ها و ناصربیت‌ها و گروه‌های ملی‌گرای دیگر کند.

اولین رژیم بعثی و کردها

مدت کوتاهی بعد از آتش‌بس، حکومت قاسم در 8 فوریه‌ی 1963 توسط بعثی‌ها سرنگون شد. حزب بعث بعد از به دست گرفتن قدرت و اعدام قاسم، جو وحشت و ترور علیه مخالفانش و مخصوصاً حزب کمونیست عراق و طرفداران آن به راه انداخت. بعثی‌ها فرمان آتش‌بس ملامصطفی را پذیرفتند تا مشکل کرد را به بعد موکول کنند و بدین ترتیب بتوانند بیشتر حواس خود را متوجه‌ی شرایط حساس نابودی رقیبان اصلی‌شان کنند. پنج الی هفت هزار نفر از کمونیست‌ها در اوایل فوریه‌ی 1963 توسط رژیم جدید اعدام شدند. در خود شهر بغداد به تنهایی آمار مرگ به هزار و پانصد نفر می‌رسید. بیشتر این اعدام‌ها تحت فرمان نیروهای شبه نظامی بعث یعنی سپاه ملی صورت می‌گرفت. کمونیست‌ها از دسیسه‌ی بعثی‌ها برای انجام کودتا علیه حکومت قاسم مطلع بودند، اما هیچ گامی عملی برای حمایت از خود برداشتند و سرعت کنترل اوضاع و پیش‌دستی بر نیروهای مسلط بعثی را نداشتند. مشخص بود که بعثی‌ها پیش از به قدرت رسیدن لیست مختصر از افراد کمونیست و طرفداران آن را در دست داشتند. پادشاه اردن (شاه حسین) در مصاحبه شگفت‌آور با محمد هیکال سردبیر با نفوذ روزنامه‌ی الاهرام قاهره، اعلام داشت که سازمان امنیت مرکزی آمریکا (CIA) با اعضای حزب بعث در تماس بوده است و اسامی و آدرس کمونیست‌ها را برای کودتاچیان فراهم آورده است. طبق ملاحظات هانا بیتاچو، تعیین دقیق و و صحت اظهارات شاه حسین و یا این که چرا رژیم سلطنتی او که سخت طرفدار آمریکا بود، پای ایالات متحده را به ماجرای خون‌ریزی در عراق می‌کشاند، امری بسیار پیچیده و مشکل بود. شاید او می‌خواست رژیم خود را از دست این اتهام که حکومت او از سال 1975 به بعد جیره‌خوار سازمان سیا بوده است، مبرا کند.

حزب بعث عنوان شورای ملی فرماندهی انقلاب (NCRC) را بر خود گذاشت و عبدالسلام عارف را که فرد غیر بعثی بود به سمت رئیس جمهور جدید منصوب کرد. اما نه عارف و نه هیچ شخص یا گروه دیگری نتوانست قدرت را کاملاً در دست بگیرد. هرج و مرج همچنان بر فضای سیاسی کشور حاکم بود و همین جریان کمک کرد تا رژیم در ماه نوامبر سرنگون شود. در 15

فوریه‌ی 1963 سرهنگ عارف مقام خود را به درجه‌ی سپهبدی ارتقاء داد و از کردها خواست تا از رژیم او جانبداری کنند. بعضی‌ها در کابینه جدید، بیست کرسی را به دست آوردند، کردها دو کرسی داشتند: یکی بابا علی از مالکین عشایر که وزارت کشاورزی به او واگذار شد و دیگری سرتیپ فواد عارف که به سمت وزیر کشور منصوب شد.

همزمان با انتظارات ملامصطفی از رژیم جدید، گروه‌های هم بودند که از بعضی‌ها می‌خواستند به نشانه‌ی تعهد خود در قبال آزادی کردها، امتیازات عمده و فوری به اکراد واگذار شود. منجمله کمیته‌ی حمایت از حقوق ملت کرد، سازمانی که مرکز آن در لوزان سویس قرار داشت در 12 فوریه‌ی 1963 بیانیه‌ای منتشر کرد و خواستار آن شد که «روابط کرد و عرب در عراق باید بر پایه‌ی تاسیس یک حکومت خودمختار کرد و خروج ارتش عراق از تمام مناطق کردنشین و تقسیم منطقی درآمدهای کشور و مخصوصاً درآمدهای نفتی بین کردها و عرب‌ها تنظیم گردد». ملامصطفی چنین استدلال کرد که این درخواست‌های افراطی، امید و چشم‌انداز گفتگوهای بین حکومت و پارت دمکرات کردستان را از میان می‌برد و به همین دلیل در صدور بیانیه نقش ایفاء نکرد.

کمیته مرکزی پارت دمکرات کردستان، جلال طالبانی را به عنوان مذاکره کننده در گفتگوهای 19 فوریه‌ی 1963 انتخاب کرد. دو روز بعد جلال طالبانی و رقیب عراقی او به قاهره اعزام شدند تا در مراسم بزرگداشت شکل‌گیری اتحادیه جمهوری عربی شرکت کنند. رئیس جمهور ناصر در مصر به طالبانی قول داد برای تضمین امتیازات فرهنگی بر عراق فشار خواهد آورد، اما گفت نمی‌تواند برای خودمختاری کامل کردها حمایت بعمل آورد. طرفین بعد از مراجعت از قاهره، مذاکرات را در رده‌های بالا ادامه دادند. اما مشکل بر سر مسئله خودمختاری و مفهوم اصطلاح تمرکز زدایی اوج گرفت. در کنفرانسی که در 28 فوریه برگزار شد، طالبانی با حالت مایوس اعلام کرد که توافق آتش‌بس بین حکومت بعضی و پارت دمکرات کردستان بستگی به رضایت حکومت برای تضمین خودمختاری کامل برای کردها در تمام زمینه‌ها به استثنای امور سیاست خارجی و دفاع دارد.

در دهم مارس فرماندهی شورای ملی حزب بعث اعلام داشت که به توافقی دست یافته‌اند و حکومت آماده است تا خودمختاری کردها را در چهار چوب کشور عراق تضمین کند. براساس اظهارات علی صالح سعدی نماینده نخست وزیر، این توافق به کردها اجازه می‌داد تا ضمن

پیشرفت در مسائل سیاسی، داخلی و تشکیلات اجتماعی تحت حکمرانی خود در مسائل خارجی، اقتصادی و نظامی وابسته به حکومت مرکزی باشند. قرار بود کمیته‌ای متشکل از نمایندگان کرد و حکومت شکل بگیرد تا در مورد جزئیات به بحث و گفتگو بنشینند.

در همان حال که مذاکرات ادامه داشت، اخبار مربوط به شکل‌گیری فدراسیون پیشنهادی عراق و سوریه، طرف کرد را مضطرب ساخت. آنها در هراس بودند که در چنین فدراسیونی به واسطه‌ی سهم اندک آنان در جمعیت کل کشور موقعیت‌شان در توافقنامه اساساً تضعیف خواهد شد. چون همبستگی عراق و سوریه اتفاق نیفتاد، کردها بر درخواست‌های خود افزودند. برای نمونه اصرار ورزیدند که منطقه‌ی خودمختار کردستان باید اربیل، کرکوک و آن بخش‌هایی از موصل و دیاله را که کردها در آن اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند، دربر گیرد. این درخواست برای دولت غیرقابل قبول بود چون این مناطق بخش‌های مهمی از نوحی نفت‌خیز را تحت کنترل کردها در می‌آورد و در نتیجه به قدرت اقتصادی عراق ضربه می‌زد. کردها همچنین خواستار آن شدند که یک کرد باید به سمت معاون رئیس‌جمهور و رئیس نماینده ستاد نیروهای انتظامی منصوب گردد و یک سوم از پست‌های دولت مرکزی به کردها واگذار شود و در وزارتخانه‌های خارجی موقعیت‌های بهتری در اختیار کردها قرار گیرد. رئیس‌جمهور عارف کردها را متهم کرد که با حالت حاکی از بی‌باوری و اعتقادی ناروا پای میز مذاکره نشسته‌اند و او را در تنگنا قرار داده‌اند. بعداً مذاکره‌کنندگان دولتی گفتند که فقط امتیازات زبانی کرد را تضمین خواهند کرد و بر سر هیچ موضوع دیگری با پارت دمکرات کردستان توافق نخواهند کرد. این گفته جز شروع درگیری هیچ راه اصولی دیگری برای طرفین باقی نگذاشت.

عارف در اواخر ماه مه‌ی در احتمال جنگ بزرگی با کردها لشکر عظیمی از ارتش عراق را به بخش‌های شمالی کشور اعزام کرد. درست پیش از شروع جنگ تمام عیار در ژوئن، عارف آخرین هشدار خود را اعلام کرد و پارت دمکرات کردستان را به درخواست موقعیت‌های غیرقابل قبول و از سرگیری جنگ ناگزیر متهم کرد. عارف حکومت شوروی سابق را به خاطر تحریک حزب حامی کمونیست یعنی پارت دمکرات کردستان، مورد سرزنش قرار داد و آمریکا و اسرائیل و جمهوری خلق چین را به فراهم آوردن نیروهای نظامی برای کردها متهم کرد. هنگام شروع درگیری، فرماندهی شورای ملی حزب بعث سعی کرد تا از کمک‌های چندین عشایر کرد ضد بارزانی سود جوید. در اکتبر 1963 صدها جنگجو از عشایر شرفی، زیباری، براتی و هکاری در

حمایت از نیروهای حکومت سازماندهی شدند. علاوه بر آن عراقی‌ها یک تیپ نامنظم به نام صلاح‌الدین ایوبی را سازماندهی کردند تا پیشمرگان ملامصطفی را در کوه‌ها سرگرم و در جنگ درگیر کنند. این تیپ از طوایف و کردهای غیرعشایر، اعراب مناطق موصل و جبل‌حمرین تشکیل شده بود. اما شمار کردهای این تیپ زیاد نبودند. مجدداً کردها به جنگ علیه نیروهای عراقی فرا خوانده شدند و صدمات سنگینی به آنها وارد آوردند شرایط حاد و تأسف‌بار سیاسی و اقتصادی در عراق عارف را بر آن داشت تا به منظور سرگردان کردن حکومت در 18 نوامبر 1963 با گروهی از افسران غیر بعثی هم‌پیمان شود و خود بصورت حکمران بی‌رقیب درآید.

گروه‌های غیر بعث و بحران کرد (1963-1968)

بعد از سقوط حکومت بعثی، ملامصطفی برای رئیس‌جمهور عارف پیامی فرستاد و خواستار آتش‌بس فوری شد. عارف که برای تحکیم قدرت خود به زمان نیاز داشت و در ضمن می‌خواست تمام توجه خود را معطوف به تضعیف و شکست رقیبان بعثی خود کند، به پیشنهاد ملامصطفی پاسخ مثبت داد و در دهم فوریه‌ی 1964 آتش‌بس به اجرا درآمد. عارف پس از آن به پنج هزار نظامی سوری که برای جنگ در کنار نیروهای عراقی به آنجا آمده بودند، دستور داد تا کشور را ترک کنند و به مسئولین حکومتی اعلام کرد تا به منظور تضمین «حقوق مخصوص برای کردها در عراق» مذاکرات را با آنها از سر بگیرد. حکومت وی هم‌چنین برنامه‌ای را طراحی کرد تا نیروهای نامنظم و جنگاوران ضد بارزانی را که رژیم بعثی در دو ماه آخر جمع‌آوری کرده بود، منحل اعلام کرد. در نهایت بعد از شروع آتش‌بس، حکومت از محاصره مناطق کردنشین دست برداشت.

بیانیه‌ی آتش‌بس بین ملامصطفی و عارف، تعداد زیادی از اعضای کمیته مرکزی پارت دمکرات کردستان را به تعجب واداشت و باعث اختلاف نظر و شکاف در رهبری حزب شد. اعضای متعجب، مذاکرات ملامصطفی با عارف را که بدون تصویب پارت دمکرات کردستان صورت گرفته بود، به باد انتقاد گرفتند و گمان کردند که ملامصطفی به اهداف خودمختاری کرد که خود در حال جنگ برای کسب آن بود، خیانت کرده است. هم‌زمان کمیته مرکزی پارت دمکرات کردستان که ابراهیم احمد، جلال طالبانی و ژنرال نوری احمد طه و عمر مصطفی آن را هدایت می‌کردند، اعلامیه‌ی انتقادآمیزی علیه ملامصطفی صادر کردند و بیان داشتند که عملیات نظامی علیه حکومت باید تا تحقق اهداف خودمختاری کرد ادامه یابد. اما ملامصطفی بیشتر خواهان

کمک‌های فوری برای نوسازی و بازسازی مدارس، راه‌ها و شهرهای کردنشین بود که در نبرد با نیروهای عراقی به شدت آسیب دیده بودند. او گمان می‌کرد که باید در کسب درخواست‌های خودمختاری عجله به خرج نداد و صبر پیشه کرد تا زمانی که بناهای اقتصادی و اجتماعی کردستان بازسازی می‌شوند.

این اختلاف نظر کل سازمان حزب را مورد تهدید قرار داد و باعث شد تا برخوردهای عمده‌ای میان نیروهای طرفدار ملامصطفی و افراد پشتیبان پارت دمکرات کردستان درست کند. حکومت به حمایت از ملامصطفی یک نیروی نظامی به منطقه اعزام کرد و پارت دمکرات کردستان هم در عوض ملامصطفی را به اتهام خود فروختگی به حکومت عراق و خیانت به کردها شایسته رهبری ندانست. این اختلاف نظر نشانگر تفرقه‌ی عمیق‌تری بود که جنبش کرد را به شکست کشاند. نیروهای چپ‌گرا و بورژوازی‌های شهرنشین که رهبری پارت دمکرات کردستان را در دست داشتند، رابطه‌ی خشونت‌آمیزی با رهبران طایفه فتودالی نظیر ملامصطفی در پیش گرفتند. آنها رهبری او را نه به لحاظ ثبات عمیق ایدئولوژیکی بلکه به واسطه‌ی ضرورت حضور او به عنوان رهبر برای کسب اعتماد و وفاداری اکثر عشایر کرد و موقعیت او به عنوان شناخته شده‌ترین فرد در میان کردها می‌پذیرفتند. بدون حضور فعال ملامصطفی، بنظر نمی‌رسید که پارت دمکرات کردستان بتواند در برابر یورش‌های عراق تاب آورد.

شیخ احمد برادر بزرگ‌تر ملامصطفی تلاش کرد تا معاندان پارت دمکرات کردستان را با برادرش آشتی دهد. اما فایده‌ای نداشت و درگیری بین کردها ادامه یافت. آتش‌بس فوریه‌ی 1964 بین ملامصطفی و عارف همچنان تا آوریل 1965 به قوت خود باقی ماند. سپس به علت فشارهای داخلی از طرف پارت دمکرات کردستان و به لحاظ به رسمیت نشناختن برابری و یکسانی کردها و اعراب در قانون اساسی عراق در سال 1964، قرارداد آتش‌بس به هم خورد. اما به علت تفرقه در میان گروه‌های پارت دمکرات کردستان، عارف گمان برد که دیگر برای امتیاز دادن به ملامصطفی اجباری وجود ندارد. در آوریل 1965 ارتش عراق به شمال فرستاده شد، تا حاکمیت و قدرت حکومت را در منطقه‌ی کردنشین مجدداً مستقر نماید و چاره‌ای جز از سرگیری جنگ برای ملامصطفی باقی نماند.

ملامصطفی در مواجهه با نیروهای عظیم پنجاه هزار نفری، عده‌ی زیادی از نظامیان حکومت ایرانی را به یاری طلبید که این کار باعث شد تا عارف او را به عنوان دشمن عراق و شمشیر شاه

ایران معرفی کند. معاندان پارت دمکرات کردستان از موقعیت استفاده کردند و با عارف به نوعی توافق موقت رسیدند. همچنین عشایر ضد بارزانی را کمک کردند تا همراه با نیروهای حکومت بر علیه پیشمرگان ملامصطفی بجنگند.

تا اواسط سال 1966 نبرد سختی ادامه داشت. رئیس جمهور عارف در 13 آوریل در یک سانحه‌ی هلیکوپتر کشته شد و برادرش ژنرال عبدالرحمن عارف رئیس ستاد ارتش، جانشین او شد عبدالرحمن با بدست گرفتن قدرت و رسیدن به ریاست جمهوری، بیانیه‌ای صادر کرد و اعلام داشت که تحت حکمرانی او خودگردانی برای کردها شامل هویت ملی آنها سنت و زبان‌شان تضمین خواهد شد. (اما او اصطلاح خودمختاری «اتونومی» را به کار نگرفت). ملامصطفی پیشنهاد آتش‌بس داد. او علاقه‌مند بود تا مذاکرات را با حکومت از سرگیرد و با علم بر اینکه جلال طالبانی یکی از رقیبانش و اعضای پارت دمکرات کردستان، در جست‌وجوی موافقتنامه‌ی صلح جداگانه با عبدالرحمن عارف هستند. برای همین، زمانی که نخست وزیر عراق عبدالرحمن البزاز طرح صلح دوازده ماده را در 29 ژوئن 1966 پیشنهاد داد، ملامصطفی پیشنهاد را بدون هیچ‌گونه بدگمانی پذیرفت.

نخست وزیر بزاز یکی از محدود قدرتمداران بلندپایه‌ی عراقی بود که علاقه‌مند به حل مسأله‌ی کردها بود. او معتقد بود مادامی که مشکل کرد حل نشده باشد، عراق نمی‌تواند به مانند یک کشور مستحکم و موفق ظاهر شود. گرچه بزاز به اندازه‌ی کافی بر سر قدرت نماند تا برنامه‌ی کردی خود را به اجراء در آورد، اما چهارچوبی ارائه داد که در آن مراحل اولیه‌ی صلح بعدی در کردستان تصویب شده بود. طرح صلح بزاز به لحاظ پذیرش اصل خودمختاری کردها از نظر محتوی و حوزه‌ی گسترده‌اش یک طرح اساسی و کاملاً اصلاح‌گرا به حساب می‌آمد. در آن خواسته شده بود: از زبان کردی به عنوان زبان رسمی در حکومت ملی و مدارس استفاده شود، آزادی همه‌ی زندانیان سیاسی کرد و عفو عمومی برای کسانی که بر علیه حکومت مرکزی جنگیده بودند، میسر گردد. همچنین انتخابات آزاد برای اجتماع قانونی کرد و استفاده از نیروهای کرد برای حفظ نظم و امنیت داخلی در آن لحاظ شده بود.

عزل بزاز از سمت خودش در آگوست 1966 و جایگزین کردن او با ناجی طالب، برای چشم-اندازهای صلح عراق-کرد مانع ایجاد کرد. طالب برخلاف نخست‌وزیر پیشین نظر مساعدی نسبت به ملامصطفی نداشت و رضایتی برای تضمین حقوق خودمختاری کردها نداشت، چون

می‌ترسید که خودمختاری آنها به تضاد قومی و تجزیه‌ی احتمالی جامعه‌ی عراق بینجامد. با وجود این، ملامصطفی و رئیس‌جمهور عارف در اکتبر با یکدیگر دیدار کردند تا مذاکرات معوقه را دوباره از سر گیرند. اما مخالفت اعضای حکومت، مخصوصاً ارتشیان با به اجراء درآمدن طرح صلح بزاز، تلاش‌های عبدالرحمان عارف را در ارائه صلح بی ثمر گذاشت. در این اثناء، ملامصطفی با همکاری ایرانیان و کمک‌های اسرائیلی از طریق ایران برای کردستان، موقعیت خود را در کردستان تحکیم بخشید.

دومین رژیم بعثی و شورش در کردستان

در ماه جولای 1968 یک کودتای بعثی دیگر، حکومت عبدالرحمن عارف را سرنگون کرد. بعثی‌ها که بعد از مدت کوتاهی در سال 1963 با کودتای عبدالسلام عارف از قدرت ساقط شده بودند با این کودتا مجدداً قدرت را در دست گرفتند. کودتای جولای 1968 یک فرایند دو مرحله‌ای بود. در 17 جولای افسران بعثی با غیر بعثی‌ها همکاری کردند تا عبدالرحمن عارف را از قدرت بیندازند. در 30 جولای هنگامی که بعثی‌ها غیر بعثی‌ها را به عنوان عناصر غیرضروری و نامطلوب خلع کردند، یک کودتای در کودتا اتفاق افتاد. برخلاف پیش‌بینی‌های عموم، بعثی‌ها در هر دو مرحله با حيله و فریب (نه از راه قدرت) به طور موقت موفق شدند. گروه احمد_طالبانی دبیر پارت دمکرات کردستان از براندازی حکومت عارف حمایت کرد و ظاهراً کمک‌های نظامی و مادی را برای بعثی‌ها فراهم آورد. ملامصطفی هم از این کودتا استقبال کرد اما بر پایه تجربه-ی قبلی با حکومت بعثی اول در سال 1963، با رژیم جدید محتاطانه عمل کرد.

رژیم بعثی دوم سعی کرد تا با گردآوری افراد محافظه‌کار از میان سیاستمداران مختلف و گروه‌های قومی، زمینه‌ی جانبداری از خویش را در کابینه وسعت بخشد برای مثال به چهار کرد در کابینه پست دادند. محسن دزه‌ای، نماینده شخص ملامصطفی به عنوان وزیر نوسازی شمال (کردستان) منصوب شد. کردهای دیگر در کابینه شامل مصلح نقشبندی (وزیر دادگستری)، عبدالله نقشبندی (وزیر اقتصاد) و احسان شیرزاد (وزیر کار و ساخت‌وساز) بودند. بعثی‌ها همچنین پانزده نفر از شورای فرماندهی انقلابی را به عنوان قانون‌گذار و تصمیم‌گیران بلندپایه در کشور انتخاب کردند که از اعراب سنی مذهب بودند یکی از آنها عبدالکریم شیخ‌خالی یک کرد عرب زاده بود که در اصل در سلیمانیه زندگی می‌کرد.

در سوم آگوست 1968، ژنرال احمد البکر رئیس جمهور جدید کشور به همراه اعضای شورای فرماندهی انقلاب عراق اعلام کردند که آماده‌اند تا در مورد مسأله‌ی کردها بر پایه‌ی طرح دوازده ماده‌ای طراحی شده بارژیم قبلی، پای میز مذاکره بنشینند. در چهارم آگوست شورای فرماندهی انقلاب، اعلان داشت که به نشانه‌ی حسن نیت، دولت موارد خودمختاری فرهنگی، زبانی طرح مذکور را هرچه زودتر به مرحله‌ی اجرا گذارد. در پنجم آگوست دولت برای تمامی کردها اعم از فراریان ارتشی و نیروهای پلیس، فرمان عفو صادر کرد. بیانیه حکومت حاکی از آن بود که طبق یکی از شرطها از فراریان درخواست تحویل اسلحه نخواهد شد. به محض ازسرگیری گفتگوها بین حکومت و ملامصطفی، حکومت البکر اصرار داشت به منظور شرکت کلیه‌ی اعضای پارت دمکرات کردستان، جلال طالبانی هم باید با شرایط مساوی در تمامی مذاکرات خودمختاری کرد به همراه ملامصطفی حضور یابد. طالبانی قبلاً رابطه‌ای دوستانه با حکومت بعث برقرار کرده بود و شورای فرماندهی انقلاب، شاید در نظر داشت تا از جلال طالبانی به عنوان یک قدرت هم سنگ با ملامصطفی استفاده کند. ملامصطفی از اصرار شورای فرماندهی، برحضور طالبانی به مثابه‌ی تلاش برای تضعیف موقعیت مذاکرات یاد کرد.

این شروع نامیمون با زد و خوردهای شدیدی میان پیشمرگان ملامصطفی و نیروهای طرفدار احمد_طالبانی دبیرکل پارت دمکرات کردستان در سپتامبر و اکتبر 1968 همراه شد. گرچه نیروهای ملامصطفی بسیار بیشتر بودند، اما طالبانی توانست با حمایت نیروی هوایی که رژیم بعث در اختیار او گذاشته بود بر بعضی از مناطق کردستان دست یابد. نیروهای هوایی عراق چندین روستای تحت کنترل پیشمرگان ملامصطفی را در نوامبر بمباران کرد که ملامصطفی را واداشت تا یادداشتی به سازمان ملل بفرستد و خواستار آن شود که آن سازمان یک میانجی را برگزیده و از نسل‌کشی در کردستان جلوگیری به عمل آید. اما وقتی مشخص شد که طالبانی در آخرین خط درگیری با نیروهای حکومتی مشارکت دارد سازمان ملل هیچ‌کس را به عنوان میانجی به کردستان نفرستاد. در اوایل ژانویه 1969 دوازده لشکر عراقی شامل نزدیک به شصت هزار نفر از نیروهای ارتش عازم کردستان شدند.

گرچه بعد از چند هفته‌ای این مأموریت به خاطر شرایط سخت زمستانی و تلفات سنگین از طرفین نیمه کاره ماند، اما بعداً عراقی‌ها منطقه‌ی وسیعی از سلیمانیه تا رواندز را در شمال کشور

تسخیر کردند و به نیروهای طالبانی اجازه دادند تا در مناطق مشخصی که ارتش عراق آزاد کرده بود، جایگزین شوند.

رئیس جمهور البکر، در چهارم فوریه بیانیه‌ای تعجب آور صادر کرد مبنی بر آنکه حکومتش پیشتر موارد موجود در طرح دوازده ماده‌ای را اجرا کرده است و منتظر است «تا عده‌ای از برادران کرد به همنشینی صلح‌آمیز در یک حکومت پیشرفته، ایمان آورند». هیچ‌کس حتی اعضای حکومت البکر این نکته را جدی نگرفتند چون هیچ گامی در جهت اجرای موارد طرح برداشته نشده بود. حرکت شگفت‌آور دیگر در 19 ژانویه 1969، بیانیه‌ی افشای توطئه‌ی عده‌ای علیه رژیم بعثی بود. حکومت عراق، غیر از افسران نظامی و سیاستمداران عراقی را که در دسیسه دست داشتند، حکومت‌های ایران، اسرائیل و سیای آمریکا را به تلاش در زمینه‌ی بی‌ثباتی در عراق متهم کرد. گذشته از آن رژیم البکر در مورد شرکت کردها در توطئه، ملامصطفی را به عنوان عامل شاه ایران، اسرائیل و سازمان اطلاعات آمریکا متهم کرد. همان‌طور که گزارش کمیته‌ی جاسوسی سلیکت هاوس گزارش پایک در سال 1976 نشان داد، در حقیقت ملامصطفی بیشترین کمک‌های نظامی را از ایران دریافت کرده بود و حکومت‌های اسرائیل و آمریکا در برنامه‌ی انتقال مخفی نظامیان از طریق ایران به ملامصطفی به اندازه‌ی زیادی دست داشتند. رژیم بعثی در آگوست 1969 با یک لشکرکشی نظامی گسترده، تهاجم عملی خود را طرح‌ریزی کرد و از طریق شمال عراق پایگاه‌ها کرد را مورد حمله قرار داد. علی‌رغم موفقیت نظامی محدود، این تهاجم روستاهای کردنشین را با تهدید و وحشت مواجه ساخت چون آنها به شدت از سوی نظامیان عراقی مورد هدف قرار گرفته بودند. زمانی که معلوم شد که مسأله‌ی کردها از طریق نظامی کارساز نخواهد بود، حکومت البکر تلاش کرد تا مذاکرات با ملامصطفی را آغاز کند. ملامصطفی هم مطمئن بود که ادامه‌ی جنگ برای غیر نظامیان کرد خطرناک خواهد بود.

در اواسط دسامبر 1969 مذاکرات آغاز شد و تا مارس 1970 باجدیت ادامه یافت که به انتشار بیانیه‌ی 11 مارس 1970 منجر شد. این بیانیه دارای موارد مشترک با طرح دوازده ماده‌ای بزاز بود. این طرح حتی بجای فراتر از به رسمیت شناختن حقوق ملت کرد رسید. بیانیه‌ی مارس در نهایت به صورت جامع‌ترین طرحی درآمد که حکومت عراق پیش از آن در قبال آمال و آرزوهای ملی کرد با آن موافقت کرده بود. در آن به سه مورد رسیدگی می‌شد: خود مختاری (اتونومی)،

ساختار تشکیلات هیأت حاکمه خودمختار و رابطه‌ی بین حکومت مرکزی با حکومت خودمختار محلی. این موارد در 15 بند به شکل بی‌کم و کاستی ارائه شده بود. در توافقنامه‌های گذشته میان حکومت‌های مرکزی و کردها، مخالفت بر سر تعریف اصطلاح «اتونومی» هرآنچه را که بدست آمده بود، تحت الشعاع قرار می‌داد. همان‌طور که لیبی بوجیت ذکر کرده است «صحیح-ترین ارزیابی که می‌توان در مورد تعریف کرد از اتونومی کرد این است که در طول سال‌ها با بالا رفتن شانس آن‌ها برای استقلال کامل و با توجه به توانایی ارتش عراق برای حفظ اتحاد، این تعریف در تغییر بوده است». با توجه به بیانات یکی از رهبران کرد «هیچ‌گاه یک تعریف مشخص از اتونومی به کردها داده نشده است. خودمختاری بستگی به قدرت ما و دشمن ما دارد». بیانیه‌ی مارس، رهبریت کرد را وادار می‌کرد تا حدود مشخصی را برای اتونومی در نظر گیرد. موارد مهم بیانیه‌ی مارس شامل این‌ها بودند: به رسمیت شناختن زبان کردی در مناطقی که اکثریت با کردها بودند، خودگردانی، انتصاب کردها برای پست‌های مهم در حکومت مرکزی (همچنین یک کرد به عنوان معاون رئیس‌جمهور) تشکیل یک فرمانروایی ملی در منطقه‌ی کردنشین، کمک‌های مالی و همکاری‌های دیگر به منظور کمک به کردها برای بازگشت به روستاهای خود، به کارگیری برنامه‌ی اصلاحات ارضی معتبر با ارتقای حقوق فرهنگی کردها و فرصت‌های پیشرفت آموزشی با تأسیس آکادمی ادبیات کرد و دانشگاه کردی در سلیمانیه، و افزودن یک اصلاحیه به قانون اساسی مبنی بر به رسمیت شناختن کردها و اعراب در عراق دو ملیتی. به علاوه این بیانیه از شورشیان کرد درخواست می‌کرد تا سلاح‌های سنگین و همه‌ی تجهیزات پخش برنامه‌های رادیویی را که در ایستگاه‌های پنهانی مورد استفاده قرار داده بودند، تحویل دهند و از انجام حملات نظامی علیه حکومت خودداری ورزند.

هم کردها و هم حکومت عراق اشتیاق فراوان نسبت به بیانیه‌ی مارس نشان دادند و در طول سال 1970 بیشتر بندهای بیانیه به اجرا درآمدند و همچنین حکومت کارخانه‌های جدیدی در منطقه تأسیس کرد و طرح اصلاحات ارضی را تصریح بخشید. در مدت چند ماه نوسازی بیمارستان‌ها و مدارس آغاز شد و نزدیک به 2700 ساختمان در منطقه بازسازی یا ساخته شدند. غیر از بندهای واضح در موافقنامه، که مورد رضایت کردها بود انگیزه‌های دیگر نیز برای حمایت تازه‌ی ملامصطفی از بیانیه‌ی مارس وجود داشت. به علت رابطه‌ی دوستانه بین حزب احمد_طالبانی یعنی پارت دمکرات کردستان و حکومت بعثی، ملامصطفی می‌ترسید که در

صورت عدم توافق صلح بین کردها و حکومت مرکزی، بعضی‌ها رقیب او را در نبرد سنگین بر علیه او کمک خواهند کرد. (در حقیقت بعد از آن ملامصطفی موافقنامه را امضا کرد، قدرتمداران بعضی به تدریج از جلال طالبانی و ابراهیم احمد جدا شدند. فعالیت‌های طالبانی به‌طور چشمگیری کم شدند و احمد عراق را به سوی لندن ترک کرد تا برای بیماری نامشخص خود درمانی بیابد. اما در سال 1961 کردها در نبرد با عراق متحمل ضررهای زیادی شدند. مسئولیت اخلاقی، ملامصطفی را واداشت تا همه را از این منجلا ببرهاند و یک راه مسالمت‌آمیز برای آن پیدا کند. ملامصطفی با توجه به تجربه‌ی پیشین خود، می‌بایست با احتیاط کامل امتیازات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی موعوده به کردها در بیانیه‌ی مارس را مورد ملاحظه قرار می‌داد. چون با پیشنهادی مواجه شده بود که نمی‌توانست آن را رد کند. اما ملامصطفی بعداً اعلام داشت: «شما چگونه می‌توانید کرد را از حق خودگردانی محروم سازید؟».

باوجود آغاز دورانی هیجان‌انگیز، وفاداری به توافقنامه‌ی مارس در تابستان 1972 تدریجاً کم‌رنگ شد ملامصطفی خواستار اصلاحات در توافقنامه شد تا به او امتیاز سیاسی و نظامی بیشتری داده شود. آن گونه که بعداً آشکار شد ایالات متحده، اسرائیل و شاه ایران تا اندازه‌ای مسئول این درخواست‌های جدید ملامصطفی بودند چون آنان وعده داده بودند در قبال ادامه‌ی مبارزه با حکومت بعضی به وی وعده‌ی افزایش حمایت‌های مالی و نظامی بدهند. زمانی که حکومت عراق نامزدی حبیب محمدکریم نماینده را برای انتخاب معاون کرد رئیس‌جمهور رد کرد، مشکلاتی بروز کرد. ظاهراً ایرانی الاصل بودن کریم مورد ظن حکومت عراق قرار گرفت و طرفین توانستند در مورد نامزدی دیگر به توافق برسند.

عدم موفقیت در تعیین مرزهای دقیق جغرافیای ناحیه خودمختار، مانع اصلی بیانیه‌ی مارس و تحقق اصول آن بود. در توافقنامه آمده بود که در طول چهار سال یعنی تا 11 مارس 1974 قوانین منطقه‌ی خودمختاری بایستی به اجراء درآیند و هم‌چنین قبل از شکل‌گیری قوانین حاکمه طرح ناحیه خودمختاری می‌بایست مشخص می‌شد و انتخابات ضروری انجام می‌گرفت. براساس بنده 14 توافقنامه‌ی مارس هیأتی، مسئول رأی‌دراگیری در مناطق بود که کردها در آن از اکثریت برخوردار بودند و ناحیه‌ی خودمختار آن مناطق را دربر می‌گرفت. کار این هیأت برای دسامبر 1970 برنامه‌ریزی شده بود. اما ظاهراً با رضایت طرفین برنامه‌ی آنان تا بهار 1971 به تعویق انداخته شد. تا به منظور سازماندهی سازمان مذکور مقدماتی فراهم گردد.

شکل‌گیری هیأت مذکور برای بار دوم به تعویق افتاد چون ملامصطفی گمان می‌کرد که نتایج هیأت مذکور بایستی یادآور آن باشد که کردها در مناطق مشخصی در اکثریت به‌سر می‌برند. او مصمم بود که کرکوک و دیگر مناطق استخراج نفت در شمال را جزو منطقه‌ی خودمختار کرد. در حالی که نتیجه‌ی مسلم آن بود که هیأت مذکور استان‌های اربیل، سلیمانیه و دهوک را اکثریت کردنشین اعلام می‌کرد. ملامصطفی معتقد بود که به علت تغییرات زیاد جمعیتی، هیأت مذکور رقم واقعی، شمار جمعیت کرد در کرکوک را منعکس نخواهد کرد. همان‌طور که ملامصطفی مؤکداً اعلام کرد «کرکوک یک بخش از کردستان است. اگر هیأت سرشماری نشان دهد که اکثریت ساکنان کرد نیستند، من آن را به رسمیت نخواهم شناخت. من مسئولیت دست شستن از کرکوک را در مقابل ملت کرد بر عهده نخواهم گرفت. این امر ممکن است فقط پس از مرگ من تحقق پذیرد». در همین حال، حکومت اصرار داشت که فقط نتایج رأی یک هیأت رسمی در تعیین میزان جمعیت کرد «یک منطقه‌ی مشخص» بایستی مورد استفاده قرار گیرد.

این بلا تکلیفی به شکست کامل مذاکرات بین طرفین منجر نشد، اما سبب شد تا بعضی‌ها به این واقعیت برسند که شاید آنها در امر محدود کردن مذاکره فقط با ملامصطفی دچار اشتباه شده‌اند و می‌بایست گروه‌های دیگر کرد را نیز در این مذاکره شرکت می‌دادند. عده‌ی زیادی از عراقی‌ها فکر کاهش نیروهای عراقی در منطقه‌ی پیشنهادی خودمختار را به باد انتقاد گرفتند چون از آن می‌ترسیدند که این عمل موجب کاهش فشارهای بیشتر از سوی کردها بر حکمرانان کشور شود این بن‌بست به شکاف و جدایی‌های بیشتری در میان کردها انجامید. برای مثال، بعضی از اعضای مشهور پارت دمکرات کردستان و هم‌چنین عبیدالله پسر بزرگ ملامصطفی، عزیز و هاشم عقراوی از ملامصطفی جدا شدند و او را به استبداد، همکاری با شاه ایران و موساد اسرائیل و سیا آمریکا متهم کردند. با وجود این شکاف‌ها، کمتر گمان می‌رفت که ملامصطفی هم‌چنان بتواند بر بخش اعظمی از نیروهای کرد فرمانروایی کند و به عنوان سیاست‌مدار برجسته در عراق باقی بماند. در حقیقت وزیران کرد در کابینه‌ی عراق، به نشانه‌ی همبستگی در فوریه‌ی 1974 از سمت‌های خود دست شستند و بغداد را به عزم پیوستن به ملامصطفی ترک کردند. حکومت با جایگزین کردن سه نفر؛ عزیز عقراوی و هاشم عقراوی و عبیدالله بارزانی عکس‌العمل نشان داد. این سه نفر به همراه دو نفر کرد دیگر به نام‌های عبدالله اسماعیل و عبدالستار، حزب انقلابی کرد حامی بعث را در اوایل 1974 پایه‌گذاری کردند.

با عرب‌نشین کردن مناطق کردنشین توسط رژیم بعثی که مورد اعتراض طرف کرد قرار گرفت، روابط نزدیک کرد_بعثی تیره‌تر شد و هیأت رهبری را به سمت تمرد از توافقنامه‌ی مارس سوق داد. عملیات عرب‌سازی در عراق به قبل از حکومت بعثی بر می‌گشت و در اصل تاریخ آن به زمان پایه‌گذاری عراق به عنوان یک کشور ملی در سال 1921 توسط بریتانیا، برمی‌گشت. قبل از سال 1921 آموزش در قلمرو حکمرانان مرکزی بود و دانش‌آموزان یهودی و مسیحی در مدارس شرکت می‌کردند. دانش‌آموزان مسلمان در مکتب‌ها که مکان‌های سنتی بودند و توسط روحانیون مسلمان اداره می‌شدند، آموزش داده می‌شدند. در این مکان‌ها و آموزش‌های قرآنی و اسلام‌گرایی که در جهت مخالف قوم‌گرایی بودند، تأکید می‌شد.

اما بعد از سال 1921 و تحت رهبری بریتانیا، موضوع آموزش تغییر یافت و بیشتر بر تاریخ عربی تأکید می‌شد تا بر امپراطوری مسلمان عثمانی. در حقیقت، به منظور تزریق ملی‌گرایی عربی به فکر و روح دانش‌آموزان، زبان و فرهنگ عرب بیشتر مورد تأکید قرار گرفت. محصول و بار منفی این طرح آموزشی جدید، محرومیت و جلوگیری از مطالعه‌ی زبان و فرهنگ بخش مهمی از جامعه‌ی عراق یعنی کردها شد. بنابراین سیستم آموزشی حکومت جدید، نه تنها بر مطالعه‌ی زبان و فرهنگ عربی بیش از حد تأکید می‌کرد بلکه زمینه و اسطوره‌ی قومی، نژادی را در عراق تقویت می‌کرد. از این رو کردها گمان بردند که سهم تساوی از بودجه‌ی آموزشی را دریافت نمی‌کنند.

در سال 1926 تنها بیست و پنج مدرسه‌ی ابتدایی در مناطق کردنشین وجود داشتند که در 16 مدرسه از زبان‌های عربی و کردی برای آموزش استفاده می‌شد. (مدارس کردی دو درصد از کل مدارس ابتدایی کل کشور را تشکیل می‌دادند. حکمرانان وقت بریتانیا اعلام داشتند که ضروری است تا بر آموزش عربی در مدارس ابتدایی کردی تأکید شود چون زبان کردی از ساختاری بسیار محدودی برای آموزش راهنمایی و متوسطه برخوردار است. بعد از پایان حکمرانی بریتانیا و ظهور حکومت پادشاهی در عراق، بر فراهم آوردن موقعیت‌های آموزشی برای همه‌ی شهروندان عراقی بدون در نظر گرفتن مذهب یا ریشه‌ی نژادی آنها تأکید شد. با وجود این تا سال 1957 یعنی یک سال پیش از سرنگونی سلطنت هاشمیت کتاب‌های کردی در اختیار مدارس ابتدایی منطقه قرار نگرفتند.

نادیده گرفتن نیازهای آموزشی زبان کردی عامل بزرگی در جهت شروع شورش‌های قوم کرد در سال 1943 بود. این موضوع حکومت عراقی را وادار به انتشار اعلامیه‌ای کرد که در آن وعده‌ی بودجه‌های بیشتر برای مدارس کردی و کتاب‌های کرد زبان داده شده بود. راستگویی و صداقت حکومت قابل تجربه نبود با این همه فشارهای داخلی موجبات سقوط حکومت را در سال 1958 فراهم آورد. تحت فرمانروایی حکومت‌های جمهوری متعدد، کوشش‌های گاه‌بی‌گاه برای برآوردن خواست‌های زبان کردی صورت گرفت. در سال 1960 رژیم قاسم با هیاهوی زیاد یک دفتر هیأت مدیره‌ای همگانی برای مطالعات زبان کردی تأسیس کرد. هم طرح دوازده ماده‌ای بزاز در سال 1966 و هم توافقنامه‌ی مارس 1970، موارد بسیار روشنی برای تحقق نیازهای زبانی و فرهنگی در برداشتند. ولی موانع سیاسی از به اجرا درآمدن هر نوع آموزش مفید در مناطق کرد نشین جلوگیری به عمل آوردند. گذشته از این، فعالیت‌های شدید حکومت بعثی در ناسیونالیسم عربی و تمایل سابق آن در به دست‌گیری رهبری اتحادیه‌ی عرب، به طور کلی ظهور و پیشرفت ناسیونالیسم کردی یا هر نوع ملی‌گرایی دیگر را در عراق خنثی کرد. انتقال جمعیت عامل دیگری در راستای تمرین و گسترش تعریب نواحی کردنشین بود. در حقیقت ویلیام وسترن در مطالعه‌ی جالب خود در مورد جنبش‌های استقلال طلبانه‌ی کرد انتشار یافته‌ی شماره‌ی جولای 1946 نشریه‌ی فارین افیرس (امور خارجه) که در تابستان 1991 خلاصه‌ی آن دوباره منتشر گردید، نتیجه می‌گیرد که در هیچ بخشی از بخش‌های کردستان عامل کرد جزء یک اقلیت نیرومندی در مقابل اکثریت جمعیت بومی آن منطقه به حساب نمی‌آید. این موضوع بسیار بحث برانگیز است و این حقیقت را آشکار می‌کند که در بیشتر بخش‌های عراق آمارها یا غیرقابل دسترس بوده‌اند یا نادرست. حکومت‌های عراق و کردها همواره اعلام کرده‌اند که کردها در اربیل و سلیمانیه اکثر جمعیت را تشکیل داده‌اند. این وضعیت در مورد کرکوک و سایر مناطق نیز صادق است که همیشه مشکل آفرین بوده‌اند. احتمالاً بتوان گفت که در صورت عدم نقل و انتقال‌های جمعیتی، کردها اکثریت خفیفی را در کرکوک و موصل تشکیل می‌داده‌اند و در دو بخش جنوبی‌تر یعنی نواحی خانقین و مندلی اکثریت قابل توجهی نداشته‌اند. به علت آن که سلیمانیه و اربیل دور از مرکز عراق واقع شده‌اند، تعریب و انتقال جمعیت در آن مناطق همانند بخش‌های دیگر کردستان مؤثر واقع نشده‌است.

روش‌های مختلفی در عربی کردن مناطق کردی مورد استفاده قرار گرفته است؛ ترس و تهدید از طرف نیروهای نظامی و انتقال کردهایی که در مقابل سیاست تعریب مخالفت کرده‌اند، بعضی اوقات منجر به اخراج و انتقال کل جمعیت شده‌است. نواحی اصلی که کردها به آنجا انتقال یافته‌اند، این‌ها بوده‌اند؛ دیوانیه، المواضانا و الرامندی در ناحیه‌ی صحرایی جنوب غربی کشور. حکومت در ضمن یک سری روستای دسته جمعی (اردوگاه) در کردستان احداث کرد و بسیاری از روستائیان کرد را از خانه و روستاهای سنتی خود به این روستاهای دسته جمعی نوساز منتقل کرد. ادعای حکومت در مورد این برنامه، فراهم آوردن خانه‌های جدید و بهتر برای کردها بود. اما طرح این روستاها به گونه‌ای بود که نظارت بر خانه‌ها را آسان‌تر می‌کرد و سبب می‌شد تا این روستاها به آسانی محاصره شوند. در این رابطه کردها اعلام کردند که هدف اصلی از ساخت روستاهای فشرده، جلوگیری از ارتباط میان ساکنان و پیشمرگان بوده‌است. بر این اساس روستاهای فشرده همانند روستاهای استراتژیکی بودند که در جنوب ویتنام ساخته شده بودند تا گروه دهقانان را آرام نگه دارند و در طول جنگ ویتنام از ارتباط آنان با جنگجویان ویت کونگ ممانعت به عمل آید.

حکومت در بعضی از مناطق به بهانه‌ی به اجراء در آوردن برنامه‌ی اصلاحات ارضی جدید، زمین فئودال‌های کرد را ضبط کرده، سپس حکومت وام‌ها و اعتباراتی را با مدت‌های دلخواه به دهقانان عرب می‌داد تا بخش‌های از زمین ضبط شده را خریداری نمایند. این وام‌های مساعد و فرصت‌های اعتباراتی هرگز در دسترس دهقانان کرد قرار نگرفت. آنها جز ترک روستاهای خود و جستجو برای کار در جای دیگر هیچ چاره‌ای نداشتند. در مناطق دیگر، مخصوصاً در کرکوک و خانقین و سینجار، کردها حق نداشتند زمین خریداری کنند یا سند زمین جدیدی را امضاء کنند. در سایر مناطق هم، رژیم بعثی خطوط مرزی_اداری جدیدی را مجدداً ترسیم کرده بود. تا مناطق اکثریت عرب‌نشین را به وجود آورد و در نتیجه‌ی این «تقسیمات مرزی مجدد» بسیاری از روستاهای کرد، در خارج از محدوده‌های منطقه‌ی خودمختار قرار می‌گرفتند. برای مثال؛ روستای کلار (با جمعیت 33,000) کفری (50,000) و چمچمال (51,000) دیگر جزو کرکوک به حساب نمی‌آمدند. تمامی استان‌های موصل و کرکوک نفت‌خیز و نواحی خانقین و مندلی به طور کلی هدف عمده‌ی حکومت برای برنامه‌ی تعریب بودند.

در طول سال‌های 1972 و 1973 چالش‌های صورت گرفت تا از به اجراء در آمدن توافقنامه‌ی مارس ممانعت بعمل آید. حکومت بعثی به گمان این که در مواجهه با جنگ طولانی مدت تحمل نخواهد آورد، در 12 دسامبر 1973 طرح جدیدی را برای خودمختاری کرد پیشنهاد کرد. نظر اساسی در مورد این طرح اصلاح خودمختاری این بود که بر حکومت فشار آورد، در نشانه‌گذاری مرزهای مناطق خودمختار کرد، سرشماری سال 1957 را به کار گیرد. این طرح قبلاً از سوی ملامصطفی مردود اعلام شده بود و در تضاد با بند چهارم توافقنامه‌ی مارس قرار می گرفت این بند خواستار سرشماری جدید بود تا میزان جمعیت کرد مشخص شود. ملی شدن شرکت نفت عراق در سال 1972، روابط عراق-کردها را به هم نزدیک تر کرد چون این موضوع بر وضعیت سرزمین‌های نفت خیز کرکوک تأثیر می گذاشت. ملامصطفی بر حکومت فشار آورد تا با تقسیم متناسب درآمدهای نفتی موافقت کند. حکومت با آگاهی از ادعاهای کرد بر سر موقعیت کرکوک، واگذاری این درآمدها را رد کرد و اعلام داشت که فقط حکومت ملی باید راجع به تقسیم سرمایه‌های ملی همانند درآمدهای نفتی تصمیم بگیرد.

در سال 1974 حکومت اعلام داشت که مذاکرات با ملامصطفی بر سر اجرای موارد توافقنامه-ی مارس، به حکومت این فرصت را نخواهد داد تا در مدت محدودی (چهار سال) این طرح را عملی سازد. در نتیجه به طور یک طرفه طرح را مورد تجدید نظر قرار خواهد داد و 11 مارس 1974 حکومت طرح جدیدی را برای خودمختاری کرد ارائه داد و به آنها مهلت داد تا یا طرح را قبول کنند یا هرگونه شانس خودمختاری در آینده از دست خواهد رفت. قانون جدید خودمختاری در سال 1974 با همان مناطق موجود در قانون خودمختاری توافقنامه‌ی مارس 1970 یکسان بود. به علاوه قانون خودمختاری جدید، تأسیس یک هیأت مقننه‌ی کردی و یک انجمن اجرایی را مد نظر قرار داده بود و وظیفه و مسؤولیت‌های این ارگان‌ها در مورد جمعیت محلی و حکومت مرکزی را معین کرده بود. اعضای قوه‌ی مقننه مستقیماً توسط حوزه‌ی انتخابیه‌ی کرد برگزیده می‌شدند و اعضای انجمن اجرایی را قوه‌ی مقننه انتخاب می‌کرد. قانون خودمختاری، تعیین مرزهای ناحیه‌ی خودمختار را به رأی هیأت سرشماری واگذار کرد، اما معلوم بود که کرکوک شامل آن نخواهد بود. سلیمانیه، اربیل و دهوک (انتخاب اربیل به عنوان پایتخت منطقه‌ی کردستان) به بخش‌های تشکیل دهنده‌ی منطقه‌ی خودمختار مبدل شدند. همانطور که اوریل دان، خاطرنشان کرده است نکته‌ی مهم این است که در زمان انتخاب ناحیه توسط حکومت

مرکزی، سلیمانیه گذرگاه فرعی اربیل بود و مدت زمان طولانی در زندگی فرهنگی و آزادی خواهی کرد، نقش اصلی را ایفا کرده بود. تا جای که به جنبش ملی کرد مربوط بوده است، اربیل اهمیت تاریخی چندانی نداشته‌است.

زمانی که رئیس جمهور احمد حسن البکر طرح خودمختاری جدید عراق برای کردها را منتشر کرد. رهبریت کرد شگفت زده شده بود. همانند گذشته، جدا کردن کرکوک برای کردها، مانع اصلی به حساب می‌آمد و هنگامی که حکومت درخواست ملامصطفی مبنی بر انتخاب کرکوک به جای اربیل را به عنوان مرکزیت اداری منطقه‌ی خودمختار کرد، نپذیرفت کردها این طرح را مردود اعلام کردند. یک دلیل بسیار مهم در عدم پذیرش قانون خودمختاری سال 1974، وعده‌ی کمک بیشتر از سوی ایالات متحده، اسرائیل و شاه ایران به ملامصطفی بود تا وی فشار علیه حکومت بغداد را ادامه دهد. همان‌طور که بعدها ملامصطفی اظهار تأسف کرد: «اگر وعده‌های این گروه‌ها نبود ما این راه را نمی‌پیمودیم. اگر وعده‌های آمریکا در کار نبودند ما هرگز دچار مخمصه نمی‌شدیم تا این اندازه به تله نمی‌افتادیم».

ملامصطفی و متحدانش در جنبش کرد به امید وعده‌ی کمک بیشتر به نبرد علیه رژیم عراق ادامه دادند. اما با وجود این موفقیت کردها در منزوی کردن عراقی‌ها، نیروهای حکومت در تابستان 1974 توانستند بعضی از شهرهای مهم مانند زاخو را مجدداً تسخیر کنند این جریان حمایت ایران از کردها را افزایش داد. این حمایت‌ها شامل تجهیزات توپ دوربرد و احتمالاً اعزام نیروهای نظامی ایران در پوشش کردی می‌شدند. در اوایل سال 1975 جنگ به نقطه‌ای رسید که تنها در صورت قطع حمایت ایران، عراق شانس پیروزی بدست می‌آورد، ادامه‌ی حمایت از کردها، عراق را با جنگی تمام عیار با ایران می‌کشاند که هیچ یک از دو کشور خواستار چنین چیزی نبودند. حال تاب و تحمل جنبش کرد بر علیه عراق کاملاً به مساعدت‌های ایران بستگی داشت. در فوریه‌ی 1975 عراق به بعضی از کشورهای عرب اشاره کرده بود که می‌خواهد مخالفت‌هایش با ایران را از راه‌های صلح‌آمیز حل کند و اختلافات مرزی با ایران را برطرف کند. در 6 مارس 1975 شاه با معاون رئیس جمهور عراق (صدام حسین) در الجزایر ملاقات کرد و قراردادی را امضا کردند که به خصومت‌های بین دو کشور پایان می‌داد. بر اساس قرارداد الجزایر که در 15 مارس آشکار شد عراق بر سر (خط تالویگ) یعنی وسط کانال شط العرب به عنوان مرز بین دو کشور موافقت کرد. قبلاً عراق بر کنترل کامل این رود که دو کشور را در انتهای

جنوبی سرزمین‌شان و در گلوگاه خلیج از هم جدا می‌کرد، پا فشاری کرده بود در مقابل، شاه موافقت کرد تا از هرگونه کمک به مخالفین در عراق ممانعت به عمل آورد.

قرار داد الجزایر ضربه‌ی تلخی برای رؤیای خودمختاری کرد بود و توانایی ملامصطفی را در اصرار بر جنگ از میان برد. ملامصطفی بعد از دیدار با شاه، اعلامیه‌ای را در 23 مارس منتشر کرد و به نیروهایش دستور داد تا درگیری را متوقف ساخته و سلاح‌هایشان را زمین بگذارند. بعداً حکومت عراق برای پیشمرگان کرد که تا آوریل 1975 تسلیم می‌شدند، یک عفو عمومی صادر کرد. در همان زمان، حکومت ایران به جنگجویان و غیر نظامیان کردی که به داخل خاک ایران پناهنده شده بودند، هشدار داد که مرز بین ایران و عراق در طول ناحیه‌ی کردنشین نشانه‌گذاری خواهد شد و آنهایی که می‌خواهند دستور عفو عراق را بپذیرند پیش از ضرب العجل اول آوریل این کار را انجام دهند. شاه دستور داد تا پناهندگی ملامصطفی و بعضی از پیشمرگانش و اعضای عشیره‌اش را در ایران بپذیرند. بعد از رفتن به ایران، آنها را در چادرهایی دور از منطقه‌ی کردستان در مناطقی که حکمرانان ایرانی به آسانی می‌توانستند بر فعالیت‌های آنان نظارت داشته باشند، خانه‌نشین کردند. مدت کوتاهی بعد از ورود به ایران، ملامصطفی که از بیماری سرطان رنج می‌برد به لحاظ شدت درد عازم ایالات متحده شد. او در سال 1979 در واشنگتن D.C فوت کرد و در شهر اشنویه ایران به خاک سپرده شد.

به خاطر مدت کوتاه ضرب العجل و ترس از عراقی‌ها، کردهای زیادی قبل از آوریل به عراق برنگشتند. به بعضی از افرادی که در طول چند هفته عفو برگشتند اجازه داده شد تا زندگی طبیعی را از سرگیرند و بعضی دیگر مخصوصاً مخالفان نظامی به استان‌های جنوبی دور از وطن‌شان منتقل کردند. شمار تقریبی افرادی که در نتیجه‌ی قرارداد الجزایر اسکان مجدد یافتند، بسیار زیاد بودند و به 40,000 تا 30,000 نفر می‌رسیدند.

جنگ و جدال کرد بعد از ملامصطفی بارزانی

قرارداد الجزایر به بحث‌های داخلی در مورد آینده‌ی جنگ کرد در عراق در میان کردها دامن زد. پارت دمکرات کردستان به چند گروه تقسیم شد. مسعود و ادیس پسران ملامصطفی طرفداران وفادار پدرشان را در ایران جمع‌آوری کردند و پارت دمکرات کردستان با رهبری موقت را تشکیل دادند. این گروه با موفقیت اندکی به جنگ علیه حکومت عراقی ادامه داده است. پارت دمکرات کردستان به رهبری موقت، هنوز به عنوان یک عضو مهم برای مقاومت کردها پابرجا مانده است

و در تلاش است تا بر سردرخواست‌های خودمختاری کرد مذاکره کند. ظاهراً با مرگ ادريس (به خاطر حمله قلبی) در جولای 1987، پارت دمکرات کردستان با رهبری موقت، با مشکل رهبری مواجه شد. اما با کمک ایران و روابط دوستانه مسعود بارزانی با جمهوری اسلامی، حزب توانست به فعالیت خود ادامه دهد. همانند یک متحد ایران در طول جنگ هشت ساله‌ی ایران با عراق، پارت دمکرات کردستان با رهبری موقت، گاه‌گاهی با پیشمرگان کومله و حزب دمکرات کردستان ایران که مخالف حکومت ایران هستند، درگیر نبرد شده‌اند. پارت دمکرات کردستان با رهبری موقت، به خاطر نبرد با کردهای هم‌تبار، به عنوان ابزاری در دست جمهوری اسلامی، تا اندازه‌ای مشروعیت خود را از دست داده است. اما بعد از شکست صدام حسین توسط نیروهای متحد به رهبری آمریکا در جنگ خلیج سال 1991، مسعود به عنوان سخن‌گو و مذاکره‌کننده-ی اصلی کردها با حکومت عراق جلوه‌گر شده است.

گروه دیگری از متحدین ملامصطفی توسط هاشم عقراوی رهبری شدند که تصمیم گرفت تا قانون خودمختاری سال 1974 بغداد را بپذیرد و خصومت‌ها علیه بعثی‌ها را متوقف کند. این گروه تحت لوای حزب دمکرات کردی-بعثی، نقش فعالی در اداره‌ی منطقه‌ی خودمختار به عهده گرفته است و به صورت بخش کردی حکومت بعثی عراق درآمده است. به علت همکاری نزدیک حزب دمکرات کرد بعثی با حکومت مرکزی، این گروه از متحدین حزب دمکرات ملامصطفی، حقانیت خود را در میان بسیاری از کردها از دست داده است و از آن به عنوان نماینده‌ی درخواست‌های خودمختاری کرد نام برده نمی‌شود.

در نوامبر 1975 تفرقه‌ی بیشتری در میان جنبش کرد بوجود آمد، گروهی از اعضای پارت دمکرات کردستان و حامیان قبلی ملامصطفی، او را به معامله‌ی قدرت طلبی با ایالات متحده و اسرائیل و شاه ایران متهم کردند، معامله‌ای که پایداری و مقاومت کردها را از میان برد. در نتیجه، این کردهای تازه بیدار شده یک حزب جدید سیاسی بنام اتحادیه‌ی میهنی کردستان PUK به رهبری جلال طالبانی به راه انداختند. طالبانی تأسیس اتحادیه‌ی میهنی کردستان را در ژوئن 1976 به هنگام پناهندگی‌اش در دمشق رسماً اعلام کرد. اعضای اتحادیه‌ی میهنی کردستان در سال‌های اولیه از سه دسته‌ی متفاوت بودند؛ (خط سبز) که طرفداران شخصی طالبانی را در بر می‌گرفت. کومله‌ی مارکس-لنین (که نباید با کومله‌ی ایران اشتباه گرفته شود)

و جنبش سوسیالیستی کردستان. اما رهبری اعضای اتحادیه‌ی میهنی کردستان همیشه تحت فرمان کامل طالبانی بوده است.

رهبری طالبانی بین اعضای اتحادیه‌ی میهنی کردستان و دیگر گروه‌ها در منطقه مورد توجه بوده است. طالبانی از اوایل تأسیس اتحادیه‌ی میهنی کردستان، روابط دوستانه‌ای با سوریه داشته است. در سال 1979 زمانی که کومله ایران به محاصره‌ی نیروهای ایرانی درآمد، حزب اتحادیه‌ی میهنی کردستان از کومله حمایت کرد. اما کومله‌ی مارکس-لنینی ایران در سال-های اخیر بخاطر تفاوت‌های ایدئولوژیکی از اتحادیه‌ی میهنی کردستان فاصله گرفته است. طالبانی در سال 1981، رابطه‌ی نزدیکی با حزب دمکرات کردستان ایران به رهبری قاسملو برقرار کرد. تا بدین وسیله با کمک‌های جمهوری اسلامی به پارت دمکرات کردستان به رهبری موقت، مقابله کند. این عمل منجر به برخوردهای جدی میان پیشمرگان پارت دمکرات با اتحادیه‌ی میهنی شد و در واقع اتحاد کرد در عراق را تضعیف کرد.

سال 1983 در میان جنگ ایران-عراق، جمهوری اسلامی با همکاری پارت دمکرات کردستان حملات شدیدی را علیه پایگاه‌های عراقی در داخل کردستان عراق آغاز کرد. در مقابل، طالبانی آمادگی اتحادیه‌ی میهنی کردستان را برای نبرد علیه این مهاجمین اعلان کرد چون طالبانی می‌خواست روابطش را با صدام حسین گسترش دهد. اتحادیه‌ی میهنی کردستان در یک تصمیم عجیب اعلام کرد که آتش‌بس با رژیم عراق را پذیرفته است و در شرایط کنونی به فکر پذیرفتن طرح خودمختاری محدود صدام حسین خواهد ماند. بدین وسیله اتحادیه‌ی میهنی کردستان با این گفته که: «در نهایت ما می‌توانیم با صدام حسین گفت و گو کنیم ... خمینی 20,000 کرد ایرانی را کشته است و به همه‌ی اقلیت‌ها هم‌چون نمایندگان شیطان می‌نگرد» عقب‌گرد حیرت‌انگیز خود را نشان داد.

روابط بین طالبانی با مسعود و ادريس بارزانی تا اواسط سال 1986 جدال‌آمیز بر جای ماند. اما سرخوردگی طالبانی از صدام حسین و تلاش‌های جدی اتحادیه‌ی میهنی کردستان در امضای توافقنامه‌ی مفید خودمختاری با رژیم بعثی، تغییر دیگری در گروه متحد طالبانی بوجود آورد. در نوامبر 1986 پارت دمکرات با رهبری موقت و اتحادیه‌ی میهنی کردستان اعلام کردند که هدفشان کنار گذاشتن اختلافات موجود می‌باشد و در ملاقاتی بین طالبانی و برادران بارزانی در تهران، جهت هم‌سو کردن فعالیت‌هایشان علیه دشمن مشترک (رژیم بعثی) توافقنامه‌ای را

امضاء کردند و این نه تنها برای جنبش کرد بلکه برای جمهوری اسلامی ایران نیز در نبردش علیه عراق یک پیروزی به حساب می‌آمد. طالبانی رابطه‌ی صمیمی ناگهانی اتحادیه‌ی میهنی کردستان با ایران را این چنین بیان کرد: «همبستگی با ایران ضروری، سودمند و قانونی است ... و به مصلحت مردم کرد است ... و این عامل مهمی برای آزادی کردستان است».

رابطه‌ی نزدیک بین اتحادیه‌ی میهنی کردستان و نیروهای بارزانی در سال 1988 به شکل - گیری جبهه‌ی کردستان عراق (IKF) انجامید همان‌طور که در فصل 4 بحث خواهد شد، تحت رهبری جلال طالبانی و مسعود بارزانی، جبهه‌ی متحد کرد که همه‌ی گروه‌های کرد مخالف صدام حسین را در بر می‌گرفت در مذاکره با صدام حسین بر سر قرارداد خودمختاری در جنگ گذشته‌ی خلیج، چنان پیش تاخته‌اند که کردها در معامله با بغداد توان بسیار بیشتری کسب کرده‌اند. بعد از شکست ملامصطفی، یک متحد دیگر به رهبری محمود عثمان از پارت دمکرات جدا شد و سازمان وابسته به خود تحت عنوان کمیته‌ی آماده‌سازی پارت دمکرات کردستان را پایه‌گذاری کرد. این گروه که در ابتدا در سوریه مستقر بود در سال 1977 مسؤلان خود را روانه‌ی کردستان عراق کرد و رابطه‌ی نزدیکی با اتحادیه‌ی میهنی کردستان و مخصوصاً جنبش سوسیالیست به رهبری رسول مامند برقرار ساخت. نارضایتی مامند از سبک رهبری نامنظم و قدرت طلبی طالبانی منجر به این شد که مامند و گروهش در بهار 1979 از اتحادیه - ی میهنی کردستان جدا شوند و نیروهای او به شاخه‌ی عثمان پیوندند. این اتحاد منجر به شکل‌گیری حزب کرد مخالف دیگری بنام حزب سوسیالیست کردستان شد. در اولین کنگره‌ی سال 1981، این حزب نام خود را به حزب سوسیالیست کردستان عراق (SPKI) تغییر داد. در سال‌های بعد روابط بین اتحادیه‌ی میهنی و حزب سوسیالیست بدتر شد و شاخه‌ی سوسیالیست عده‌ی مهمی از جنگ جویانش را در نبرد با حزب طالبانی از دست داد. قدرت کنونی حزب سوسیالیست به عنوان یک عضو جبهه‌ی متحد کردستان محدود شده است.

احزاب‌گرایی بین جنبش مقاومت کرد، بعد از فوت ملامصطفی به تضعیف موقعیت کردها در برابر رژیم بعثی عراق انجامیده است. اما جنگ ایران_عراق در سال‌های 1980_1988 و جنگ خلیج سال 1991 که به خاطر تهاجم صدام حسین به کویت به وجود آمد، به‌طور مؤثری بر جنگ و جدال کرد اثر گذاشته است و فرصت‌ها و فشارهای را موجب شده است که بر مسائل کردها انعکاس داشته است این پیشرفت‌ها در فصل 4 مورد تحلیل قرار خواهند گرفت.

فصل سوم

«ترک‌های کوهی»

کردها در ترکیه

شورش‌های کرد در اوایل قرن بیستم

شکست امپراتوری عثمانی و تجزیه‌ی آن بعد از جنگ جهانی اول، مقدمه‌ی پیدایش کشور ترکیه جدید را فراهم آورد که با ملی‌گرایی شدید (در مخالفت با امپراتوری عثمانی) و انکار حقوق اقلیت‌های نژادی دیگر در کشور همراه بود. قراردادهای سورس و لوزان در جنگ جهانی اول که در فصل دوم شرح داده شد، وحشت ترکیه جدید از تجزیه‌ی بیشتر را به اوج رساندند و بر میزان پافشاری رهبر کشور در پایمال کردن حقوق قومی همه‌ی غیر ترک‌ها افزودند. هیچ کشوری در قرن بیستم به اندازه‌ی ترکیه هویت ملی کرد را نابود و ریشه‌کن نکرده است. حکومت ترکیه اصطلاح «ترک‌های کوهی» را برای اشاره به جمعیت کرد کشور ابداع کرد. مصطفی کمال آتاترک، ملی‌گرای بانی ترکیه جدید، سیاست کشور جمهوری ترکیه در رابطه با کردها را طرح-ریزی کرد و پیروانش آن را دنبال کردند. عصمت اینونو نخست وزیر ترکیه و یکی از طرفداران سرسخت آتاترک، سیاست‌های-سربسته‌ی کمالیستی (طرفداران نظریات مصطفی کمال آتاترک بانی ترکیه‌ی جدید) در مورد کردها را چنین بیان کرد: «در این کشور فقط ملت ترک حق ادعای حقوق ملی و قومی را دارد و هیچ قوم دیگری از مشروعیت برخوردار نیست». محمود عزت بوز هورت، وزیر دادگستری کشور در سپتامبر 1930 این نگرش را چنین تکرار کرد: «ما در آزادترین کشور جهان به نام ترکیه زندگی می‌کنیم ... من معتقدم که فقط ترک‌ها باید آقا و سرور این کشور باشند. آن‌های که ترک خالص نیستند تنها از یک حق در کشور برخوردارند حق این که از خدمتگذاران و بردگان باشند». این جریان وضعیت کردها را در ترکیه با وضعیت آن‌ها در ایران و عراق به کلی متفاوت ساخت. در ایران و عراق، هویت و تساوی قومی آن‌ها طبق قانون به رسمیت شناخته شده است هرچند هیچ‌گاه به فعل در نیامده است.

در اواخر قرن نوزدهم چندین شورش کرد در امپراتوری عثمانی به وقوع پیوست. مهم‌ترین این شورش‌ها در سال 1880 به رهبری شیخ عبیدالله از استان حکاری بود. هدف عبیدالله (از این قیام) تشکیل کردستان بزرگ‌تر، از راه اتحاد کردها در ایران و امپراتوری عثمانی بود او در

جستجوی این هدف، حملات نظامی را به داخل خاک ایران آغاز کرد که همین امر خود همکاری بین حکمرانان عثمانی و ایرانی را در سرکوب شورش شیخ عبیدالله در پی آورد. در نهایت عبیدالله دستگیر شد و به مکه تبعید شد و تا موقع مرگ در آنجا به سر برد. شورش شیخ عبیدالله از این نظر مهم بود که منجر به ظهور قیام‌های دیگر قوم کرد با ته‌مایه‌های از ملی-گرایی در تقابل با فتودالیسم، طایفه‌ای یا مذهبی شد. در نظر عبیدالله، کردها دارای ویژگی‌های مشترکی بودند که آنان را از قوم ترک و فارس حاکم بر آنها، متفاوت و مجزا می‌کرد. عبیدالله در نامه‌ای برای یک دیپلمات بریتانیایی در سال 1878 نوشت: «قوم کرد مردمی جدا هستند... خواه رؤسا و حاکمان کردستان ترک باشند یا فارس، فرقی نمی‌کند. ساکنان کردستان همگی یکی هستند و تمامی آنها متحد و موافقند که مسائل (مربوط به ملت کرد) به این طریق و در این دو حکومت راه به جایی نخواهد برد».

در اواخر قرن 19 و اوایل قرن 20 عده‌ای از سازمان‌های سیاسی-اجتماعی و ادبی بحث قوم‌گرایی کرد را گسترش دادند. در سال 1898 اولین روزنامه‌ی کردی به نام کردستان توسط خانواده‌ی سرشناس بدرخان به راه افتاد. این روزنامه در راه نشر فرهنگ کرد و حرکت‌های ملی-گرایی کرد هم‌چون یک معبر و ابزار انتقالی عمل کرد. این نشریه برای چندین دهه به طور نامرتب در قاهره و برخی از پایتخت‌های اروپایی بر بساط روزنامه‌ی فروشی‌ها دیده شد. در سال 1908 خانواده‌ی بدرخان و ژنرال شریف پاشا از سلیمانیه تعدادی کلوپ‌های ادبی و یک انجمن آموزشی را بنیان نهادند که در دوران کوتاه روابط حسنه‌ی کردها و ترک‌ها فعالیت چشمگیری داشتند. مدرسه‌ی کردی در قسطنطنیه (استانبول) دانش‌آموزان کرد را تا زمانی که در سال 1909 بدست حکمرانان بسته شد، تعلیم می‌داد. غیر از قسطنطنیه مراکز دیگری در دیاربکر، موصل و بغداد در خصوص فرهنگ و زبان کردی تأسیس شدند، اما روشنفکران و فعالیت‌های آنان در خارج از مناطق بزرگ شهری، از چندان نفوذی برخوردار نبودند. اربابان و خان‌های کرد، آن دسته از روشنفکران کرد را که در خارج از وطن افکار آزادی‌خواهی غربی را آموخته بودند، به نظر مساعد نمی‌نگریستند و آن‌ها را با خصومت و بدگمانی به مثابه‌ی حاملان عقاید کفرآمیز و انقلابی در نظر می‌آوردند.

تفرقه و دوگانگی شهری و روستایی علاوه بر این که پیشرفت سازمان‌های ملی‌گرایی کرد را تقلیل داد، اتحاد میان خانواده‌های مشهور فتودالی و همچنین کردها را کم‌رنگ کرد. برای مثال،

بدگمانی خاندان‌های مشهور بدرخان و عبدالقادر نسبت به هم به اندازه‌ای اوج گرفت که آنها دائماً علیه یکدیگر جاسوسی می‌کردند و اطلاعات حاصله را برای حکمرانان ترک جمع‌آوری می‌کردند. این گونه اطلاعات در نزد ترک‌ها چنان ارزش خود را از دست دادند که آنها در صدد برآمدند تا از بروز یک شورش کرد در امپراتوری رو به زوال خود ممانعت به عمل آورند. ظهور جنگ جهانی اول فرصتی برای کردها بوجود آورد تا برای کسب امتیازات بر حکمرانان ترک فشار آورند، اما سلطان عثمانی جنگ درگرفته را نبردی مقدس خواند و اکثریت کردها به درخواست سلطان در دفاع از امپراتوری سلطان عثمانی پاسخ مثبت دادند و سلطان نیز از تنش‌های موجود میان ارمنی‌ها و کردها استفاده کرد و کردها را در نبرد خود علیه اقلیت ارمنی بکار گرفت. وقتی که نیروهای روسیه در میان جنگ وارد کردستان شدند بسیاری از ارمنی‌ها به آنها به عنوان ناجی خود خوش‌آمد گفتند و به روس‌ها در قتل و عام کردها یاری رساندند. با امضای قرارداد مودروس در اکتبر 1918 جنگ جهانی اول به نفع ترک‌ها پایان یافت و کردها و ارمنی‌ها زمینه‌ی مشترکی برای همکاری یافتند چنانچه هردو در صدد تشکیل ایالت‌های مستقل وابسته به خود شدند. اما نیروی بالقوه برای درگیری ارمنی‌ها و کردها هنوز وجود داشت چنانکه هردو ادعاهای مشترکی داشتند. به عنوان مثال هردو قوم بر سر ولایت‌های عثمانی، دیاربکر، خارپوت و بتلیس مدعی بودند. به منظور جلوگیری از اختلافات بیشتر، ژنرال شریف پاشا نماینده‌ی کردها و ژنرال بوقوش پاشا در بیست سپتامبر 1919 در پاریس توافقنامه‌ای را امضاء کردند. این توافقنامه متحدین را تحت تأثیر قرار داد تا به هنگام امضای معاهده‌ی سورس با ترک‌ها در سال 1920 خواستار کردستان و ارمنستان مستقل شوند، اما موارد معاهده‌ی سورس هیچ‌گاه به اجرا درنیامدند.

با براندازی حکومت خلافت در سال 1924 آرزوی قدیمی عثمانی‌ها برای تأسیس یک امه‌ی مسلمان با شکست مواجه شد و زمینه برای خودنمایی آراء قشری و دنیوی کمالیستی در قوم ترک فراهم آمد. به علت اینکه رهبران طایفه‌ای و مذهبی کرد، حاکمیت خود را از طریق تشکیلات دوگانه‌ی سلطان و خلافت گرفته بودند با براندازی آنها، مشروعیت و پایه‌ی معنوی و دنیوی آنها نیز از میان رفت و همین امر دست جمهوری ترک را باز گذاشت تا تمام بیانیه‌های عمومی مربوط به هویت کردها را غیر قانونی اعلام کند. این تهدید کمالیستی در قبال رویت کرد و ساختارهای سیاسی-اجتماعی، کردها را به مقابله و مخالفت‌های سرسختانه و تلاش‌های

دسته جمعی برای جنگ همگانی علیه جمهوری ترک واداشت. سه شاخه‌ی ملی‌گرایی کرد در این مورد قابل ذکر هستند.

نخست شورش شیخ سعید پیران بود که با نیروهای شورشی خود که شمار تقریبی آنان به 15 هزار نفر می‌رسید کار خود را در فوریه‌ی 1924 شروع کرد. شیخ سعید یک مسلمان دلیر و فرزند یکی از رؤسای مورثی دراویش نقشبندی بود. شورش شیخ سعید تحت تأثیر فعالیت‌های سازمان ملی‌گرایی کرد بنام جواتا (جامعه) آزادی کرد قرار گرفت که بعداً نام خود را به جواتا کویسریا کرد (جامعه‌ی استقلال کرد) یا آزادی تغییر داد. اگرچه این سازمان در طول سال‌های 1921_1924 به طور مخفیانه فعالیت می‌کرد، اما ترک‌ها از وجود آن اطلاع یافتند و در مورد موجودیت گروه آزادی هشدار دادند. حکومت ترکیه به منظور خنثی کردن فعالیت‌های آن سازمان و ممانعت کردها از پیوستن به آن، افسران کردی را که مظنون به عضویت در گروه آزادی بودند یا تمایلاتی نسبت به آن داشتند، فوراً اخراج کردند و هر کردی هم عضویتش در گروه آزادی معلوم می‌شد به شدت از سوی حکومت مورد تهدید قرار می‌گرفت همانگونه که رابرت اولسون اظهار کرده است؛ اهداف گروه آزادی سه دسته بودند: رهایی قوم کرد از فشار ترک‌ها، فراهم آوردن فرصت و آزادی برای کردها به منظور بهبود وضع کشور خود و کسب کمک و مساعدت از بریتانیا چون می‌دانستند که کردستان به تنهایی نمی‌تواند روی پای خود بایستد.

گروه آزادی نقش مهمی در طراحی شورش سپتامبر 1924 افسران کرد در پادگان بیت سباب ایفا کرد از آنجا که رهبران آزادی قادر نبودند شورش افسران کرد را با قیام‌های قابل پیش‌بینی رهبران عشایر مرتبط سازند، این شورش شکست خورد. علاوه بر آن، خبرها به موقع به گوش فرماندهی پادگان بیت سباب رسید تا این قیام را سرکوب سازد و افسران مظنون کرد را دستگیر کند. اما رهبران شورش توانستند به عراق بگریزند. بریتانیا تحت تأثیر قابلیت افسران کرد درگیر در شورش قرار گرفت، اما آنها قصد نداشتند حمایتی همه‌جانبه از جنبش بالقوه تجزیه طلب کرد به عمل آورند. بریتانیایی‌ها پی برده بودند که گروه آزادی را می‌توان به عنوان یک اهرم قدرتمند بر علیه ترکیه در موقع جنگ و همچنین یک عنصر کوچک برای معاملات سیاسی در موقع صلح به خدمت گرفت.

ظاهراً گروه آزادی در تقویت شورش شیخ سعید و همچنین احتمالاً شورش بیش از موقع 8 فوریه‌ی 1925 در روستای پیران دست داشتند که در طی آن برخوردهای میان ارتش ترک و نیروهای تحت رهبری شیخ سعید به وجود آمد. زمینه‌ی مذهبی شیخ سعید و سرخوردگی او به هنگام ظهور تشکیلات غیر مذهبی جمهوری کمالیستی، او را وادار ساخت تا بیانیه‌ای مهم برای کردها و ترک‌ها صادر کند و از آنها بخواهد تا در یک جنگ مقدس علیه حکومت ترک به پاخیزند و دو باره حکومت خلافت را بر سر کار بنشانند. اما شورش شیخ سعید را نباید صرفاً به عنوان قیامی کاملاً مذهبی علیه تجددگرایی و مادی‌گرایی تلقین کرد. سعید یک ملی‌گرای وفادار کرد بود و هدف اصلی از قیامش، تشکیل یک کشور مستقل برای کردها بود. او یک رهبر نمونه‌ی کرد بود که «هم یک ملی‌گرای تند و مومن متعهد ... به حساب می‌آمد. در نظر کردهای که در قیام او شرکت داشتند انگیزه‌های مذهبی و ملی‌گرایی به طور تقسیم‌ناپذیری به یکدیگر گره خورده بودند». بیشتر کردها هویت مذهبی و ملی‌گرایی کرد را در تضاد به هم نمی‌دانستند و یا آنها را به صورت پدیده‌های کاملاً مجزا از هم در نظر نمی‌گرفتند.

یکی از دلایل عمده‌ی شکست قیام شیخ سعید به این خاطر بود که او حمایت‌های اولیه‌اش را از عشایر کرد زبان زازا متوقف کرد هرچند چندین نفر از رهبران عشایر سرشناس پشتیبان شورش وی بودند. حمایت شهرنشینان هم از او چندان قابل توجه نبود. برای مثال مردم شهر مهم و کردنشین دیابکر به قیام او نپیوستند و شهرهای کردنشین دیگر همانند الازیغ توده مردم کرد به دلیل «حالت غارت و چپاول‌گری فزون از حد شورشیان» علیه آنان به نبرد برخاستند. در نهایت ارتش قدرتمند ترک شورش را فرو خواباندند و در اواخر آوریل 1925 مناطق تحت اشغال شیخ سعید را به محاصره خود در آوردند. شیخ سعید و 9 نفر از هم‌فکران وفادارش را دستگیر کرده و به خیانت متهم کردند و در 29 ژوئن به دار آویختند. قیام شیخ سعید علی‌رغم زمان کوتاه آن، روابط کردها و ترک‌ها را به شدت به هم زد و سرآغاز جدیدی بود برای روابط بسیار تیره و تار. حکومت ترک به واسطه‌ی آن، روش‌های زنده‌ای عیله بیانیه‌های فرهنگی و ملی‌گرایی کرد در پیش گرفت و این موضوع بسیاری از کردهای موصل را واداشت تا سخت خواهان الحاق منطقه‌ی خود به عراق شوند. هم ترک‌ها و هم قیام‌های بریتانیایی سرزمین عراق، ادعای حاکمیت ولایت موصل را داشتند. این جریان مجمع ملل را، پس از مأموریت یک هیأت بازرسی برای تعیین افکار و آراء عمومی در مورد وضعیت موصل متقاعد کرد که موصل به عراق

واگذار کند. در حالی که شورش شیخ سعید سبب سرکوب ملی‌گرایی کردها در ترکیه شده بود. تصمیم مجمع ملل و معاهده آنگلو-ترکی ژوئن 1926 در مورد وضعیت موصل، هم موجب تفاهم متقابل دو کشور ترکیه و بریتانیا شد که بر مبنای آن: هر دو با ظهور یک ایالت مستقل یا منطقه‌ی خودمختار در ترکیه مخالفت ورزیدند. حال آن که از بروز آن در عراق جانبداری کردند. دومین شورش قابل توجه کردها در ترکیه را در قرن بیستم، احسان نوری پاشا افسر سابق ارتش عثمانی به راه انداخت. این قیام مدت کوتاهی بعد از خاتمه‌ی شورش شیخ سعید آغاز شد و مخصوصاً در مناطق نزدیک به کوه آرارات در ناحیه‌ی جنوبی کردستان ترکیه از قدرت فراوانی برخوردار بود. این قیام را گروهی از کردهای روشن فکر از مراکز تبعید خود در سوریه و لبنان حمایت می‌کردند آنها جنبش جدیدی را به نام «خویی بون» (استقلال) به منظور استقلال کردها سازماندهی کرده بودند. هدف اصلی این جنبش تشکیل یک جبهه‌ی متحد از تمامی نیروهای کرد و حمایت کامل از قیام احسان نوری بود. این قیام با جانبداری ضمنی حکومت شاه ایران همراه بود و در نتیجه نیروهای احسان می‌توانستند آزادانه به داخل خاک ایران وارد شده و از منابع خود در کردستان ایران و آذربایجان تجهیزات و کمک دریافت کنند. رضا شاه ظاهراً قصد داشت با استفاده از عامل کرد بر ترکیه فشار آورد تا آنها بعضی از مناقشات ارضی با ایران را حل کنند.

جنبش احسان نوری در سال 1929، کنترل نواحی زیادی از مناطق بتلیس، وان، آرارات و بوتان را در اختیار خود گرفت. حکومت ترکیه که قادر نبود شورش کرد را از گسترش به دیگر نقاط کردستان باز دارد، به دفعات و به شدت علیه حکومت رضا شاه اعتراض کرد و خواستار آن شد که ایران از خاکش به عنوان پایگاه شورشیان علیه نیروهای ترک استفاده نکند. در اوایل 1932، ترکیه و ایران برای پایان دادن به اختلافات ارضی خود رضایت نشان دادند. و خواستار روابط دوستانه شدند. دو کشور در 23 ژانویه قراردادی امضاء کردند که در آن ترکیه مالک ناحیه‌ای در اطراف کوه آرارات شد و ایران از امتیازات ارضی اطراف وان در غرب ارومیه برخوردار گشت.

قبل از امضای قرارداد سال 1932، رابطه‌ی ایران با ترکیه دوستانه شده بود دو سال پیشتر از آن سرانجام حکومت ترک، رضا شاه را متقاعد ساخته بود تا دست احسان نوری را از منابع ایرانی کوتاه کرده و به نیروهای ترک اجازه داده وارد خاک ایران شوند و به تعقیب شورشیان کرد بپردازند. در تابستان 1930 نیروهای کرد را 45 هزار نظامی ترک محاصره کردند و قیام در

اواخر تابستان به شکست انجامید. بعضی از رهبران مانند احسان نوری به ایران گریختند و تعداد زیادی از آنان محاصره و زندانی شدند. برخورد ترک‌ها با کردها مخصوصاً در مناطقی که شورش احسان نوری از طرفداران بیشتری برخوردار بود، به شدت خشونت‌آمیز بود. برای مثال، حکمرانان نظامی ترک حدود یک‌صد روشنفکر کرد را در وان دستگیر کردند و آن‌ها را در داخل گونی‌هایی گذاشته، و درب آن را دوختند و به داخل دریاچه‌ی وان انداختند تا به طرز فلاکت‌باری جان سپارند.

سیاست ترک‌ها بعد از قیام احسان نوری بر تبعید دسته‌جمعی روستاییان، خان‌ها و اربابان کرد و استخدام اجباری جوانان کرد در ارتش ترکیه استوار گشت. اما حکومت در ضمن از اعمال مجازات کردها در طی این دوره سرکوبی چشم‌پوشی کرد و در مواردی چنین رفتاری را به طور قانونی تحریم کرد. برای مثال در ماده‌ی اول قانون شماره‌ی 1850 آمده بود: «قتل‌ها یا جنایت‌هایی دیگر که به طور دسته‌جمعی یا فردی از 20 ژوئن 1930 تا 10 سپتامبر 1930، در حین تعقیب و قلع و قمع قیام‌های ارسیس، زیلان، آارات و دیگر مناطق محاصره شده و همین‌طور پولومور در استان ارزنجان و مناطق پاکسازی شده در مرحله‌ی اول صورت گرفته، و آن‌ها را نمایندگان کشوری و استانی، نظامی یا مقامات مدنی، مقامات محلی، گاردها یا نظامیان انجام داده باشند یا هر شهروندی که به افراد مذکور کمک کرده یا به دستور آن‌ها مرتکب آن اعمال شده باشد، جزو جنایت به حساب نمی‌آیند». محتوای این قانون در آرامش منطقه‌ی شورش‌ی پاکسازی شده و هم‌چنین مناطق عمده‌ی کردنشین از قبیل دیاربکر، بتلیس، هکاری و ماردین مؤثر واقع شد.

سومین قیام بزرگ کردها در نیمه‌ی اول قرن بیستم، شورش شیخ سید رضا در درسیم (اکنون تونجلی خوانده می‌شود) واقع در ناحیه‌ی جنوب غربی کردستان ترکیه صورت گرفت. قیام شیخ رضا در سال 1937 شروع شد و تا پایان سال 1938 که ارتش ترک شورشیان را تارومار کرد، به طول انجامید. درسیم، شورش علیه حاکمیت ترک‌ها را از وقتی پایه گذاشت که یک شورش ملی‌گرایی دیگر در نوامبر 1920 در میان عشایر کوچگری در حمایت از بندهای معاهده‌ی سورس و تأسس سرزمین کرد، شکل گرفته بود. قیام کوچگری را ترک‌ها در آوریل 1921 سرکوب کرده بودند.

قیام شیخ رضا در درسیم مرزهای عشایری را درنوردید و پایدارتر و با صلابت‌تر از قیام قبلی بنظر رسید. شیخ رضا علاوه بر برخورداری از حمایت عشیره‌ی خود یعنی عباس‌اوشاغی، در کسب حمایت از جانب حداقل دو رهبر از عشایر دیگر یعنی یوسف خان و دمنان، توفیق بدست آورد. شیخ رضا بعد از جمع‌آوری بیش از 1500 نفر نیروی جنگی، به حملات چشمگیری علیه حکمرانان ترک مانند مقامات ژاندارمری درسیم پرداخت و پلیس‌های ترک مناطق روستایی را مجبور می‌کرد تا پست‌های خود را ترک کنند. بعدها شورش شیخ رضا به مناطق دیگر نیز کشیده شد و به گروه سابق قیام شیخ سعید در سوریه پیوست. برخلاف قیام شیخ سعید و احسان نوری، شورش درسیم یک جنگ منظم بین دو ارتش متخاصم نبود در درسیم ارتش ترک با قوای اندک ولی در عین حال مصممی مواجه شد که بر تاکتیک‌های جنگ چریکی با ضربات هجومی مسلط بودند.

شیخ رضا و دو پسرش و چند رهبر از عشایر دیگر محاصره شدند و در نوامبر 1937 به مرگ محکوم گردیدند، اما قیام به مدت چندین ماه دیگر ادامه یافت. نهایتاً این شورش در اکتبر 1937 بعد از مدت مدیدی در اثر حملات طاقت‌فرسای نیروهای ترک به درسیم منهدم شد. این حملات با استفاده از گاز سمی، توپ و بمباران هوایی صورت گرفت. از آنجا که کردها قادر به تهیه‌ی تدارکات و تجهیزات نبودند و دیگر چیزی برای‌شان باقی نمانده بود چاره‌ای جز پایان دادن به قیام خود نداشتند. سرکوبی که در پی آمد بسیار خوشنت‌آمیز و شدید بود. تمام روستاها خالی از سکنه شدند یا بطور دسته‌جمعی قتل‌و‌عام شدند ویرانی درسیم چنان بود که هیچ چیز مشخص نبود و برای شناخت موجودات و اشیاء می‌بایست از تخیل مدد گرفت. حکومت ترک در تلاش برای زدودن خاطره‌ی این حادثه خونبار به جای درسیم نام تونجلی را بر منطقه گذاشت و آن‌جا را تا سال 1950 تحت محاصره کامل قوای خود در آورد. بکارگیری کلمات کردستان و کردها قدغن شدند و هرگونه اشاره به آنها در کتاب‌ها و آثار منتشره‌ی تاریخی به کلی از میان برداشته شد.

شکست درسیم مرحله‌ی جدیدی از آرامش در نبردهای کرد در ترکیه را به دنبال آورد که تا اوایل 1960 دوام داشت. در این زمان ظهور جنبش‌های چپ‌گرا و دمکراتیک موجبات احیای ملی‌گرایی کرد را فراهم آورد. تا سال 1950 سیاستمداران ترک قلمرو انحصاری حزب جمهوری‌خواه خلق (RPP) را یکسره در اختیار خود داشتند، اما عصمت اینونو جانشین آتاترک در

اواخر دهه‌ی 1940 تصمیم گرفت با توسعه‌ی فضای رقابتی و آزادی بیشتر کشور را به سوی نظام آزادتر اقتصادی و سیاسی پیش برد. در نتیجه جنبش‌های سیاسی جدیدی با هدف مبارزه علیه انحصارگرایی حزب سیاسی حاکم بر کشور سر بر آورد. در انتخابات مجلس سال 1950 برای نخستین بار در نظام جمهوری ترکیه اجازه داده شد که انتخابات به صورت حزبی و رقابتی برگزار شود. انتخابات به شکست حزب جمهوری خواه عصمت اینونو و پیروزی حزب دمکرات نوبنیاد به رهبری ادنان میندرس (DP) و نخست وزیر وی منجر شد. حزب دمکرات از سوی یک دسته از گروه‌های که افزایش اقتدارگرایی سیاسی در کشور بیزار شده بودند، حمایت می‌شدند. حزب دمکرات به عنوان یک مخالف سرسخت اقتصاد تک محوری کشور ترکیه و قهرمان خودستایش‌گر طرفدار اقتصاد آزاد، در کسب حمایت از صنعت‌کاران، بازرگانان و مالکان بزرگ موفقیت به دست آورد. روشنفکران شهرنشین، روزنامه‌نگاران و همین‌طور طبقه‌ی متوسط، از طرح سیاسی دموکراسی بیشتر استقبال کردند و به حمایت از حزب دمکرات پرداختند.

به خاطر فشار سیاستمداران کمالیستی بر کردها، اکثریت قریب به اتفاق آنها به حزب دمکرات رأی دادند. عده‌ای از کردها برای مجمع ملی ترک برگزیده شدند و کرسی‌های را در کابینه کسب کردند. مهم‌تر آن که به ارباب‌ها و شیخ‌ها و خان‌ها اجازه‌ی بازگشت داده شد و آنها را در سیستم جدید به همکار پذیرفتند. این رهبران کرد، به جای فرمانروایی سنتی خویش، به گونه‌ای عمل کردند که دستگاه‌های سیاسی در شهرهای بزرگ آمریکا عمل کرده بودند. بدین معنا که آنها در مقابل دریافت سودهای بادآورده و چپاول‌گری‌ها به منظور تقسیم آن در میان افراد خود، بخش اعظم آراء محلی را در کنترل خود می‌گرفتند. بنابراین، موقعیت این رهبران سنتی چه در برابر حکومت مرکزی و چه مردم محلی مستحکم شده بود. در همان زمان، شمار زیادی از کردها مخصوصاً آنها که از خانواده‌های ثروتمند بودند و کسانی که از برنامه‌ی اقتصاد آزاد حکومت برای توسعه‌ی اقتصاد کرد سودی عایدشان شده بود به شهرها کوچ کردند و زمینه را برای دوگوک‌لوک (Doguculck) یا شرق‌گرایی فراهم آوردند. این اصطلاح به فلسفه‌ی اطلاق می‌شود که براساس طرفداری از تغییر سیاست اقتصاد و پیشرفت در شرق کشور، یعنی همان جایی که کردستان ترکیه رسماً به دان نام خوانده می‌شود، استوار بود. اما دوگوک‌لوک (طرفداران اقتصاد شرق کشور) از فعالیت در حوزه‌ی نظامی موجود به هراس افتادند و از بر ملا کردن جنبش خود در سطح عام خودداری ورزیدند. عاقبت حکومت نسبت به انگیزه‌های غایی

آنها مظنون شد و در دسامبر 1959 فرمان دستگیری 50 تن از رهبران جنبش را صادر کرد. این جریان محدودیت‌های دموکراسی ترک را در قبال اقلیت کرد کشور کاملاً عیان ساخت و به بوته آزمایش گذاشت.

بعضی از روشنفکران کرد اظهار داشتند که سرکوب دوگولوک یا شرق‌گرایان به وسیله‌ی حکومت در واقع عمدتاً به لحاظ وضعیت نا به‌هنجار اقتصادی در ترکیه بوده است. که نخست وزیر میندرس را بر آن داشته است تا تاکتیک‌های قربانی کردن و انحراف افکار همیشگی و مورثی را دنبال کند. به‌علاوه ارتش ترک که به‌عنوان مشعل‌دار ایده‌ی کمالیستی، نفوذ سیاسی خود را از دست داده بود و اعضای آن به علت تورم و نرخ‌های سرسام‌آور با محرومیت اقتصادی مواجه شده بود، روز به روز از دست حکومت میندرس بیشتر به تنگ آمدند. هم‌چنین ارتش ترک در قبال شورش‌های ملامصطفی در کشور همسایه یعنی عراق که به داخل مرزهای شرقی ترکیه کشیده می‌شد، اظهار نگرانی می‌کردند و توانایی حکومت غیر نظامی را در جهت جلوگیری از چنین قیامی در ترکیه، مورد تردید قرار می‌دادند.

در 27 ماه مه‌ی 1960 ارتش ترک کودتای را طراحی کرد و عدنان میندرس را سرنگون کرد و سال بعد او را به جوخه‌ی اعدام سپرد. گرچه کردها در اواخر دوره‌ی تصدی عدنان میندرس در حکومت قربانی اقتدارگرایی او شده بودند، از شورای ارتش جدید بیشتر به هراس افتادند و در واقع یکی از اولین اقدام‌های کمیته‌ی جبهه‌ی ملی، توقف عده‌ای از کردهای مشهور و روانه کردن بسیار دیگر از آنها به تبعیدگاه داخلی در غرب ترکیه بود. در این میان اقدام اجباری ترکی کردن نام دانش آموزان و همین‌طور نام روستاهای کردنشین نیز به مرحله‌ی اجرا درآمد. در نوامبر 1960 ژنرال جمال گورسل به کردهای ترکیه هشدار داد که به هیچ وجه در صدد حمایت از شورشیان ملامصطفی در عراق بر نیایند یا به خود اجازه ندهند شورشی مشابهی به راه اندازند. در صورت اقدام به چنین کاری نیروهای نظامی ترک «در بمباران کردن شهر و روستاهایشان و یکسان کردن آنها با خاک درنگ نخواهد کرد». معهداً، شورای نظامی اقدامات خاصی برای اصلاح سیاست‌های استبدادی که در دوران رژیم قبل رشد یافته بودند، به عمل آورد. منجمله افسران لجوج را یا پاکسازی کرد یا آنها را به مراکز دور فرستاد تا به صورت دیپلمات درآیند. هم‌چنین این شورا یک مجمع قانون‌گذار ایجاد کرد و قانون اساسی جدید را در سال 1961 طراحی کرد که از آزادی‌های دمکراتیکی بیشتر نسبت به قبل برخوردار بود. قرار بر

آن بود تا قدرت به یک حکومت منتخب مردمی منتقل شود و در واقع این کار در سال 1961 انجام شد این شورا هم‌چنین دو کودتای جناح راست حکومت غیر نظامی جدید را با شکست مواجه ساخت. طبق تضمین‌های قانون اساسی جدید، کردها از آزادی‌های بیان، شورا و انجمن برخوردار گشتند و دوباره توانستند خواسته‌های خود را هر چند از طریق انتشارات یا مجامع ترک، بیان کنند. حتی چند نشریه به راه افتاد که به مسائل فرهنگی و تاریخی کردها می‌پرداختند البته آن‌ها هنوز هم در هنگام اشاره به کردستان نام ترکی آن را برای مناطق شرقی بکار می‌برند. گرچه این نشریات سرانجام تعطیل شدند، آزادی‌های قانونی سال 1961 موجبات تجربه‌ی ابراز عقیده‌ی فرهنگی کرد را در سطح محدود فراهم آورد.

رشد جنبش کرد و چپ‌گرایان ترک

در انتخابات سال 1961 هیچ حزب سیاسی نتوانست اکثریت آراء را بدست آورد، اما نامزدهای حزب عدالت بیشترین آرا را کسب کردند. رقیب اصلی حزب عدالت در کردستان، حزب ترکیه‌ی جدید بود. رأی‌گیری در کردستان منجر به تقسیم آراء میان دو حزب شد. گرچه حزب عدالت وضعیت مالی بهتری داشت و در سراسر ترکیه از سوی بازرگانان قدرتمند حمایت می‌شد، بسیاری از کردها گمان بردند که اگر حزب ترکیه‌ی جدید به قدرت برسد به خواسته‌های آن‌ها بهتر رسیدگی خواهد شد، چون یکی از رهبران آن بنام دکتر یوسف عزیز اعلو کرد بود و با دوگولو (شرق‌گرایان) در دیاربکر روابط صمیمانه‌ای داشت. از آن‌جا که هیچ یک از احزاب سیاسی در انتخابات پیروز نشده بودند، یک حکومت ائتلافی با نخست‌وزیری عصمت اینونو از حزب جمهوری‌خواه خلق سرکار آمد.

حکومت ائتلافی در ژوئن 1962 به دلیل رقابت شدید میان دو گروه اصلی و رقیب یعنی حزب عدالت و حزب جمهوری‌خواه خلق، سقوط کرد. حزب عدالت از ائتلاف خارج شد و یک حکومت ائتلافی جدید در 25 ژوئن با حکمرانی حزب جمهوری‌خواه خلق و با حضور حزب ملی دهقانان جمهوری‌خواه، شکل گرفت. اینونو در کابینه‌ی جدید، مقام خود را حفظ کرد و دکتر عزیز اعلو از حزب ترکیه‌ی جدید به سمت وزیر بهداشت منصوب شد. عزیزاوغلو در مدت کوتاه دوره‌ی تصدی خود، توجه‌ی ویژه‌ی به پیشرفت استانداردهای بهداشتی در مناطق شرقی کشور مبذول داشت و بیمارستان‌های بیشتری نسبت به «کلیه‌ی حکومت‌های قبلی در کردستان بنا نهاد که

توجه عمومی را به سوی او جلب کرد». دکتر عزیزاوغلو در نهایت با هم‌قطاران کمالیستی خود در کابینه که او را به توسعه‌ی ملی‌گرایی و تجزیه‌طلبی متهم کردند و خوستار استعفای او بودند، درگیر شد.

آزادی سیاسی نسبی که در طول دهه‌ی 1960-1970 در سیاست ترکیه به وجود آمد، مجال ظهور گروه‌های چپ‌گرای متعدد را در میان روشنفکران ترک و کرد فراهم آورد. دسته‌ی مهمی از چپ‌گرایان ترک در دهه‌ی 1960 حزبی را تحت لوای حزب کارگران ترکیه سازماندهی کردند و به رقابت در انتخابات پرداختند. در انتخابات پارلمانی 1965 پانزده نامزد حزب کرسی-های را در مجمع ملی به دست آوردند. حزب WPT عده‌ای از کردها را به عضویت پذیرفت و از طریق تلاش‌های اعضای کرد، رفته‌رفته اهمیت موضوع کرد در ترکیه را بازشناخت و در کنگره-ی چهارم نوامبر 1971 بیانیه‌ای صادر کرد که در بخشی از آن آمده است «جمعیتی از کردها در شرق ترکیه زندگی می‌کنند ... مقامات فاشیستی که نماینده‌ی طبقات حاکم هستند سیاستی را بر مردم کرد اعمال کرده‌اند که شبیه‌سازی و ارباب نام دارد. و در اغلب موارد به صورت سرکوب‌های خونین درآمد است». این اولین اعلامیه‌ی انقلابی در کشور ترکیه‌ی جدید بود که یک حزب سیاسی ترک موجودیت کردها را به عنوان اقلیت زجر کشیده، آزادانه ترسیم کرد و آن را به رسمیت شناخت. اما این اعلامیه‌ی به زیان موجودیت قانونی WPT تمام شد و رهبران آن به اتهام درهم شکستن اتحاد ملی به زندان‌های دراز مدت محکوم شدند. اما آن‌ها در نهایت با استفاده از برنامه‌ی عفو حکومت در سال 1974 آزاد شدند.

روشنفکران کرد در این دوره از آزادی ترک استفاده کردند و در سال 1969 جامعه‌ی فرهنگی-انقلابی شرق را به عنوان اولین سازمان قانونی کرد، تشکیل دادند سازمان فرهنگی-انقلابی شرق چون تلاش می‌کرد تا ممنوعیت رسوم کرد و فقر اقتصادی مناطق کردنشین را به معرض دید عموم بگذارد، تنفر و خشم سیاستمداران و احزاب کمالیستی را موجب شد. عضویت کرد در احزاب کارگر (WPT)، و فرهنگی-انقلابی شرق، که قدری به یکدیگر گره خورده بودند، نمودار چیزی بود که مارتین وان برونسن آن را ظهور جناح چپ جنبش کرد خوانده بود. در طول دهه‌ی 1960 ظهور جناح چپ کرد خود را در مقابل یک گروه رقیب از ملی‌گرایان بورژوا در داخل جنبش کرد ترکیه یافت. جناح ملی‌گرای جنبش کرد و حزب ملامصطفی در عراق هم‌فکر شدند و به صورت یکی از اعضای خانواده‌ی حزب پارت دمکرات کردستان عراق درآمد.

تنش‌های موجود میان جناح بسیار محافظه کار و سنتی طرفدار پارت دمکرات کردستان عراق و چپ‌گرایان کرد، تهدیدی برای شکست جنبش کرد در ترکیه محسوب می‌شد. درحالی که جناح طرفدار پارت دمکرات کردستان فقط خواستار خودمختاری کرد بود، چپ‌گرایان، طالب حقوق فرهنگی بودند بلکه به بازسازی ساختار سیاسی-اقتصادی کردستان و انتقال جامعه‌ی مورثی کرد به یک جامعه‌ی عادلانه‌تر نیز نظر داشتند. بعدها درمیان صفوف کردهای طرفدار پارت دمکرات کردستان جدایی افتاد. یک گروه تندروتر تحت رهبری دکتر سیوان از حزب جدا شد و به کردستان عراق رفت تا برای جنگ مسلحانه علیه حکومت ترک آماده شوند. این جریان ملامصطفی را در حالت بلاتکلیفی قرار داد چون او همواره در مواجهه با رژیم عراق دست نیاز به سوی حکومت‌های ترک و ایرانی دراز می‌کرد. دسته‌ای دیگر از جناح طرفدار پارت دمکرات کردستان عراق به رهبری سعید ایلچی در ترکیه باقی ماندند تا آن که کودتای نظامی سال 1971 او را وادار به فرار به عراق کرد. رقابت میان سیوان و ایلچی در عراق ادامه یافت که در نهایت منجر به ترور آن‌ها در موقعیت‌های مرموز شد. براساس گزارشی، ایلچی به دست سیوان کشته شد و در مقابل ملامصطفی سیوان را به مرگ محکوم کرد و دستور اعدامش را صادر کرد. نظریات عامیانه‌ی دیگر، سازمان اطلاعات ترکیه (میت) را در ترور این دو رهبر مقصر می‌دانند. به هر حال با مرگ سیوان و ایلچی هر دو دسته‌ی طرفدار پارت دمکرات کردستان عراق از اعمال هرگونه نفوذ مؤثر در جنبش کرد ترکیه بازماندند. هنگامی که در مارس 1971 نظامیان بار دیگر در امور سیاسی ترکیه دخالت کردند و حکومتی به رهبری نیهات اریم بر سر کار آوردند، جنبش کرد از نو ناچار به عقب‌نشینی دیگری شد احزاب شرق‌گرا و کارگر، غیر قانونی اعلام شدند و رهبران و فعالان آن توقیف گشتند و نظامیان دور جدیدی از حملات طاقت فرسا را علیه روستاهای کرد سرگرفتند که موجب ویرانی و عزیمت یا اخراج ساکنان آن‌ها شد. با برقراری دموکراسی پارلمانی و به قدرت رسیدن بولنت اجویت نخست وزیر منتخب و غیر نظامی در ژانویه‌ی 1974 کردها این موقعیت را پیدا کردند تا از لحاظ سیاسی به یک سازماندهی مجدد دست بزنند. جنبش جدید کرد از یک پایگاه اجتماعی وسیعی برخوردار بود و درخواست‌های آن از جنبش کردی دهه‌ی 1960 بسیار تندروتر و اصلاح طلبانه‌تر بود.

عوامل متعددی به تندروی و اصلاح طلبی احزاب سیاسی کرد در دهه‌ی 1970 کمک کردند. همان‌طور که وان برونسین نوشته است: «مهم‌ترین عامل تندروی جنبش کرد، شهرنشینی آنها

(کوچ اجباری و اختیاری روستائیان کرد به شهرها) و عدم توانایی اقتصاد بیمار کشور ترکیه در راه جذب آنها به درون جریان اصلی زندگی بود. مهاجرین کرد در شهرهای غربی ترکیه از تبعیض‌های موجود بین ناحیه‌ی غربی کشور و منطقه‌ی شرقی خودشان از نظر معیارهای زندگی، پیشرفت اقتصادی، فرصت‌های آموزشی، دسترسی به امکانات بهداشتی و همه‌ی امکانات زندگی آگاهی یافتند». اگرچه کشاورزی به عنوان منبع عمده‌ی درآمد مناطق شرقی باقی ماند، کردها با زیرکی از اهمیت منطقه‌ی خود در نزد ترکیه به لحاظ تنها منطقه‌ی تولیدکننده‌ی نفت اطلاع حاصل کردند. به دلایل و مقاصد فراوان این منطقه، از آنجا که سهم عمده‌ای از درآمد حاصله از تولیدات نفتی به دیگر نقاط کشور ارسال می‌شد، هیچ‌گونه نفعی از تولید آن دریافت نمی‌کرد. به طوری که قسمت عمده‌ای از درآمدهای تولید نفت برای بخش‌های دیگر کشور فرستاده می‌شد. تولید نفت در سال 1971 دو و نیم میلیون دلار و در سال بعد بالغ بر ده میلیون دلار عاید کشور کرد. اما کمتر از 5 درصد این درآمدها برای توسعه‌ی مناطق کردنشین صرف می‌شد.

علاوه بر آن، شمار دانش‌آموزان دبیرستانی و دانشجویان کرد افزایش یافت. اطلاعات سیاسی آنها بالا رفت و نسبت به قانون تبعیضات اجتماعی بر علیه کردها حساسیت بیشتری پیدا کردند. تعداد دانش‌آموزان تندرو و چپ‌گرا در سازمان‌های آموزشی ترک افزایش یافت و مهاجرین جوانتر کرد به صورت مجراهای در آمدند که اطلاع از مباحث نبرد طبقاتی، توسعه نیافتگی، استثمار و امپریالیسم از طریق آنان «به خارج از محیط‌های روشنفکری رخنه کنند... معلمان و دانشجویان تحصیل کرده در شهر در هنگام مراجعت به روستاهای خود، عقاید سیاسی جدید را به شکل ساده برای مردم خود بیان می‌کردند و می‌کوشیدند تا روستائیان را بسیج کنند». اما در دهه‌ی 1970 بسجیان کرد با خطرات جدیدی مواجه شدند و تجدید نظر بر قانون اساسی و قانون جزایی کشور در سال 1971 مسأله‌ی تعقیب افرادی که در جنبش کرد فعال بودند را راحت‌تر از قبل ساخت. گرچه تا هنگام اجرای قانون حکومت نظامی در نواحی کردنشین در سال 1979 حکومت‌های ائتلافی متعددی بر روی کار آمدند که در اکثر مدت زمان دهه‌ی 1970 بر کشور حکم راندند، در اجرای سیاستی پویا و کاملاً آرام‌کننده در قبال اقلیت کرد چندان مؤثر عمل نکردند.

عامل دیگری که به انحراف چپ‌گرایانه‌ی جنبش کرد در ترکیه منجر شد بیگانه‌سازی جمعیت کرد با محافل پیشرفته‌ی طبقات حاکم بود. برای نمونه بولنت اجویت قبل از نخست‌وزیر شدن در ژانویه‌ی 1974 در شرق کشور تبلیغات کرد و به کردها وعده داد که اگر حزبش (جمهوری خواه خلق) در انتخابات پیروز شود بر توسعه‌ی مناطق کردنشین تأکید خواهد ورزید، اما وقتی که کردها و طرفدارانشان فریاد خودمختاری کرد را سردادند، اجویت همانند رهبران سابق با خشونت با آن‌ها رفتار کرد. چپ‌گرایان ترک نه تنها بخشی از جامعه بودند که وضعیت ناگوار کرد را تشخیص می‌دادند و خواستار خاتمه‌ی سیاست‌های کمالیستی، همانندسازی اجباری و ظلم و ستم حاصل از آن‌ها بودند. اما هدف و تاکتیک‌های متفاوت، روابط میان چپ‌گرایان ترک و ترک را تیره و تار کرد. در نظر کردها اهداف انقلابی-اجتماعی و ملی‌گرایی کرد با هم هم‌سو بودند و آن‌ها هم‌زمان به اجرا در می‌آمدند. اما چپ‌گرایان ترک از سوی دیگر، پافشاری کرد در به رسمیت شناختن قومیت را به مثابه‌ی تجزیه، مخالفت و سرانجام ضربه‌ای به ادامه‌ی حیات سیاسی چپ‌ها می‌دانستند. آنان اعلام داشتند که به رسمیت شناختن باید از طریق رهبری پرولتاریایی حزب کارگر در ترکیه‌ی سوسیالیست صورت گیرد. دو طرف از یکدیگر جدا شدند و چپ‌گرایان ترک درصدد سازماندهی احزاب سیاسی جداگانه برآمدند.

در طول سال‌های 1974-1975 اعضای سابق جنبش منحله‌ی شرق‌گرا به شکل تشکیلات فرهنگی دموکراسی-انقلابی سازمان یافتند. چنین می‌نمود که این سازمان در نظر دارد هماهنگی‌های لازم را در جهت جلب سازمان‌های مجزای کرد صورت داده است. اما تفاوت‌های ایدئولوژیکی و برخوردهای شخصی باعث بروز شکاف‌هایی در درون جنبش شرق‌گرا شد و به ظهور جنبش‌های جدیدی انجامید. یکی از گروه‌های که قدعلم کرد، گروه اوزگورلوک یولو یا راه آزادی بود که یک مجله‌ی ماهانه را از سال 1975 تا 1979 منتشر کرد. بسیاری از اعضای آن در حزب توقیف شده‌ی کارگر (WPT)، عناصر فعالی بودند. آنها از اتحاد با طبقه‌ی کارگری ترک طرفداری می‌کردند. تا فشار بر کردها برداشته شود. اعضای اوزگورلوک یولو گرچه نتوانستند محبوبیت چندانی در میان مردم کرد به دست آورند، اما درخواست‌هایشان را در میان روشنفکران و محافل اتحادیه‌های بازرگانی مطرح گذاشتند. این گروه در سال 1979 ساختار رسمی‌تر به‌خود گرفت و به شکل حزب سوسیالیست کردستان ترکیه (SPTK) در آمد.

از آنجا که جنبش سوسیالیست کردستان ترکیه از ریشه‌ها و درخواست‌های مشترکی با اتحادیه-ی WPT و شرق‌گرا برخوردار بود و در مورد همزیستی ترک و کرد در یک سیستم سوسیالیستی و دموکراسی خوش بین بود. جنبش سوسیالیست کردستان پیش‌بینی کرد که انقلاب سوسیالیستی در ترکیه در دو مرحله به‌وقوع خواهد پیوست: «چون کردستان هنوز استقلال ملی خود را به دست نیاورده است و از دست فئودالیسم رها نشده است، ویژگی مرحله انقلابی رو در روی مردم کرد، انقلاب دمکراتیک است. این انقلاب به سوی پیش می رود تا زنجیرها و قیدهای دسته-جمعی مردم از میان برداشته شود و به سلطه بیگانگان پایان دهد و کردها را آزاد سازد... حزب ما به خوبی می داند که فقط سوسیالیست می تواند به عقب افتادگی و استثمار خاتمه دهد. بنابراین، انقلاب دموکراسی ملی باید از طریق سوسیالیست به نتیجه برسد».

کودتای سال 1980 در ترکیه به ساختار سیاسی و تشکیلاتی حزبی تلفاتی زیادی وارد کرد و منجر به محبوس شدن یا تبعید بسیاری از اعضای جنبش سوسیالیست شد. بخشی از رهبران تبعید شده از راه سوئد، جای که کمال بورکای دبیرکل حزب در آن جا اسکان کرده بود، فعالیت می کردند. یک گروه چپ‌گرای دیگر کرد در سال 1976 پایه‌ریزی شد و به اسم مجله‌اش یعنی «رزگاری» نام‌گذاری شد. رهبران رزگاری برخلاف اوزگورلوک یولو مسئله کرد را از طریق مذاکره با حکومت ترک حتی با رهبران میانه‌روی مانند اجویت بی نتیجه می دانستند. آنان در انتخابات 1977 از اجویت و حزبش حمایت نکردند و اظهار داشتند که کردها به عنوان یک اجتماع ملی در ترکیه باید به جای فرورفتن در باتلاق مکانیسم‌های سیاسی ملت استعمارگر، به مسأله خود توجه کنند حزب رزگاری اعلام داشت که فقط یک انقلاب سوسیالیستی به رهبری طبقه‌ی کارگری کرد، حقوق ملی کرد را در ترکیه تضمین خواهد کرد.

مخالفت بر سر مسأله استراتژیکی و ایدئولوژیکی در سال 1979 منجر به جدایی میان اعضای رزگاری شد. یک گروه جدا شده به نام آلای رزگاری (پرچم آزادی)، توانایی طبقه کارگر کرد در رهبری یک انقلاب سوسیالیستی را مورد تردید قرار داد. استدلال آلای رزگاری این بود که طبقه‌ی کارگر کرد بسیار کوچک‌تر و ضعیف‌تر از آن است که بتواند در عرصه‌ی چنین تعهدات بزرگی پیشگام شود و در نبرد علیه قدرت خیره‌کننده‌ی کشور ترک موفق از میدان درآید. در عوض آلای رزگاری خواستار در پیش گرفتن یک مقاومت ایدئولوژیکی ملایم‌تر شد تا واقعیت مسئله کرد را مورد ملاحظه قرار داده و ترتیبات لازم را بر اساس مکتب مارکسیست برای تناسب

با آن واقعیت اتخاذ کنند. این گروه هم‌چنین دولت شوروی و نقش آن در قبال کردها که به پرخاش اعضای یک گروه و الحاق آنها به یک سازمان طرفدار تروتسکیت منجر شده بود را زیر سوال برد و متهم کرد. اما این ادعا بر پایه‌ی شواهد عملی نبود.

کاوه یک رقیب جدی ضد اتحاد جماهیر جماهیر شوروی در جنبش کرد بود که از مائو طرفداری می‌کرد و در سال 1979 شکل گرفت. کاوه از نام کاوه آهنگر یک پهلوان مشهور کرد در شاهنامه، داستان حماسی (شاعر ایرانی) اقتباس شده بود. آهنگر علیه حاکم شیطان صفت ضحاک ماردوش جنگید و او را شکست داد. حزب کاوه در طول نیمه‌ی دوم دهه‌ی 1970 یک رشته حملات جسورانه را علیه پایگاه‌های نظامی ترک به مرحله‌ی اجراء در آورد. اما اعضای گروه از حد گروه کوچکی از دانشجویان و ساکنان شهرنشین فراتر نرفت. در سال 1987 بر سر مخالفت با سیاست خارجی چین و سلطه‌ی سیاست خارجی مائویی بر جهان سوم، در بین اعضای رهبری کاوه اختلاف و جدایی پیش آمد.

همان طور که قبلاً اشاره شد ترور سیواس و ایلچی، شاخه‌ی ترکی پارت دمکرات کردستان عراق را به شدت تضعیف کرد. با نابودی شورش ملامصطفی در سال 1975 شاخه‌ی ترکی آن حزب ناتوان‌تر از قبل شد. اما در سال 1977 یک گروه از جنگجویان جوان‌تر حزب جدیدی به نام آزادی ملی کردستان (KUK) پایه‌گذاری کردند. حامیان اصلی این حزب در استان ماردین در جنوب شرق ترکیه نزدیک مرزهای سوریه و عراق مستقر بودند. حزب آزادی ملی کردستان (KUK) از رهبریت موقت پارت دمکرات کردستان عراق حمایت کرد. KUK در دهه‌ی 1980 تلاش کرد تا اتحادی با دیگر گروه‌های کرد مخصوصاً حزب سوسیالیست کرد ترکیه، جبهه‌ای به نام «جبهه‌ی دموکراسی متحد» تشکیل دهد. شورشیان آزادی ملی کردستان برخوردارهای با یک حزب چپ‌گرا و تندرو دیگر به نام حزب کارگران کردستان (PKK) تلفات سنگینی را متحمل شدند. باقی مانده‌ی (KUK) با عناصر فئودالی پارت دمکرات کردستان عراق و حامیان‌شان در ترکیه قطع رابطه کردند و ادعا کردند که به آغوش مارکسیسم-لنینیسم بازگشته‌اند.

برجسته‌ترین و تأثیرگذارترین سازمان کرد که در دوره‌ی تجدیدگرایی در دهه‌ی 1970 ظهور کرد، پارت کارگران کردستان (PKK) بود. PKK در سال 1974 وقتی که گروه کوچکی از دانشجویان کرد در آنکارا انجمن فرهیختگان میهنی دمکراتیک آنکارا، را سازماندهی کردند، به وجود آمد. فعالیت‌های اصلی آنها ابتدا بر محور کسب به رسمیت شناختن زبان کردی و حقوق

فرهنگی استوار بود. رهبر اصلی و مؤثر این سازمان، یک دانشجوی سابق علوم سیاسی دانشگاه آنکارا به نام عبدالله (آپو) اوجالان بود. غیر از اوجالان ده نفر دیگر همراه با کسیره یلدریم در جلسه‌ی نخست این گروه حاضر بودند. کسیره یلدریم تنها خانمی بود که در جلسه حضور داشت او بعداً با اوجالان ازدواج کرد و به صورت یک رهبر با نفوذ PKK در آمد. اما وقتی که یلدریم از سیاست‌ها و تاکتیک‌های اوجالان سر درنیامد و آنها را مورد تردید قرار داد از اوجالان جدا شد و در سال 1988 به گروه انشعابی PKK در اروپا پیوست. روزنامه‌های ترک گزارش دادند که اوجالان با خانم گونول تپه همدست شده و او را به سمت مسئول سازماندهی عملیات PKK در تونجلی و بینگول منصوب کرده است.

PKK همانند کومله در ایران آمیخته‌ای از عقاید مارکسیست-لنینی با احساسات عمیق ناسیونالیسم کردی بود. PKK برای تاسیس جمهوری مارکسیستی کرد در جنوب شرق ترکیه و هدف نهایی تشکیل کردستان مستقل که تمامی مناطق کردنشین خاورمیانه را در بر می‌گرفت، فعالیت می‌کرد. چیزی که PKK را از دیگر سازمان‌های کرد مجزا می‌کرد، طرفداری صریح این حزب از استقلال کردستان بزرگ بود. گروه‌های دیگر در خاورمیانه یا خواستار خودمختاری کرد بوده‌اند مانند حزب دمکرات کردستان ایران و عراق یا به طور پنهانی از موضوع استقلال کل طرفداری کرده‌اند. مانند حزب سوسیالیست کردستان ترکیه و حزب آزادی ملی کردستان.

دایره‌ی اعضای انجمن فرهیختگان میهنی دمکراتیک آنکارا بعد از شکل‌گیری در سال 1974 گسترش یافت و به فراتر از محافل دانشگاهی کشیده شد و در نتیجه بخش‌های دیگر جامعه‌ی کرد را دربر گرفت. این گروه در سال 1977 در دیاربکر تشکیل جلسه داد و بیانیه‌ای مبنی بر تحلیل‌های خود در مورد وضعیت کرد در ترکیه منتشر کرد. این بیانیه چهارچوبی را تعیین کرد که PKK از هنگام شکل‌گیری در سال 1979 به عنوان یک حزب مارکسیست-لنینیست کرد براساس آن عمل کرده است. این بیانیه مخفیانه در سراسر کشور ترکیه تحت عنوان «کردستان دیوریم ین یولو» یا «راه انقلاب کردستان» توزیع شد و در آن کردستان به مانند یک محدوده‌ی مستعمراتی سنتی توصیف شد که مالکان فئودال و سرمایه‌داران محلی در کنار طبقات حاکم در سرزمین‌های مستعمراتی خاصه در ترکیه به منظور استثمار مداوم روستائیان کرد و طبقه‌ی کارگر در آن سخت با یکدیگر همکاری کرده‌اند. این بیانیه شدیداً روشنفکران کرد را به خاطر رفتارها و نگرش‌های ترک‌منشانه و دست برداشتن از میراث فرهنگی سرزمین آبا و اجدادی خود مورد

انتقاد قرار داده بود. این بیانیه دو انقلاب پی‌درپی را برای حل مسئله کرد و سپس دموکراسی پیشنهاد کرده بود. مرحله انقلاب ملی کرد به مثابه‌ی یک شرط ضروری برای کسب حقوق کرد، تأسیس کردستان مستقل را امکان‌پذیر می‌ساخت. شکل دموکراسی انقلاب کرد «تناقضات قرون وسطایی موجود از قبیل فئودالیسم، استثمار، طایفه‌گرایی، فرقه‌گرایی مذهبی و بردگی زنان در اجتماع را برطرف خواهد کرد».

این بیانیه اعلام می‌کرد که تغییر و تحول جامعه‌ی کرد تنها از طریق یک انقلاب مارکسیستی-لنینی ممکن خواهد شد که هدف نهایی آن پایه‌ریزی یک جامعه‌ی بدون طبقه خواهد بود. جنگ مسلحانه به عنوان تنها راه برای دستیابی به این اهداف، در نظر گرفته شد و PKK تلاش کرد تا گفته‌ها و مقاصد خود را عملی سازد. در شرایط هرج و مرج حاکم بر ترکیه در اواخر دهه-ی 1970 زمانی که حکومت از کنترل برخوردهای خشونت‌آمیز میان چپ‌گرایان و راست‌گرایان تندر و عاجز شده بود، PKK از قسمت جنوب شرق کشور یک رشته حملات گسترده بر علیه پایگاه‌های ترک طرح ریزی کرد و حضور فعالی در منطقه پیدا کرد.

فعالیت‌های PKK و همچنین جنبش‌ها و احزاب سیاسی دیگر، با کودتای نظامی در سپتامبر 1980 متوقف شد. تحت رهبری رئیس ستاد ارتش ژنرال کنان ابرون، حکومت نظامی ترک در 12 سپتامبر هشدار داد که تمام قدرت‌های قانون‌گذاری و اجرایی را به تصرف خود درآورده است و نظام و دموکراسی را به کشور بازخواهد گرداند. این کودتا برای سومین مرتبه نشان داد که نظامیان ترک از اواخر دهه‌ی 1940 به بعد همواره در امور سیاسی کشور مداخله کرده‌اند. اما برخلاف موارد قبل این بار نظامیان نظارت بر امور اجرایی و قانون‌گذاری دولت را به آسانی واگذار نکردند. در حقیقت تنها در انتخابات اواخر سال 1983 بود که پارلمان و کابینه‌ی غیر نظامی اجازه‌ی تشکیل یافت.

گرچه کودتاچیان صریحاً اعلام داشتند که دموکراسی را نابود نمی‌کنند بلکه آن را برمی‌گردانند، اما نظامیان ترک بر فعالیت مخالفان سیاسی فشار وارد آورده، مانع از انجام آن‌ها شدند. احزاب سیاسی را از فعالیت بازداشتند و رهبران آن‌ها را دستگیر کردند که نخست وزیر برکنار شده، سلیمان دمیرل از حزب محافظ کار عدالت و رقیب اصلی او بولنت اجویت از حزب جمهوری خواه خلق هم جزو آن‌ها بودند. جالب آنکه تورگوت اوزال که برنامه‌ریز اصلی اقتصاد در حکومت ساقط شده‌ی دمیرل بود، دستگیر نشد در عوض به او فرصت داده شد تا اقتصاد کرد را به منظور

ترکیب و اتحاد با بازار سرمایه‌داری بین‌المللی بازسازی کند. این روش سمت‌وسوی منابع اقتصادی را از صنعت‌های کوچک سنتی به‌سوی آن بخش‌هایی از سرمایه‌کشاند که برای سازگاری با این وضعیت جدید از بیشترین توان برخوردار بودند.

به اجرا در آوردن نظام اقتصادی جدید به یک نیروی کاری تعلیم دیده نیاز داشت اما شورای نظامی در اولین اقدامات خود همه‌ی فعالیت‌های اتحادیه‌ی صنفی را به حالت تعلیق درآورد. این شورا به ویژه ائتلاف نظامی اتحادیه‌های بازرگانی پیشرفته را به منظور خواباندن غائله هدف قرار داد. شورای نظامی در مارس 1983 به دستگیری حدود 20 هزار مظنون اعتراف کرد که اکثریت آن‌ها فعالان و طرفداران گروه‌های چپ‌گرا بودند. فعالان کرد که در جریان کودتای 1980 دستگیر شدند و به اشاعه‌ی تجزیه طلبی مهمت شدند. تعدادشان تقریباً سه هزار نفر بود. بیش از نیمی از افرادی که به اتهام فعالیت‌های تجزیه طلبی توقیف شده بودند از اعضای PKK بودند. اما تعداد کل کردهای زندانی و دستگیر شده بیش از سه هزار نفر بود چون بسیاری از آن‌ها در گروه‌های منحل‌ه‌ی کارگری و سیاسی عضو بودند و به اتهامات گوناگون جنایی علیه کشور محکوم شده بودند. بعد از کودتا و دستگیری‌های دسته‌جمعی بعدی، کشمکش فعالان چپ‌گرا و کرد مخصوصاً نبردی که PKK آن را پایه گذاشت، عامدانه تغییر یافت و حالت متفاوت و خشن‌تری به خود گرفت.

شورا هم‌چنین تلاش کرد تا هرچه بیشتر مانع ارتقای زبان و فرهنگ کرد شود. شورای نظامی در سال 1982 یک مجمع قانون‌گذار تشکیل داد تا قانون اساسی جدید را طرح‌ریزی کند. قانون اساسی 1982 که با یک همه‌پرسی به تصویب رسید یک رشته محدودیت‌ها را بر استفاده از زبان کردی اعمال کرد. ماده‌های 26 و 29 و 89 قانون اساسی در رابطه با این موضوع کاملاً مشخص کرده بودند که:

ماده 26، هر زبانی که از طریق قانون قدغن شده است نباید برای بیان و تبادل افکار به کار گرفته شود. هرگونه مدرک خطی یا چاپی، دستگاه‌های عکاسی، نوارهای مغناطیسی و یا ویدئویی و سایر وسایل رسانه‌ای که برخلاف این ماده به کار گرفته شده باشند، ضبط و مصادره خواهند شد.

ماده 28، هر زبانی که طبق قانون ممنوع شده، نباید در انتشارات به کار گرفته شود.

ماده 89، هیچ حزب سیاسی نباید در مسائل دفاع، توسعه یا نشر فرهنگ و زبان غیر ترکی مداخله کند، یا نباید در جستجوی به‌وجود آوردن اقلیت‌ها در محدوده‌های مرزی کشور باشد و یا اتحاد ملی ما را از بین ببرد.

علاوه بر ممنوعیت‌های قانونی علیه استفاده از زبان کردی، در قانون جزایی ترکیه تجدید نظر شد تا هرگونه اظهار در مورد هویت قومی کُرد جرم محسوب شود. این قوانین در کنار ممنوعیت استفاده از اصطلاح «کردها» یا «زبان کردی»، جنبش کرد و حامیان وفادار PKK را بیشتر به سمت خشونت کشاند.

قانون جزایی ترکیه در سال 1938 شکل گرفت در راستای از میان بردن حق بیان و فعالیت سیاسی در سطح گسترده به‌کار گرفته شد و بخصوص در مورد کردها بسیار مؤثر واقع افتاد. این قانون یک رشته اقدامات شدید را دربر می‌گرفت که از آن جمله بندهای 141 و 142 سازماندهی تشکیلات کمونیستی یا تجزی طلبان یا اظهار نظر در مورد کمونیسم و تجزیه‌طلبی را ممنوع اعلام کرده بود. بندهای 158 و 159، بی‌احترامی به رئیس جمهور، پارلمان، حکومت و فرماندهان نظامی را قدغن کرده بود. کردها به خاطر نقض این موارد اغلب مورد تعقیب بودند. حتی حقوقدانانی که از کردها دفاع کرده بودند به اتهام تشویق تجزیه‌طلبی تحت تعقیب قرار گرفته بودند. برای مثال، یک حقوقدان کرد به‌نام حسین یلدریم به خاطر حمایت از PKK در اکتبر 1981 توسط نظامیان دستگیر شد و تا جولای 1982 در زندان نظامی دیاربکر محبوس شد و چون حاضر نشد در دادگاه از حمایت موکلین خویش دست بردارد، در این مدت در شرایط سخت مورد شکنجه‌ی بدنی قرار گرفت. رهبر شورای نظامی و رئیس جمهور ژنرال اورن به همراه نخست وزیرش، دمیرل بولند یولوسو، در مدت تصدی مقام و دوران مسئولیت خود به طور مکرر درباره‌ی خطر سرپیچی از قانون جزایی کشور به کردها هشدار دادند.

تأکید جدید بر مبنای این تئوری بی‌اساس قرار داشت که کردها طایفه‌ای دیگر از ترک‌های آسیای میانه هستند و بنابراین آن‌ها از تبار ترکی برخوردارند. مقالات فراوانی در این باره در مجلات آکادمی و روزنامه‌ها نوشته شد. هم‌چنین نوشته‌های یک مبلغ کرد طرفدار سیاست ملی-گرایی آتاترک بنام شوکرو مهمت شکبان دوباره انتشار یافتند: «شکبان تاریخ دروغین از کرد به رشته‌ی تحریر در آورد و با یک رشته نظریات کاذب زبان‌شناسی کردی، که قوم کرد را به طور

قاطع در میان خانواده‌های ترک جای می‌داد، کامل کرد» اما هیچ عالم تاریخ‌شناس کرد یا ترک، اعتبار نظریه‌های شکبان را تأیید نکرد و هیچ کردی تحت تأثیر آن‌ها قرار نگرفت. بیانیه‌ی شورا در مورد پایمال کردن قومیت کرد بر بخش بزرگی از جامعه تأثیر گذاشت برای نمونه در مارس 1981 شرفدین ایلچی که در دو دوره‌ی فرمان‌روایی اجویت در سال‌های 1978-1979 به سمت وزیر امور اجتماعی در آمده بود، به اتهام تجزیه طلبانه و کرد پروری به دو سال و سه ماه محکوم شد. از زمانی که شورای نظامی قدرت را بدست گرفته بود، محکومیت وزیر کابینه‌ی سابق، اولین محکومیتی بود که علیه یک سیاست‌مدار بلندپایه‌ی کرد تبار صادر شده بود. این شورا تلاش کرد تا تمامی اشکال ملی‌گرایی کرد را از میان برد. محکومیت ایلچی بر پایه‌ی بیانات منتشر شده‌ای بود که به غفلت حکومت از نیازهای اجتماعی-اقتصادی مناطق جنوب شرقی معترض شده بود و هم‌چنین به واسطه‌ی مخالفت علنی او با قانون منع به رسمیت شناختن موجودیت قوم کرد در کشور بود. بیانیه‌ای که به عنوان مدرکی مستدل علیه او بکار گرفته بودند، ایلچی متهم به این گفته شده بود که «من یک کرد هستم کردها هم در ترکیه وجود دارند».

محکومیت ایلچی راه را برای محاکمه‌ی نمایشی شمار زیادی از ملی‌گرایان کرد و نظامیان در آوریل 1981 هموار کرد. شورای نظامی با نمایش یک برنامه‌ی تلویزیونی 90 دقیقه‌ای در سی‌ام مارس برای آماده کردن اذهان عمومی در مورد این محاکمات، فعالان کرد را متهم کرد. این برنامه‌ی تلویزیونی تصاویر متعددی از دهقانان و نظامیان کرد دستگیرشده را به معرض نمایش می‌گذاشت که اهداف، برنامه‌ها و فعالیت‌های PKK را محکوم می‌کردند. در آن، یک روستایی مسن به طور نمایشی و هیجان‌آلود اعلام می‌کرد که PKK از تجاوزگران اروپایی بدتر بوده است و پیشمرگان پسرش را مجبور کرده‌اند تا مادر و خواهرش را به قتل برساند. به علاوه-ی این برنامه با تصویر کردن مبارزان کرد، فاصله‌ی نیروهای PKK به عنوان تروریست‌هایی که به هزینه‌ی مردم کرد در پی گسترش منافع و کسب موقعیت خود هستند، در واقع یک هدف دیگر را نیز دنبال می‌کرد و آن کسب حمایت مردم کرد برای سیاست‌های حکومت بود.

انتقال قدرت به حکومت غیر نظامی، دوران بعد از سال 1983

شورای نظامی در سال 1983 آمادگی خود را برای انتقال قدرت به حکومت غیر نظامی اعلام کرد و طرحی را برای انتخابات پارلمانی ارائه داد. انتخابات نوامبر 1983 به پیروزی حزب مام میهن تورگوت اوزال انجامید. قدرت اوزال در سمت نخست وزیری جدید نفوذ نظامیان را از میان برداشت در حقیقت ژنرال اورن در سمت رئیس جمهوری به کار خود ادامه داد و به نخست وزیر غیر نظامی (اوزال) اجازه داده شد تا در مسائل اقتصادی آزادی عمل بیشتری داشته باشد. ولی نظامیان نظارت کامل در امور امنیت داخلی و خارجی را در دست داشتند. حتی بعد از انتخابات 1989 که سمت رئیس جمهوری به تورگوت اوزال واگذار گردید و منجر به تأسیس یک هیأت مجریه‌ی غیر نظامی شد، سلطه‌ی نظامیان در اداره‌ی امور استان‌های کردنشین بدون تغییر برجای ماند.

دانکوارت روستو اعلام داشته‌است که از سال 1983 به بعد تشکیلات دموکراسی در ترکیه منسجم‌تر شده است و فرصت‌های بیشتری در دسترس شهروندان ترک قرار گرفته است تا در امور سیاسی دخالت کنند. او همچنین اضافه کرد که ضعف سیاسی و بن‌بست پارلمانی دهه‌ی 1970، به کودتای 1980 منجر شده است. اگرچه در بعضی موارد دلایل علمی در حمایت از تحلیل روستو وجود داشته است، کردها از این اصلاحات سیاسی که بعد از انتقال قدرت به غیرنظامیان در ترکیه شکل گرفته بود، هیچ سودی نبردند. یک مانع اصلی که در عدم پذیرش درخواست‌های کرد مشاهده می‌شد، نفوذ ایدئولوژی کمالیستی در میان مجریان قانون و همین‌طور بخش اعظمی از مردم بود. همان‌طور که آنتونی هیمن گفته است: عدم پافشاری و موافقت عمومی در مورد درخواست‌های ملی‌گرایان کرد در ترکیه بیشتر به لحاظ این واقعیت است که بیش از 50 درصد از ترک‌های طبقه‌ی متوسط شهرنشین از نوادگان کسانی هستند که از کشورهای بالکان، مصر، آسیای مرکزی، قفقاز و دیگر مناطق همسایه به این سرزمین آمده‌اند. با توجه به این واقعیت که در ترکیه‌ی امروز حفظ تمامیت ارضی و مناطق کردنشین از اهمیت بسیار زیاد برخوردار است و ترک‌ها با رنج و عذاب از موضوع «تأثیر مخرب ملی‌گرایی غیر ترک» آگاهی دارند و آن را چون سم مهلکی بر بقای کشور خود در نظر می‌گیرند.

بعد از انتقال قدرت به غیر نظامیان در اواخر سال 1983، رویکرد ترک‌ها نسبت به موضوع طغیان کردها، حالت دو سویه به خود گرفت. از یک طرف حکومت تلاش کرد تا با کمک‌های

اقتصادی بیشتر به مناطق جنوب شرقی ترکیه، اقتصاد و مخصوصاً کشاورزی آن مناطق را احیا کند و با ارتباط و ترکیب اقتصاد منطقه‌ی کردنشین به شاخه‌ی اصلی ترک، جمعیت کرد را آرام و ساکت نگه دارد. و برای این منظور پروژه‌ی سد بزرگ آتاترک در دهه‌ی 1980 به راه افتاد. در زمینه‌ی امور زیربنایی منطقه تحولاتی صورت گرفت و مخصوصاً تلاش‌های جدی از سوی حکومت در جهت مدرنیزه کردن ارتباطات، راه‌ها و تجهیزات ناحیه انجام شد. از طرف دیگر حکومت عیله کسانی که با استفاده از کلام گروه دیده‌بانان هلسینکی، در سازمان حقوق بشر در تلاش برای تقویت احساسات ملی‌گرایانه قومی هستند و می‌خواهند هویت قومی کردها را گسترش دهند، اقدامات شدیدی اتخاذ کرده است.

شدت گرفتن اقدامات حکومت اوزال علیه جنبش کرد به احیاء فعالیت‌های PKK در سال 1984 انجامید. بعد از کودتای 1980 و دستگیری چندین هزار نظامی و ملی‌گرای کرد عده‌ی زیادی از اعضای بازمانده‌ی PKK ترکیه را ترک کرده و پایگاه‌هایی را در داخل کشورهای همسایه (سوریه و عراق) درست کردند. PKK در تابستان 1984، شکل‌گیری واحدهای آزادی کردستان (HRK) را اعلام داشت و از پایگاه‌های مستقر در شمال عراق یک رشته حملات را به واحدهای ارتش و قرارگاه‌های نظامی ترکیه واقع در روستاهای جنوب شرقی کشور به انجام رساندند. ارتش ترک با اعزام فوری لشکریان زرهی سنگین به کردستان از خود واکنش نشان داد اما در بیشتر مناطق در محاصره جنگجویان PKK که عملیات را شروع کرده بودند، قرار گرفتند و در نتیجه شکست خوردند. حملات نظامی PKK شدت گرفت و در ماه مه‌ی 1984 تشکیل یک ائتلاف بزرگ از نیروها را به نام جبهه‌ی آزادی ملی کرد (ERNK) اعلام داشت. این سازمان تحت نظارت PKK اداره می‌شد و به گفته‌ی یک تحلیل‌گر تنها شامل PKK و چند تن از فعالان مستقل می‌شد که به آن پیوسته بودند ولی این اشخاص نماینده هیچ سازمانی نبودند. از ژوئن تا نوامبر 1985 جنگجویان جبهه‌ی آزادی ملی کرد نزدیک به 50 عملیات علیه نیروهای ترک و همکاران کردشان انجام دادند. به گفته‌ی این جبهه، در این حملات چهار دسته از ارتش ترک را درهم کوبیدند و بیش از 80 سرباز و هم‌قطار را به هلاکت رساندند.

مشکلات سیاسی و منطقه‌ای (از نظر روابط کشورها) مانع از حملات PKK در داخل خاک ترکیه می‌شدند همکاری ترکیه و عراق در میانه‌ی دهه‌ی 1980 و همچنین رقابت‌های پارت دمکرات کرد عراق و PKK مشکلات بزرگی بر سر راه PKK در ادامه‌ی حملات نظامی علیه نیروهای

ترک به وجود آوردند. عدم آزادی فعالیت PKK در خارج از مناطق ناهموار و کوهستانی در مرز بین عراق و ترکیه، آن حزب را مجبور ساخت تا توجه خود را به ساختن پایگاه‌های عملیاتی در سوریه یعنی مناطق مرزی بین سوریه و ترکیه که کنترل فعالیت‌های چریکی را در آن آسان‌تر می‌کرد، معطوف کند. در جولای 1987 تورگوت اوزال نخست‌وزیر ترکیه، قراردادی با سوریه امضاء کرد که در آن خواستار همکاری بیشتر میان دو کشور بر سر راه امنیتی شده بود و حکمرانان سوریه قول دادند که به PKK اجازه ندهند تا از سرزمین‌شان به عنوان پایگاه‌های عملیاتی بر ضد ترکیه استفاده کند. گرچه حکمرانان سوریه فعالیت‌های PKK را بسیار محدود کردند، دمشق موضوع کرد را عامل مفیدی در جهت گرفتن امتیاز از ترکیه بر سر موضوع مورد اختلاف آب رودخانه‌ی فرات ارزیابی کرد. کنترل رودخانه‌ی سرچشمه‌ی فرات که از سوی ترکیه یکی از مسائل مورد توجه‌ی عراق و سوریه است چون این دو کشور برای آبیاری سرزمین‌های خود شدیداً به این آب نیاز دارند. به نظر می‌رسد که موضوع رودخانه‌ی فرات همچنان لاینحل باقی بماند و ترکیه همچنان به بازی‌های سیاسی با آن ادامه دهد. دمشق هم به PKK و جنگجویان دیگر کرد اجازه خواهد داد تا همانند یک آفت جدی برای ترکیه باقی بمانند اما فعالیت‌های آنان آن قدر افزایش نیابد که آنکارا را برای انجام اقدامات نظامی علیه سوریه تحریک و وارد عمل کند.

مطبوعات ترک در سال 1988 به نوشتن مطالبی درباره همکاری PKK با حزب دمکرات کردستان ایران پرداختند. PKK با از دست دادن آزادی عملیات در شمال عراق و محدودیت فعالیت‌هایش از سوی حکومت سوریه، به طرف ایران متمایل شد و زیر چتر حمایت حزب دمکرات کردستان ایران رفت تا بتواند از سوی شرق به ترکیه حمله کند. PKK در موقعیت خوبی بود تا مناطقی در وان، هکاری و آگری در جنوب شرقی ترکیه را مورد حمله قرار دهد. مطبوعات ترک به ایران یادآوری کردند تا مطابق قرارداد سعدآباد سال 1937 به وظیفه‌اش عمل کند و کردها را از به کار گیری سرزمین ایران به عنوان پایگاه زمینی برای عملیات نظامی علیه ترکیه بازدارند. قرارداد سعدآباد که ایران، عراق، ترکیه و افغانستان امضاء کرده بودند یک معاهده عدم تجاوز بود که در آن طرفین موافقت کرده بودند از مداخله در امورات داخلی یکدیگر خودداری ورزند و در مسائل امنیتی همکاری کرده و حرمت و امنیت مرزهای مشترک‌شان را حفظ کنند.

گذشته از آن، مطبوعات ترک در ژانویه‌ی 1989 اعترافات یک زن فعال در PKK به نام امینه گرگر را که در دیاربکر در انتظار محاکمه بود، منتشر کرد. او اقرار کرده بود که اتحاد جماهیر شوروی در اتحاد سه جانبه میان آن کشور، سوریه و PKK، طراح اصلی عملیات چریکی در جنوب شرق ترکیه بوده است. بلغارستان همسایه دیگر ترکیه از سوی بعضی از انجمن‌های ترکیه به حمایت از PKK متهم شد. رئیس انجمن ترکی بالکان اعلام داشت که با باز شدن مرز میان بلغارستان و ترکیه برای پناهندگان ترک نژاد در سال 1989 هزار جنگاور PKK در لباس ترک‌های بلغاری به داخل خاک ترکیه بازگشتند. هم‌چنین حکمرانان ترک بعضی از دسته‌های نظامی و اطلاعاتی یونان را در مساعدت به PKK متهم کردند. اسماعیل سیزگین که یک عضو سابق PKK بود، آشکارا حکمرانان ترک را از یک اردوگاه آموزشی PKK در جزیره یونان لاورینون آگاه ساخت و ژنرال ماتا فیاس فرمانده سابق گارد ملی قبرس (یونان) به عنوان آموزش دهنده‌ی چریک‌های PKK در اردوگاه‌های داخلی خاک سوریه مورد شناسایی قرار گرفت.

نکته‌ی جالب توجه آن که این اتهامات زمانی علیه PKK مطرح می‌شدند که حملات نظامیان ترک علیه روستائیان کرد به بالاترین میزان ممکن رسیده بودند و PKK در ساختن پایگاه‌هایی در عمق خاک ترکیه به موفقیت دست یافته بود. حکومت ترک با معرفی PKK به عنوان سازمانی بی‌بهره از حمایت‌های ریشه‌ای امیدوار بود تا جمعیت محلی را از پیشمرگان جدا سازد و طرفداری عمومی از آن‌ها را کاهش دهد. اما معلوم بود که بدون حمایت‌های عمومی، PKK نمی‌توانست در برابر یورش نیروهای ارتش ترک تاب آورد. به دیده‌ی اغلب کردها انتشار گزارهای عمومی درباره‌ی اعترافات فعالان PKK، نوعی اقرار اجباری از طرف حکومت اوزال مبنی بر وجود مشکل کردها در سرزمین ترکیه بود. در حقیقت تورگوت اوزال بعد از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری 1989 در یک انحراف بی‌سابقه از سیاست‌های رسمی، نه تنها برخورد نژادی بلکه ترکیب تعدد فرهنگی در ترکیه‌ی جدید را به رسمیت شناخت. براساس گفته‌های اوزال «مردم ترکیه همانند بازماندگان یک امپراطوری، از ریشه‌های متفاوتی تشکیل شده‌اند تجربه و تئوری یک ملت صحیح‌تر و کامل‌تر از تئوری یک نژاد است... کشوری که دارای قدرت فکر نیست و از همه طرف راه آن با منعیات و منهیات بسته شده، پیشرفت نخواهد کرد». بعضی از تحلیل‌گران اعتراف تعدد نژادی در ترکیه را به ناتوانی حکومت در نفوذ به درون قلب‌ها و افکار مردم کرد نسبت داده‌اند. برای مثال: به گفته‌ی شهردار شهر نوسیبین که یک شهر

بزرگ شهرنشین در نزدیکی مرز سوریه و حوزه‌ی فعالیت‌های بزرگ ضد حکومتی بود، به علت وحشی‌گری دسته‌های عملیاتی ترک علیه مردم غیر نظامی، عده‌ی کثیری از مردم با PKK همکاری کردند. در شیرناخ که یک شهر کردنشین در دامنه‌ی کوه‌های جودی در جنوب شهرق ترکیه است، مقدس‌ترین مقبره، قبر یک دختر جنگجوی شانزده ساله PKK به نام زیدیه است که در میانه‌ی دهه‌ی 1980 در نبرد با نیروهای ترک کشته شد. والدین کرد بچه‌هایشان را در نزدیک زیدیه به خاک می‌سپارند چون معتقدند که به خاک سپاری بچه‌هایشان در نزدیک گور یک قهرمان، خوشبختی بزرگی است و زنانی که آرزوی بچه‌دار شدن دارند مرتب سر قبر او می‌روند» گل و یادبودهایی کوچک روی قبر می‌گذارند و از روح او درخواست دارند تا آنها و بچه‌هایشان را تبرک بخشد».

رئیس‌جمهور اوزال به منظور تدبیر یک سیاست جدید در مورد کردها که حمایت احزاب سیاسی بزرگ را در پی داشته باشد، در دوم آوریل 1990 یک کنفرانس ویژه با دعوت از اردال اینونو(رهبر حزب جمعیت سوسیال دمکرات)، سلیمان دمیرل(رئیس جناح راست حزب راه حقیقت) و نخست وزیر یلدیریم اکبولوت(رهبر حزب مام میهن) به راه انداخت. همه‌ی شرکت کنندگان موافقت کردند که انجام اقدامات فوری برای آرامش کردستان ضروری است. چنان‌که گفته خواهد شد به فرماندار شهر دیاربکر اختیار داده شد تا هرگونه اقدام لازم در مواجهه با PKK و طرفداران آن را به انجام برساند و محدودیت‌های شدیدی با پخش خبرهای رسانه‌ای درباره‌ی قیام‌های کردستان به مرحله‌ی اجرا گذاشته شود.

در جولای 1990 سوسیال دمکرات‌های مخالف که خود را وارثان راستین میراث سیاسی آتاترک به حساب می‌آوردند با درخواست سیاسی که به کردها اجازه می‌داد تا با زبان خودشان صحبت کنند، بر اوزال تاختند. سوسیال دمکرات‌ها در انتقاد شدید از قوانین زبانی ترکیه اعلام داشتند: «ساز و کار قانونی که واقعیت‌های کشور ما و هم‌دوران ما را انکار می‌کند، این حقیقت را نادیده گرفته که مردم جهان و هم‌چنین مردم کشورمان غیر از زبان رسمی به زبان محلی خود هم تکلم می‌کنند». این جریان با واکنش‌های منفی از سوی حزب مام میهن و حزب مخالف دیگر یعنی حزب راه حقیقت، مواجه شد. عزت کیراتی اغلو نماینده‌ی رسمی حزب راه حقیقت تأکید کرد که در ترکیه هیچ مشکل زبانی وجود ندارد و رئیس‌جمهور اوزال اظهار داشت که ترکیه باید یک زبان رسمی داشته باشد. هم رقیبان سیاسی سوسیال دمکرات‌ها و هم کردها،

گمان بردند که طرفداری حزب مذکور از حقوق زبانی کردها فرصت از قبل تعیین شده است تا آنان با کسب آراء کردها، در موقعیت کسب اکثریت آراء در مجمع ملی ترکیه قرار گیرند. در حقیقت سوسیال دمکرات‌ها یک سال قبل از آن صرفاً به واسطه‌ی شرکت در کنفرانسی در مورد حقوق فرهنگی کردها در فرانسه از جمع نمایندگان مجمع ملی هفت حزبی اخراج شده بودند.

در سال 1991 زمانی که احزاب حاکم و مخالف برای کسب آراء کردها در شرق و جنوب شرقی با یکدیگر به رقابت برخاسته بودند، مسائل مربوط به به رسمیت شناختن حقوق کردها با سیاست‌های درون حزبی ترک‌ها در هم آمیخته بودند. رئیس‌جمهور اوزال در 24 ژانویه 1991 پیشاپیش تغییرات قانونی در مورد زبان کردی حکمی را به تصویب رساند که در آن «زبان‌هایی را که زبان اصلی کشور نیستند و در امر روابط سیاسی ترکیه به کار نمی‌آیند» به رسمیت شناخت. بعد از یک مصاحبه‌ی تلخ در 21 ژانویه 1991 کابینه‌ی ترک تصمیم گرفت تا لغو قانون شماره‌ی 2932 را که در سال 1985 وضع شده بود و بر اساس آن استفاده از زبان و نوشتار کردی در همه جا منع شده بود، به مجمع ملی پیشنهاد کرد. رئیس‌جمهور اوزال در دفاع از موقعیت جدید خود آشکارا اعلام کرد که چون: «از هر شش نفر ترک یک نفر کرد است» حکومتش مجبور است واقعیت حقوق زبانی کرد را به رسمیت بشناسد.

مطبوعات ترک مقالاتی در حمایت از طرح زبانی پیشنهادی اوزال منتشر کردند. آن‌ها نوشتند که این طرح نه تنها به روابط تعدد قومی در کشور کمک خواهد کرد، بلکه نقش ترکیه را در اروپا مثبت جلوه داده و به ورود ترکیه به جامعه‌ی اروپا کمک خواهد کرد. رقیبان اوزال در حزب مردمی سوسیال دمکرات و حزب راه حقیقت، او را به بهره‌برداری سیاسی از موضوع متهم کردند. اردال اینونو از حزب سوسیال دمکرات رضایت خویش را از طرح اوزال که ابتداء حزب وی آن را پیشنهاد داده بود، اما حزب حاکمه‌ی مام میهن آن را رد کرده بود، ابراز داشت. نخست وزیر سابق و رهبر حزب محافظه‌کار راه حقیقت، سلیمان دمیرل شکاکانه پرسید: «آیا آنها (حکومت و حزب حاکمه) می‌خواهند زبان کردی را در مدارس و رادیو و تلویزیون قانونی کنند و به رسمیت بشناسند؟ آیا آنها می‌خواهند استفاده از زبان کردی را در سازمان‌های دولتی قانونی کنند؟ اگر چنین نباشد، بهره‌برداری از این موضوع به این شکل جزء گمراهی و بی‌راه رفتن ثمری نخواهد داشت.»

بسیاری از مخالفین ترک و مخصوصاً روشنفکرانی که در جوامع کرد خارج از کشور زندگی می‌کردند، پیشنهاد اصلاحات زبانی اوزال را به هیچ رو باور نمی‌کردند. کردهای ترکیه هم تردید خود را نسبت به صداقت حکومت ابراز داشتند. کندال نزان رئیس مؤسسه‌ی کرد در پاریس در یک گفتگو با مجله‌ی ترکی زبان نکتا با این گفته که «رئیس جمهور اوزال را باید از طریق اعمالش مورد قضاوت قرار داد نه از روی شعارش». نظر عمومی کردها بیان را کرد: «اوزال ممکن است در تاریخ یا به صورت یک شخصیت قهرمان، مانند رئیس جمهور دی کلرک در آید که سیستم تبعیض نژادی آپارتاید را در آفریقای جنوبی ملغی کرد یا سیاست‌مدار فرصت‌طلب و دروغگو که وعده‌هایش را فراموش می‌کند و به محض رفع خطر، در برابر فشارهای محافظه‌کارانه تسلیم می‌شود. روشی که او در ماه‌های آینده در پیش می‌گیرد، نشان خواهد داد که او واقعاً کدام یک از دو شخصیت مذکور است».

طرح اوزال با انتقاد و بدبینی از سوی راست‌گرایان سیاسی ترک و عده‌ای از اعضای حزب حاکمه‌ی خویش نیز روبرو شد. برای مثال، یک روزنامه‌ی محافظه‌کار به نام ترجمان به اوزال و کشور هشتمدار داد که آزادی سیاسی زبانی، کردها را هشیارتر و تندروتر از قبل می‌کند و آنان را تشویق می‌کند تا در آینده از راه‌های سیاسی درخواست‌های تجزیه‌طلبانه مطرح کنند. بعضی از اعضای حزب اوزال نیز چنین احساسی داشتند. جمیل جیجک وزیر کشور از این می‌ترسید که به محض حل شدن موضوع زبانی، کردها خواستار امتیازات وضعیت اقلیتی شوند و سپس یا طالب خودمختاری شوند یا حکومت. یک نظرخواهی عمومی نشان داد که 47 درصد از ترک‌ها گمان نمی‌کردند که اگر سیاست زبانی اوزال در پیش گرفته شود به اتحاد ملی ضربه‌ای وارد شود در حالی که 41 درصد گمان می‌کردند که اگر این طرح قانونی شود یکپارچگی ترکیه، لطمه خواهد دید.

طرح رئیس جمهور اوزال در مارس 1991 با مخالفت پیش‌بینی نشده‌ی مجمع ملی روبرو شد. با در نظر گرفتن این واقعیت که حزب حاکمه‌ی مام میهن از اکثریت آراء در مجمع ملی برخوردار بود و پارلمان ترک لایحه‌های اوزال را تصویب کرده بود، مخالفت با لایحه‌ی پیشنهادی اصلاح رفورم زبانی، اختلافات عمیقی میان دسته‌های حاکمه بر سرکاستن از محدودیت‌های استفاده از زبان کردی به وجود آورد. برطبق اظهارات یک ناظر، خاطره ناگوار تجربه‌ی امپراتوری عثمانی در ترکیه‌ی امروز هم‌چنان زنده است و ترک‌ها نمی‌خواهند بار دیگر شاهد تجزیه‌ی کشورشان در

قرن بیستم باشند. بخش دیگر مخالفت‌ها از سوی افرادی بود که اظهار می‌داشتند طرح اوزال تأثیر چندانی نخواهد داشت، چون این لایحه محدودیت‌های انتشار کتاب‌ها یا روزنامه‌ها را به زبان کردی یا تدریس به زبان کردی در مدارس را از بین نمی‌برد.

مسائل حقوق بشر و کشمکش کرد در ترکیه

کشمکش کرد در ترکیه موجب طرح و گسترش مسائل حقوق بشر و هم‌چنین ملی‌گرایی می‌شود. همانطور که در جنگ‌های چریکی سرتاسر جهان نیز اتفاق افتاده، طرفین درگیر مرتب انجام اعمالی برخلاف اصول حقوق بشر خواهند شد. حکومت ترک، PKK را به عنوان یک سازمان تروریستی معرفی و محکوم کرده است که اغلب قربانیان آن‌ها را کردهای بیچاره تشکیل می‌دهند گرچه محکوم سازی حکومت به‌منظور توجیه سیاست‌های خود صورت گرفته، شاهد عینی در دست است که در سال‌های اخیر پیشمرگان PKK به کشتارهای تحریک‌آمیز سیاسی نیز اقدام ورزیده‌اند. در 24 و 25 ماه نوامبر 1989 فعالان PKK، 28 شخص غیر نظامی کرد را که شش زن و سیزده بچه نیز جزو آن‌ها بودند، در روستای ایکیکایا در منطقه‌ی حکاری به قتل رساندند براساس گزارشی دیگر، در 26 فوریه‌ی 1990 چریک‌های PKK در بخش سلوپی در منطقه‌ی ماردین یک کدخدای سابق روستا را همراه با زن و بچه‌هایش کشتند و در نیمه‌ی مارس گروهی از افراد PKK، 9 نفر از کارکنان یک مزرعه‌ی دولتی را در الازیغ ربودند و به قتل رساندند. حملات PKK علیه پاسداران روستا، و نظامیان مسلح کرد طرفدار حکومت، نیز خشونت‌آمیز بوده است. بر طبق گزارشی در یک درگیری وحشتناک در 10 ژوئن 1990 نیروهای PKK بیست و شش روستانشین را به قتل رساندند «بعد هم خانه‌های 4 پاسدار روستا را با گازوئیل آغشته کردند و در حالی که پاسداران و خانواده‌هایشان را مجبور می‌کردند در داخل بمانند، خانه‌ها را آتش زدند و به تلی از خاکستر تبدیل کردند. عبدالله اوجلان رهبر PKK در گفت‌وگویی با روزنامه‌ی ترکی زبان حریت، اعمال حزب خود برای به حداقل رساندن تلفات افراد غیر نظامی را مورد تأیید قرار داد و در پاسخ به درخواست حکومت برای مذاکره و توقف جنگ، اعلام آمادگی کرد اظهارات اوجلان بسیار مهم بودند چون در آستانه‌ی یک شورش سراسری کرد در تمام جنوب شرق ترکیه مطرح شدند.

قیام کرد در 12 مارس 1990 در استان ماردین در ناحیه‌ی ساوور با یک درگیری مابین نیروهای ارتش ترک و ارتش آزادی خواه مردم کردستان (ARGK) «ارتش منظم PKK» شروع

شد. براساس گزارش منابع کرد، در این درگیری بیش از چهل سرباز ترک و سیزده جنگجوی ارتش کردستان کشته شدند. روز بعد نزدیک به شش هزار نفر کرد در مراسم تشییع جنازه‌ی جنگجویان شرکت کردند. هنگامی که جمعیت شعار دادند «زنده بادPKK» و «مرگ بر استعمارگر ترک» نیروهای امنیتی مداخله کردند و با جمعیت درگیر شدند. 33 نفر کشته و یا مجروح شدند و در روز بعد به هنگام مراسم تشییع جنازه‌ی قربانیان اخیر، به یک درگیری دیگر با نیروهای امنیتی ترک منجر شد. این شورش به مناطق دیگری در کردستان کشیده شد و اعتصابات و تحریم‌های عمده‌ی مدارس و دفاتر حکومتی به صورت بخش تکمیلی و مکمل قیام، عمل کردند. این شورش (سرهلدان) که در سراسر سال 1991 ادامه داشت، با عکس‌العمل بسیار جدی حکمرانان ترک در جنوب شرقی ترکیه مواجه شد. گرچه نیروهای امنیتی در کنترل این سرهلدان درمیانه‌ی سال 1991 موفق شدند، ولی شورش‌های دسته جمعی پراکنده در منطقه ادامه یافت و این احتمال وجود دارد که به یک سرهلدان عظیم در آینده مبدل شود.

حکومت ترک همواره در مقابل هر بیانیه با اظهار نظر حقوق کردها از جانب این قوم با خشونت هرچه تمام‌تر واکنش نشان داده است. حکم زندانی طولانی مدت برای افرادی که حتی در سخنرانی‌ها و نوشته‌هایشان از حقوق کردها دفاع کرده بودند، صادر شد. تعقیب اسماعیل بیشکچی که یک آزادی‌خواه مشهور است توجه جامعه‌ی بین‌المللی را به مسئله‌ی سوءاستفاده‌ی ترکیه از حقوق بشر جلب کرد. بیشکچی یک جامعه‌شناس ترک است که اسطوره‌ی کمالیستی درمورد کردها را در کتابی تحت عنوان «نظم آناتولی شرقی، مبانی اجتماعی-اقتصادی و قومی» که در سال 1969 به چاپ رسیده است، به چالش گرفته است. بیشکچی انتقادات زنده‌ای علیه بی‌توجهی مقامات ترکیه نسبت به استان‌های جنوب شرقی کشور را ارائه داد و استثمار اجتماعی-اقتصادی و سرکوب سیاسی کردها را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. حکومت بلا درنگ او را به عنوان دشمن ملت ترک و جاسوس کمونیستی که تبلیغات کردی را منتشر می‌کند، متهم کرد گرچه درستی یافته‌های تحقیقی، علمی و دانشگاهی بیشکچی توسط جامعه‌شناسان و دانشگاهیان مورد تأیید قرار گرفت، اما بیشکچی برای مدت کوتاهی از تدریس در دانشگاه آتاترک در ارزروم محروم شد او در سال 1971 زندانی شد و هنگامی که نخست وزیر اجویت عفو عمومی برای زندانیان سیاسی صادر کرد، در سال 1974 آزاد شد.

دکتر بیشکچی قبل از این که مجدداً در سال 1979 به خاطر همان اتهامات سابق دستگیر شود، بیش از سه تحقیق در مورد کردها در ترکیه را منتشر کرد. او به مدت سه سال زندانی شد، سپس آزاد شد. بعداً باز هم به مدت دو ماه دیگر زندانی شد. جرم او نوشتن نامه‌ی تشکرآمیزی به رئیس اتحادیه‌ی نویسندگان سوئیس و انتشار «اطلاعات دروغین و بی پایه و اساس در مورد مسائل داخلی ترکیه به کشور بیگانه به منظور خوار و خفت کردن اعتبار و ارزش کشور» بود. بیشکچی در ماه مه‌ی 1987 آزاد شد اما به خاطر مصاحبه‌اش با اوزگوگلیک که در آن از حقوق قومی کرد دفاع کرده بود، در دسامبر 1988 مجدداً به زندان افتاد. کمی بعد آزاد شد، اما این آزادی فقط تا فوریه‌ی 1990 طول کشید و او مجدداً سر از زندان درآورد.

در سال 1990 به خاطر نوشتن کتاب جدیدی به نام «کردستان مستعمره‌ی در درون کشور» دستگیر شد. این کتاب تحلیلی حاوی تاریخی در مورد مناطق ترک‌نشین کردستان همراه با بررسی‌های مفصل درباره‌ی سیاست‌های خاص ترکیه برای آرام کردن کردها و علل شکست آنها بود. در یک مقدمه‌ی مفصل که در 18 آوریل 1990 برای قاضی محکمه تنظیم شد، بیشکچی گفت: «کشور ترکیه و ایدئولوژی اداری آن منکر موجودیت ملت کرد و زبان کردی است. کردها به‌عنوان یک طایفه‌ی ترک و زبان کردی به مثابه‌ی یک لهجه‌ی ترکی در نظر گرفته می‌شود. بنابراین، ایدئولوژی اداری منکر واقعیت‌های اجتماعی می‌شوند. اصلاً ایدئولوژی اداری، ایدئولوژی نیست. ایدئولوژی اداری مستلزم تحریم قانونی است و به افرادی که خارج از ایدئولوژی اداری قرار گیرند، راه زندان را نشان می‌دهند. قید و بندهای اداری مانع از پیشرفت تحلیل‌های علمی می‌شوند. این فشار افکار را از کار می‌اندازد و ذهن‌ها و مغزها را سست و فلج می‌کند... از آن جا که نظرات ارائه شده در کیفرخواست (من) عبارت ایدئولوژی اداری هستند و مبنای آنها بر دروغ و انکار واقعیت استوار شده است من در آنها دخالت نمی‌کنم و هیچ نظری در مورد آنها ندارم. این چیزها ممکن است در قانون موجود باشند اما درست و قانونی نیستند. چه پنج ژنرال یا چهارصدوپنجاه نماینده آن را تصویب کنند هیچ فرقی ندارد. انکار قانونی موجودیت فرهنگ و زبان ملت کرد اصلاً قانونی نیست. طبق قانون اساسی، حقانیت بسیار مهم‌تر از قانون است».

سپس اسماعیل بیشکچی به دفاع از حمایت خویش در جهت تأسیس یک ایالت کردنشین بر آمد: «کردها به مدت چهار هزار سال در کردستان زندگی کرده‌اند در حالی که ترک‌ها در نیمه

دوم قرن یازدهم از آسیای مرکزی و از طریق خراسان به داخل ایران، کردستان، عراق و سوریه و آناتولیا کوچ کرده‌اند ... ترک‌ها مدتی کمتر از هزار سال در این سرزمین‌ها به سر برده‌اند. ترک‌ها صاحبان اصلی این سرزمین را تحقیر و استثمار کرده‌اند. روش‌های وحشیانه‌ای برای نابودی ملت کرد و زبان و فرهنگ کرد به کار گرفته شده است ... می‌خواهم کمی در مورد احساس افتخار ملی بحث کنم اجازه بدهید مردم کرد آزاد باشند. اجازه به آنها برای زیست در شرایط مساوی با مردم ترک، باعث تحلیل و نابودی افتخار ملی ترک‌ها نمی‌شود. در حقیقت، برابری و همسانی ملت کرد و لغو ممنوعیت‌های زبان و فرهنگ کرد، قطعاً نمی‌تواند هویت و افتخار ملی ترک‌ها را تضعیف کند. بلکه به عکس، به خاطر حمایت از حقوق بشر و آزادی‌ها، احساسات ملی گسترش می‌یابد و تقویت می‌شود».

توجه بین‌المللی به اسماعیل بیشکچی و هم‌چنین معرفی او به عنوان زندانی باوجدان از سوی بخش عفو بین‌المللی سازمان حقوق بشر به‌طور حتم موجب نجات جان وی شده است. اما چالش‌های بین‌المللی نتوانسته است مقامات را از زندانی کردن بیشکچی باز دارد. طبق اظهارات دیده‌بانان هلسینکی، عفو بین‌المللی، سازمان پیشگامان حقوق بشر در کردستان (که گروه حقوق بشر مستقر در آلمان هستند) و دیگر سازمان‌های مستقل بین‌المللی حقوق بشر، شکنجه به‌طور گسترده‌ای در مراکز زندان و قرارگاه‌های پلیسی بر کردها اعمال می‌شود. هر فرد متهم به همکاری با چریک‌ها اعم از وکیل مدافعان و کارکنان بهداری در معرض دستگیری قرار دارند.

از آن جمله دکتر عبدالله بولجا که پزشک و رئیس بیمارستان جزیره (Cizre) در استان ماردین بود به خاطر معالجه‌ی بیماری که پلیس معتقد بود از اعضای PKK بوده، در سپتامبر 1989 دستگیر شد. بولجا قبل از آزاد شدن به مدت 15 روز مورد شکنجه قرار گرفت. سپس از سمتش عزل شد و به یوزگات در غرب ترکیه تبعید شد. بولجا پس از آزاد شدن از زندان گفته بود: «من هیچ رابطه‌ای با PKK ندارم وظیفه‌ی من به عنوان یک دکتر انجام مراقبت‌های پزشکی برای افراد نیازمند است. من نمی‌توانم تشخیص دهم که بیمار یک تروریست است یا نه. علاوه بر این، وظیفه‌ی من نیست که در این مورد تحقیق کنم».

از راه‌های دیگر کتمان هویت قومی کرد، اخراج دسته‌جمعی مردم از روستاهای نیاکانشان بوده است. اصل قانون برای تبعید در ژوئن 1934 در بند شماره‌ی 2510 قانون وضع شده است. و بر اساس آن در صورتی که وزارت کشور آن را به مصلحت کشور بداند می‌توان شخصی را که

زبان مادری‌اش ترکی نیست به دلایل امنیتی، فرهنگی، سیاسی یا نظامی از جایی به جای دیگر انتقال داد. از میان دهه‌ی 1980 تبعید روستائیان کرد و نقل مکان آن‌ها به بخش غربی ترکیه بارها توسط دیدبانان خارجی و مطبوعات ترکی گزارش شده است. بسیاری از روستاهای ویران شده، در طول مرزهای بین ترکیه با ایران و عراق قرار گرفته بودند. خالی از سکنه کردن روستاها به ظاهر به دلایل امنیتی و برای جلوگیری از ارتباط میان کردها در ترکیه و کردهای کشورهای همسایه انجام گرفته است. تعیین شمار افرادی که به دیگر مناطق کشور تبعید شده‌اند، غیر ممکن است. بیش از چندین هزار نفر در هر نوبت ذکر شده‌ای از محل زندگی خود رانده شده‌اند و در مورد 32 روستا در هکاری با جمعیت کل 10/600 نفر در اوایل 1990 برای تخلیه و جمعیت‌زدایی مد نظر قرار گرفتند. بسیاری از اخراج‌شدگان شکایت کرده‌اند که مقامات نظامی، آن‌ها را پیش از تصمیم حکومت در مورد خالی کردن روستاهایشان، مطلع نکرده‌اند. آن‌ها همچنین ادعا کردند که به زور آنان را وا داشته‌اند تا کاغذهای سفیدی را امضا کنند که بعداً اعلام شده حاوی دستورات تخلیه بوده‌اند.

تبعید به دلایل امنیتی-نظامی و تنبیه بکار گرفته شده است. برای نمونه، مقامات نظامی ترک 9 نفر کرد را در تونجلی به اتهام رفتار زیان‌آور نسبت به حکومت از سرزمینشان اخراج کردند. اکثریت قریب به اتفاق این اخراج‌ها، بدون حکم دادگاه صورت گرفته‌اند و تنها 48 ساعت به رانده شده‌گان مهلت داده شده تا خانه‌هایشان را ترک کنند. علاوه بر این، آن‌ها در کوچ به سوی بخش غربی ترکیه متحمل هزینه‌های مسافرتی زیادی شده‌اند. تبعید کیفری ممکن بود چند ماهی طول بکشد یا اینکه دائمی باشد.

حکومت ترک با بکارگیری دهقانان کرد در نیروهای نظامی مسلح و طرفدار حکومت و پرداخت مستمری به آن‌ها موقعیت خویش را در مقابله با جنگجویان کرد تقویت کرده است. در اواسط سال 1990 حکومت 21480 پاسدار روستایی را استخدام کرده بود و به منظور کمک رسانی به نظامیان ترک و واحدهای پلیس محلی، آن‌ها را سازمان‌دهی کرده بود. نیروهای PKK همواره این پاسداران روستایی را قتل عام کرده‌اند چون رنگ همکاران رژیم استعمارگر را بر آنان میزنند. با کساد کردن اقتصاد منطقه‌ی کردنشین و افزایش بیکاری که در بعضی از مناطق جنوب شرقی به 50 درصد رسیده است، بدون شک حقوق مادی نقش مهمی در تصمیم مردم برای پیوستن به گروه پاسداران روستایی بازی کرده است. همچنین بخاطر استفاده‌ی نیروهای

PKK از تکنیک‌های خشونت‌آمیز در مواجهه با نظامیان ترک، مخالفت با PKK شدت گرفته است و این احتمال وجود دارد که بعضی از روستائیان کرد به دلیل همین اعمال خشونت‌آمیز و برگرداندن آرامش به زندگی خود به پاسداران روستایی ملحق شده باشند. مصطفی کالمی وزیر کشور در ماه مه 1988 اظهار داشت که اعضای پاسداران روستایی به طور کلی داوطلب بوده‌اند. بر اساس گفته‌ی کالمی: «حکومت ترک هرگز هیچ کسی را وادار نکرده است تا به عنوان پاسدار روستایی ثبت‌نام کند. ما فقط داوطلبان و میهن‌دوستانی داریم که مخالف تجزیه طلبی هستند».

سازمان‌های مستقل حقوق بشر شواهدی را جمع‌آوری کرده‌اند که ادعای کالمی را رد می‌کنند طبق تحقیقات حاصله‌ی دیدبانان هلسینکی در ماه مه 1990 در شهر صرت و روستاهای دور و بر آن، نمونه‌های زیادی از دهقانان کرد مشاهده شده‌اند که به دلیل امتناع از حضور در گروه پاسداران روستایی، مجبور به ترک خانه‌هایشان شده‌اند. سازمان عفو بین‌الملل در یک واکنش فوری که در ژانویه 1990 صادر کرد بر استفاده‌ی رایج از تهدید و ترس به مثابه‌ی ابزاری در جهت استخدام پاسداران روستایی انگشت گذاشته است. این سازمان همچنین گزارش داده که در چوقورجا واقع در استان هکاری پاسداران روستایی که سلاح‌هایشان را زمین گذاشتند و به کار خویش پایان دادند یک‌جا دستگیر شدند و به اتهام گرایش به PKK و عقاید تجزیه طلبانه مورد شکنجه قرار گرفتند همچنین مطبوعات ترک گزارش‌هایی از شکنجه منتشر کرده‌اند. روزنامه‌ی حریت، گزارش‌های بسیاری از بدرفتاری با اسماعیل کسکین منتشر کرد او بخاطر امتناع از استخدام در گروه پاسداران روستایی، در مرکز فرماندهی در هکاری مورد آزار و شکنجه قرار گرفته بود. هفته‌نامه‌ی تمپو راجع به استقرار زندان‌های حکومتی در چندین روستا در چوقورجا گزارش دادند تا روستائینی که شرکت در سیستم پاسدار روستایی را رد میکنند، تنبیه شوند. براندازی سیستم پاسدار روستایی یک آرزوی عمده‌ی ملی‌گرایان کرد و سازمان‌های حقوق بشر است.

حکومت ترک برای مقابله با ملی‌گرایان کرد یک تدبیر قانونی جدید و فراگیر را طراحی کرد. در 9 آوریل 1990 انجمن وزیران، ماده 413 را تصویب کردند که به موجب آن، هاپیری قوزاقچی اوغلو فرماندار کل ده استان جنوب شرقی تحت حالت فوق‌العاده برای مقابله با شورش کردها قدرت تام و کامل داده شد. ماده 413 به فرماندار کل اختیار می‌دهد تا:

-از طریق اعمال توقیف و ضبط و جریمه سنگین، نشریاتی را که «وقایع به وقوع پیوسته در منطقه‌ی تحت حالت فوق‌العاده را به غلط بازتاب دهند و خوانندگان را با خبرها و گزارش‌های غلط آزار دهند و سبب نگرانی و ترس در میان مردم این ناحیه شوند و نیروهای امنیتی را در انجام کارهایشان از فعالیت بازدارند». سانسور کند.

-بستن مطبوعاتی که چنین گزارشاتی را چاپ می‌کنند.

-افرادی که «علیه مقررات کشور عمل می‌کنند» به بخش‌های دیگر ترکیه تبعید شوند و وظیفه‌ی اسکان مجدد این افراد به عهده‌ی وزیر کشور است.

-کنترل یا قدغن کردن همه‌ی فعالیت‌های اتحادیه‌ای شامل اعتصابات و تعطیل کارخانه‌ها، جلوگیری از تحریم، کم‌کاری و بستن محل کار.

-درخواست از مشاوران دادگاه امنیت کشور تا بر علیه افرادی که از ماده 413 سرپیچی کنند، پرونده تشکیل دهند.

-تخلیه‌ی روستاها بدون اطلاع قبلی «به دلایل امنیتی» و

-نقل مکان کارمندان شرور دولتی.

ماده‌ی 413 اقدامات محدود کننده‌ی دیگری را قانونی کرد: به وزیر کشور و مشاوران امنیت ملی اختیار داده شد تا پخش همه‌ی برنامه‌های رادیو تلویزیونی استان‌های کردنشین در حالت فوق‌العاده را کنترل کنند. فراهم آوردن و تعیین مجازات‌ها از قانون جزایی ترک برای افشاء اطلاعاتی که به زیان رئیس‌جمهور، پارلمان، قاضی‌ها، وزیران کابینه و دیگر اعضای بلندپایه‌ی دولتی بودند به دو برابر جریمه افزایش یافت. اگر نشریاتی از ماده‌ی 413 سرپیچی می‌کردند نه تنها سر دبیر آن به 3 سال زندان محکوم می‌شد بلکه باید بیش از 40,000 دلار جریمه هم پرداخت می‌کرد. انجمن وزیران در نهم ماه مه‌ی 1990 این قدرت را به فرماندار کل استان‌های کردنشین واگذار کرد تا هر قاضی، وکلای پی‌گیر یا افسران نظامی را که در منطقه تحت اختیار وی عمل می‌کنند، تبعید کند. به دلایل و اهداف ویژه، فرماندار کل در انجام اعمالش مورد بازپرسی قرار نمی‌گرفت و دارای قدرتی بود که حتی رئیس‌جمهور هم از چنین اختیاراتی برخوردار نبود.

ماده‌ی 413 گزارش دادن از مناطق کردنشین را به شدت محدود کرد. سردبیرانی که بدون تصویب فرماندار کرد گزارش چاپ می‌کردند به زندان محکوم می‌شدند یا نشریاتشان را، حکومت

به حالت بلا تکلیف در می‌آورد. مطبوعات جناح چپ از این بابت سخت آسیب دیدند چون پلیس به نشریات هشدار داده بود که از انتشار روزنامه و مجلات ویژه خودداری کنند. روزنامه به سوی 2000، یکی از نشریاتی که تعداد خوانندگانش از همه بیشتر بود و از مهم‌ترین روزنامه‌های کشور به شمار می‌رفت، گزارشات بسیاری در مورد مسائل کرد به چاپ رسانده بود. بعد از صدور ماده‌ی 413، این روزنامه مجبور شد به مدت 4 روز کار نشر را متوقف سازد و در آن زمان قرارداد روزنامه با چاپخانه فسخ شد. مدیر چاپخانه می‌ترسید اگر قرارداد با این روزنامه را لغو نکند، از انجام فعالیت‌هایش باز بماند. سانسورهای رسمی و سانسور بی‌دلیل و اجباری جزو دستورات روز بودند. گزارش مطبوعات خارجی نیز محدود شدند در نتیجه‌ی جنگ خلیج و بعد از ورود دسته‌جمعی پناهندگان کرد از عراق بود که به گزارش‌گران خارجی اجازه داده شد تا از جنوب شرقی ترکیه گزارش تهیه کنند. حتی در آن موقع پوشش خبری به محدوده‌ی پناهندگان محدود شده بود و عموماً گزارشات مربوط به شرایط کردهای ترکیه را دربر نمی‌گرفت.

شرایط پناهندگان کرد در ترکیه را هم باید به عنوان یک موضوع مربوط به حقوق بشر مورد بحث قرار داد. بعد از اواخر دهه‌ی 1980 دو موج بزرگ از پناهندگان کرد از عراق به درون خاک ترکیه سرازیر شدند. موج اول بعد از بکارگیری سلاح شیمیایی توسط عراق علیه جمعیت کرد در طول جنگ با ایران در سال 1988 پدید آمد. موج دوم پناهندگان بعد از حملات صدام حسین بر کردها در نتیجه‌ی شورش‌های آنها علیه حکومت در آوریل و مارس 1991، به داخل خاک ترکیه وارد شدند (به فصل 4 مراجعه شود). گرچه جامعه‌ی بین‌المللی گام‌های در جهت کمک به پناهندگان کرد برداشت و بعد از موج سال 1991 آنان را در برگشت به میهن‌شان یاری داد اما در عوض به پناهندگان سال 1988 در سطح بین‌المللی چندان توجهی نشد. این‌ها از مساعدت کمی برخوردار گشتند و به حال خود رها شدند تا مگر رحم و شفقت مقامات ترک و فعالان جاسوسی عراق که به درون اردوگاه‌های پناهندگان رخنه کرده بودند، شامل حال آنها شود.

بخاطر عدم وجود یک دفتر ثبت‌نام و آمار بین‌المللی برای پناهندگان کرد، مشکل است بتوان شمار پناهندگانی را که در سال 1988 از عراق به ترکیه گریختند، مشخص کرد. مسعود یلماز وزیر امور خارجه‌ی ترکیه در ششم سپتامبر، شمار پناهندگان کرد را 63,000 نفر اعلام کرد. روز بعد شمارش را به رقم 53,373 نفر اصلاح کرد در حالی که وزارت کشور تعداد آن‌ها را بالغ بر

120,000 نفر تخمین زد. هیأت سرشماری رسمی حکومت، شمار کل پناهندگان کرد عراقی را در اردوگاه‌های ترکیه 48,500 نفر اعلام کرد. به طور کلی پناهندگان را در پنج اردوگاه چادری در دیاربکر، هکاری و ماردین اسکان دادند. اما در اواخر سال 1988 کل پناهندگان کرد را در سه اردوگاه جای دادند: یکی در دیاربکر، دیگری در منطقه‌ی نزدیک به شهر موش و سومی در قزل‌تپه واقع در هشت مایلی جنوب استان ماردین.

اردوگاه پناهندگی موش که در میان این سه اردوگاه از همه کوچک‌تر و جدا افتاده‌تر بود، به صورت خانه‌ی پناهندگان کرد عراقی درآمد. این اردوگاه که ده سال قبل به منظور پناه‌گاه موقت برای قربانیان زمین‌لرزه‌ی شهر وارتو ساخته شده بود، 8,500 پناهنده‌ی کرد را در ساختمان‌های خود جای داد. براساس مطالعات انجام شده‌ی متخصصان فنی از دو دانشگاه ترکیه، اتاقچه‌های واقع در اردوگاه موش برای محل سکونت انسان مناسب نبودند. زمستان‌های سرد، شرایط زندگی در این اتاقچه‌های ابتدایی را بسیار دشوار می‌کرد. مرگ و میر دسته‌جمعی بچه‌ها در اردوگاه موش نشانه‌ی شرایط نامناسب این اردوگاه بودند. براساس گزارشی در ماه مارس 1989 از سوی یک سازمان بهداشت بین‌المللی که در میان گروه‌های پناهنده بسیار فعال بود و یک سازمان بهداشت امداد آلمانی بود، نزدیک به 300 کودک به علت هوای سرد و کمبود سوخت برای گرم کردن محل در اردوگاه موش جان سپردند.

خانه‌های اردوگاه موش همانند سلول‌های زندان بودند که هر سلولی به اندازه‌ی 5 الی 6 متر مربع بود و 20 الی 25 پناهنده در آن زندگی می‌کردند. فعالیت پناهندگان به شدت کنترل می‌شد. به استثنای چند تن که اجازه داشتند و هرروز چند ساعتی اردوگاه را ترک کنند، دیگر پناهندگان اردوگاه موش حق بیرون رفتن نداشتند. شرایط اردوگاه نزدیک به دیاربکر تا اندازه‌ای بهتر از اردوگاه موش بود، اما آنجا هم وضعیت از سطح معمول پایین‌تر بود. این اردوگاه که 4,000 نفر ظرفیت داشت، بیش از 11,000 نفر پناهنده را در خانه‌های سیمانی جای داده بود. 30 الی 35 پناهنده در فضایی به اندازه‌ی 60 متر مربع با آب غیر بهداشتی و برق نوبتی درهم می‌لولیدند.

اردوگاه قزل‌تپه که بزرگ‌ترین و بحث‌برانگیزترین اردوگاه بود تقریباً 12,000 پناهنده را در 2 هزار چادر جای داده بود. آن‌ها بعد از ورود به ترکیه، بیش از 2 سال در چادر بسر بردند. این چادرها پناهندگان را از سرمایه‌یخندان زمستانی و گرمای تاول‌زای تابستان در امان نگه نمی‌-

داشت. بیماری و هوای سرد به مرگ صدها نفر که بیش‌ترشان کودک بودند، منجر گشت. در سال 1990 آژانس‌های تعاون جهانی، 14 میلیون دلار در اختیار حکومت ترکیه قرار دادند تا پناهندگان را از چادرهایشان به بخش‌های با دوام‌تر نقل مکان دهد. دولت تصمیم گرفت تا آن‌ها را به محلی در یوزگات در شرق آنکارا انتقال دهد. اما به علت مخالفت شورای محلی، دولت این برنامه را به شکلی غیر منتظره لغو اعلام کرد جمهوری فدرال آلمان در دسامبر 1990 یک میلیون مارک آلمان به حکومت ترکیه اهدا کرد تا جهت محافظت پناهندگان اردوگاه قزل‌تپه در مقابل شرایط جوی نامناسب بسیار سرد یا گرم، چادرهای مقاومی خریداری کند. اما شرایط زندگی در این اردوگاه هم‌چنان به همان وضع رعب‌آور پا برجا ماند.

مشکل پناهندگان کرد در ترکیه غیر از مسائل انسانی به حد موضوعات قانونی نیز رسید. مسئله اصلی در عدم حمایت قانونی حکومت از پناهندگان بود. براساس گزارش سازمان عفو بین‌المللی عدم حمایت قانونی، پناهندگان کرد را در معرض خطر تسلیم اجباری قرار داده بود. (**Refloulement**) یک اصطلاح قانونی راجع به استرداد اجباری شخصی به کشوری می‌باشد که او در آن‌جا ممکن است به اعمال خلاف حقوق بشر، مانند شکنجه و زندانی محکوم شود. تسلیم اجباری از لحاظ بین‌المللی سرپیچی از استانداردهای تعیین شده‌ی حقوق بشر است. ترکیه یک عضو کنوانسیون سال 1951 ژنو درمورد پناهندگان بود و با پروتکل سال 1961 موافقت کرده بود. اما الحاق ترکیه به کنوانسیون ژنو با تصویب یک پیمان منطقه‌ای همراه شده بود و آن اینکه ترکیه موافقت کرده بود تا فقط به اروپایی‌ها برگه‌ی پناهندگی و اجازه‌ی اقامت دهد. از این‌که ترکیه پناهندگان کرد عراقی را نه به صورت پناهنده که به عنوان مهمانان موقت در نظر می‌گرفت. بنابراین حکومت ترکیه فقط با ساخت اردوگاه‌های موقتی برای مهمانان موقت موافقت کرده بود. پناهندگان کرد براساس این قانون ترکیه از لحاظ بین‌المللی به عنوان پناهنده محسوب نمی‌شدند.

گرچه پیمان منطقه‌ای مربوط به کنوانسیون سال 1951 ژنو و پروتکل سال 1967 به ترکیه اجازه می‌داد تا فقط پناهندگانی را که از اروپا گریخته بودند به عنوان پناهنده در نظر گیرد، اما این کشور مجبور بود تا پیمان عدم استرداد اجباری را همانند یک اصل ثابت در قانون بین‌المللی بپذیرد. همه‌ی کشورها می‌بایست به اصل عدم استرداد اجباری «بدون توجه به تعهدات ویژه با کشور اصلی پناهندگان» احترام می‌گذاشت. گرچه مقامات ترکیه تعهدات کشورشان در جهت

انجام اقدامات بشردوستانه در مورد این پناهندگان را تایید کرده‌اند، ترکیه به تفسیر خود از حقوق و اصول تعهداتش در قبال پناهندگان کرد اصرار ورزیده است. خلاصه حکومت ترکیه تایید کرده است که هیچ کسی بدون درخواست خویش به عراق استرداد یا بازگردانده نشده است. علی‌رغم انکار ترکیه، نمونه‌های زیادی از استرداد اجباری پناهندگان کرد به عراق مشاهده شدند. عفو بین‌الملل گزارش داد که با عفو عمومی اعلام شده توسط حکومت عراق در دهم ماه مارس، نزدیک به 2848 پناهنده در حد فاصل مارس تا اوایل ژانویه 1990 به عراق بازگشته‌اند. بسیاری از پناهندگان حدود (1923 نفر) از پناهندگان اردوگاه موش بودند که شرایط زندگی تحقیرآمیز در آن ممکن است در تصمیم جهت بازگشت به عراق دخیل بوده باشد. هم‌چنین نمونه‌های متعددی دیگری وجود دارند که دلیل اصلی مراجعت آن‌ها، تهدید، شکنجه و زندانی شدن به دست حاکمان ترک بوده است.

بازگشت پناهندگان کرد به عراق بدون مداخله‌ی کمیته‌ی بین‌المللی هلال احمر (ICRC) یعنی سازمانی که مسئول این کار است، صورت گرفت. گرچه حکومت ترکیه در سپتامبر 1988 موافقت کرد تا به کمیته‌ی بین‌المللی هلال احمر اجازه دهد پناهندگان را نام‌نویسی کند و ناظر بازگشت آنها به وطن‌شان باشد، این مجوز به دلیل اظهارات عراق به کمیته‌ی هلال احمر مبنی بر آن که این موضوع داخلی مربوط به دو حکومت است و نیز به دلیل آن که ترکیه و عراق به واسطه‌ی سیاست حسنه هرنوع برگشت به وطن را بر پایه‌ی روابط دوجانبه انجام می‌دهند و در نتیجه دخالت طرف سوم غیر ضروری است، لغو کرد. آن چه که معضل مراجعت را بسیار آزاردهنده کرد، گزارشات بدرفتاری‌های مقامات عراقی در برخورد با مراجعت‌کنندگان بود. هم‌چنان که در فصل 4 گفته می‌شود، شرایط به وجود آمده بعد از شکست عراق در جنگ خلیج و هجوم پناهندگان کرد به خاک ترکیه که دنبال آن جنگ پدید آمد، منجر به نظارت‌های بین‌المللی بر شرایط پناهندگان در ترکیه شد. بنابراین هرگونه بهبود پایدار شرایط باید از درون حکومت ترکیه نشأت بگیرد و از راه تغییرات در قوانین داخلی و قوانین مربوط به بحران طولانی مدت کردها صورت گیرد.

فصل چهارم

زمینه‌ی بین‌المللی و منطقه‌ای قومیت‌گرایی کرد

در فصل‌های قبل عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی شکل دهنده‌ی سیاست کردها و تاثیرگذار بر وضعیت آن‌ها را برشمردم. اینک سه عامل منطقه‌ای مؤثر بر شرایط کردها را یعنی روابط ایران و عراق در طول رژیم محمدرضا شاه پهلوی و جنگ 1980 تا 1988 بین ایران و عراق و جنگ خلیج در سال 1991 را شرح خواهم داد.

روابط ایران و عراق و جنگ خلیج

از زمان شکست ایران از اعراب در قرن هفدهم تفاوت‌های مذهبی و قومی تنش‌های در روابط ایران و اعراب به‌وجود آورده است. ایرانیان گرچه اسلام را پذیرفتند، اما با سیاست‌های تعریب مخالفت ورزیدند و تفاوت‌های فرهنگی و قومی خود را حفظ کردند. برای مثال، دو سال بعد از هجوم اعراب، یک دوره‌ی احیای ادبی، فرهنگی و سیاسی-اجتماعی در ایران به وقوع پیوست که روابط ایرانیان و اعراب را تیره‌وتار کرد. این روابط مخصوصاً زمانی که اعراب ابعاد جهان-شمولی و مساوات بشری در اسلام را به فراموشی سپردند و نژاد عربی خود را دلیل برتری نژادی تلقی کردند و علیه نژاد غیر عرب تبعیض قایل شدند، تیره‌تر شد. تغییر مذهب ایرانیان به شیعه در قرن شانزدهم، آن‌ها را هرچه بیشتر از اعراب متنفذ سنی مذهب مجزا و بیگانه کرد.

در قرن بیستم تضاد فرهنگی-اجتماعی میان اعراب و ایرانیان در خاورمینه یک بعد سیاسی نیز به خود گرفت. زمانی که امپراتور عثمانی از هم پاشیده شد، دولت‌های مستقل و در نهایت پادشاهی عربی ظهور کردند و احساسات ملی‌گرایانه‌ی ایرانی و عربی مخصوصاً با گسترش ملی-گرایی عربی در خاورمیانه، در تقابل و کشمکش با یکدیگر قرار گرفتند. پان عربیسم‌ها سعی کردند تا اعراب را باهم متحد کنند و مناطق عرب‌نشین کشورهای دیگر را هم به تجزیه‌طلبی تشویق کنند به نحوی که آن مناطق هم به صورت بخشی از یک ملت متحد عربی در آیند. ایران در راه تحقق اتحاد عربی یک مانع به حساب می‌آمد چون قومی که بعضی از پان عربیسم‌ها درصد تشکیل آن بودند استان نفت‌خیز خوزستان ایران را نیز دربر می‌گرفت.

بعد از سقوط حکومت پادشاهی طرفدار غرب در مصر در سال 1952 و ظهور عبدالناصر به مثابه‌ی قهرمان ملی‌گرای عربی، فاصله‌ی بین ایران و طرفداران پان‌عربیسم بیشتر شد. طرح‌های این رهبر جدید برای گسترش پان‌عربیسم، مصر را به صورت جلوه‌دار سیاست‌های اعراب درآورد و آن را به عنوان کشوری پیش‌گام در عرصه‌ی مبارزات ضد اروپایی و ضد امپریالیسمی معرفی کرد.

ناصر در مورد موضوع خلیج از حضور سیاسی و نظامی بریتانیا و مخصوصاً تسلط بریتانیا بر کشور مورد نظر یعنی عراق ابراز انزجال کرد. با کودتای آمریکایی-بریتانیایی در سال 1953 که منجر به سقوط حکومت ملی‌گرای دکتر محمد مصدق در ایران و بر تخت نشستن شاه شد که از طرفداران غرب بود، وحشت ناصر از محدود سازی رژیم پان‌عربیسم توسط غرب بالاتر گرفت. بعد از استقرار مجدد شاه بر تخت سلطنت پهلوی، ایالات متحده ایران را تشویق کرد تا در دهه‌های بعد از کودتای 1953 یک سری قراردادهای رسمی و غیر رسمی با متحدان آمریکا در منطقه امضاء کند. درحالی که دکتر مصدق از هر نوع وابستگی به شوروی یا غرب خودداری ورزیده بود و خواستار برقراری روابط حسنه با ملی‌گرایان عربی شده بود، از آن‌جا که شاه نیاز مبرمی به حمایت غرب برای نجات و ثبات رژیم خود داشت و از بروز نا آرامی‌ها با حمایت شوروی می‌ترسید و در ضمن نگران برخورد پان‌عربیست‌های تندرو بود، آمادگی کامل برای پیوستن به طرح اتحاد امنیتی غرب داشت. شاه به ویژه از نخستین پیشنهاد جان فاستر دولس وزیر خارجه‌ی آمریکا، مبنی بر تشکیل پیمان اتحاد کشورهای حوزه‌ی شمالی شامل ایران، ترکیه و پاکستان سخت به وجد آمد. این قرارداد پیشنهادی-امنیتی، بدین منظور طراحی شد تا کشورهای حوزه‌ی شمالی با کمک آمریکا از خود در برابر گسترش کمونیسم شوروی دفاع کنند و از آمیختن ملی‌گرایی عربی با ایدئولوژی کمونیستی ممانعت به عمل آورند. اما بریتانیای کبیر با یک سیستم پیمان اتحاد منطقه‌ای که کشور تحت‌السلطه‌ی خود یعنی عراق را دربر نمی‌گرفت، مخالفت کرد. از طرف دیگر ایالات متحده نمی‌خواست مصر و دیگر نیروهای ملی‌گرای عربی را با داخل کردن عراق سلطنتی در چنین پیمان اتحادی از خور برنجانند چون ملی‌گرایان عربی، سلطنت هاشمیت عراق را بخشی از قلمرو امپراتور بریتانیا می‌دانستند. از این رو رئیس‌جمهور دیوید ایزنهاور از حضور عراق در چنین قرارداد امنیتی حمایت شده‌ی آمریکایی اظهار ناخوشنودی می‌کرد.

گرچه طرح دولس عملی نشد اما بریتانیای کبیر در تشکیل یک سیستم امنیتی منطقه‌ای موفق شد و در فوریه‌ی 1955 به عراق فشار آورد تا یک قرارداد دفاعی دو طرفه به نام معاهده‌ی بغداد را با ترکیه امضاء کند. مدارکی در دست است که نشان می‌دهد بریتانیا، پاکستان را نیز واداشته‌است تا به این معاهده که در سپتامبر 1955 برقرار شد، بپیوندند. ایران بعد از کسب موافقت از سوی واشنگتن در ماه اکتبر به معاهده‌ی بغداد پیوست. ایالات متحده هرچند رسماً به این معاهده نپیوست، به عنوان نیروی محرک و فراهم‌کننده‌ی اصلی کمک‌ها و تجهیزات نظامی برای اعضای اتحادیه، پشتیبان معاهده‌ی بغداد بود.

همان‌طور که مارک گاسوروسکی گفته است، معاهده‌ی بغداد از همان ابتدا با شکست مواجه شد. تصمیم عراق مبنی بر پیوستن به پیمان غربی، آن هم تحت قیومیت بریتانیای کبیر که سیاست‌های مستعمراتی‌اش لعنت و تکفیر ملی‌گرایان عربی را به دنبال آورده بود، پریزدنت ناصر را آشفته کرد. در نتیجه مصر سیاست بی‌ثبات کردن رژیم سلطنتی عراق را درپیش گرفت و بعد از رد درخواستش از سوی غرب برای خرید سلاح‌های نظامی، به سوی کشورهای اتحادیه‌ی شوروی روی آورد. اولین کشوری که ناصر در سال 1955 از آن خرید کرد، چکسلواکی بود تا به این ترتیب آن‌چه را که وی بسط سیاست محدود سازی و منزوی کردن مصر در منطقه می‌خواند خنثی کرده و به مقابله با آن برخاسته باشد. در عوض شاه ایران ظهور روابط قاهره-مسکو را به مثابه‌ی تهدیدی برای مصالح امنیتی ایران پنداشت. از این رو دوره‌ای از جنگ سرد مابین ناصر و شاه ایران آغاز شد.

ناصر یک سری تاکتیک‌ها بر علیه شاه بکار گرفت. تاکتیکی که شاه را بسیار خشمگین کرد و به حس ملی‌گرایی ایران ضربه زد، به کارگیری دائمی خلیج عربی و جنوب اشغالی بود که اولی را درمورد خلیج فارس و دومی را برای خوزستان بکار می‌برد. گرچه ناصر در زمینه‌ی متقانع کردن اعراب برای بی‌اساس کردن نام تاریخی منطقه موفقیت‌هایی بدست آورد در خصوص بی‌ثبات کردن رژیم شاه یا کسب جا پایی در منطقه‌ی خلیج، توفیق چندانی حاصل نکرد. تاکتیک دیگری که ناصر به منظور تشدید تنش‌های عربی-فارس اتخاذ کرد، ارائه‌ی مشابهت و توازونی میان «کوچ ایرانیان به ولایات خلیج و کوچ قدیمی صهیونیست‌ها به فلسطین» بود.

پان عربیسم ناصر در میان رژیم‌های عربی محافظه‌کار در خلیج چندان شور و شوقی پدید نیاورد اما سبب هم‌آوایی آشنایی با نیروهای ضد سلطنت و ضد بریتانیای شد که در عراق فعالیت می‌-

کردند. وقتی که این نیروها توانستند در جولای 1958 حکومت سلطنتی هاشمیت را در عراق سرنگون کنند، معاهده بغداد لطمه‌ی شدیدی خورد. رژیم جمهوری جدید در عراق جلسات معاهده بغداد را تحریم کرد و بعد در مارس 1959 از شرکت در این معاهده رسماً کنار کشید. دیگر اعضای معاهده با انتخاب مرکز فرماندهی جدیدی در آنکارا، به عضویت در یک اتحادیه‌ی جایگزین به نام سازمان پیمان مرکزی سنتو درآمدند. عضویت ایران در معاهده بغداد هرگز مورد رضایت عموم مردم ایران نبود آن‌ها به رژیم شاه همانند دولتی تحت‌الحمایه‌ی غربی که هیچ مشروعیت مردمی ندارد، می‌نگریستند. اما شاه بر تصمیم خویش پایبند بود تا همچو یک عضو فعال معاهده بغداد برجای بماند تا از یک طرف همچون مانعی در مقابل تهدید شوروی عمل کند و طرف دیگر تضمینی برای شورش‌های داخلی رژیمش باشد. بعد از سقوط خشونت‌آمیز حکومت سلطنتی عراق، تصمیم شاه به عضویت در سنتو حتی مصرانه‌تر شد. در همان احوال، شاه متوجه شد که عضویت ایران در سنتو رسماً غرب را ملزم نمی‌کند تا در شرایط تجاوز خارجی مداخله کند. پس شاه در جهت یک قرارداد دفاعی دو طرفه با ایالات متحده آمریکا، پافشاری کرد و این در مارس 1959 به امضاء رسید. طبق این قرارداد، در شرایط تجاوز به ایران، ایالات متحده اقدامات لازم را در دفاع از ایران به عمل می‌آورد و حتی در صورت رضایت طرفین، از نیروهای نظامی هم استفاده می‌کردند.

عضویت ایران در سنتو ادامه داشت تا این‌که تنش‌های بین ایران و مصر شدت گرفت و روابط ایران با رژیم افراطی-ملی‌گرای عبدالکریم قاسم در عراق نیز به تیرگی گرایید. هنگامی که روابط سیاسی بین تهران و قاهره نهایتاً در تابستان 1960 با شکست مواجه شد، پرزیدنت ناصر حملات عمومی علیه وضعیت وابستگی ایران به غرب را تندتر کرد و حملات خود را با فعالیت‌های مشابهی که از بغداد سرچشمه می‌گرفتند، همسو کرد. شاه با تقویت روابط با کشورهای محافظه‌کار عربی خلیج که خود را در معرض تهدید پان عربیسم افراطی-ملی‌گرای ناصر و حمایت قاسم از اهداف سیاست خارجی مصر می‌دیدند، با این گونه حرکات به مبارزه پرداخت. پیمان سنتو با وجود هراس و وحشت عراق و مصر از احاطه‌ی کشورهای غربی و سرزمین‌های تحت‌الحمایه‌ی آنها در منطقه، هیچ‌گاه به صورت یک سیستم اتحادیه‌ای کامل درنیامد. حتی بیش از یک دهه بعد از شکل‌گیری آن، این پیمان نظامی هنوز قادر نبود یک طرح احتمالی به منظور رهبری جنگ‌های محدود یا برقراری یک فرماندهی نظامی مشترک ارائه دهد. گرچه

طرحان سیاسی امریکا در صورت بروز جنگی با شوروی در منطقه طرحی را در استفاده از سلاح-های شیمیایی تاکتیکی سازماندهی کرده بودند این طرح در خارج از شبکه‌ی سنتو و شاید بدون اطلاع کشورهای عضو صورت گرفته بود. به‌علاوه تمرینات نظامی پیوسته‌ای که زیر نظر سنتو انجام می‌شدند، به توانایی‌های دفاعی و جنگی کشورهای عضو هیچ کمکی نکردند و حالت ابتدایی داشتند. کمیته‌ی ضد تخریب سنتو جهت توسعه‌ی برنامه‌های همکاری در مبارزه با شورش‌های داخلی در کشورهای عضو، تلاش چشمگیری انجام نداد. اما اعضای سنتو گاه‌گاه یکدیگر را در مبارزه با شورش‌های طایفه‌ای کمک می‌کردند. چنین همکاری‌های با موافقتنامه-های سه طرفه انجام می‌شد. گرچه تا وقتی که ایران و پاکستان از شرکت در سنتو در سال 1979 دست کشیدند، این سازمان پابرجا بود، تأثیر آن به عنوان یک سیستم متحد نظامی در اواخر دهه‌ی 1960 از دست رفته بود. با وجود این، سنتو از لحاظ سیاسی مهم تلقی می‌شد و تا سقوط رژیم شاه به ایجاد رنجش در روابط ایران با عراق ادامه داد.

تا هنگام سقوط حکومت سلطنتی در عراق هیچ یک از دولت‌های عراق و ایران، کردها را علیه یکدیگر بکار نگرفته بودند. گرچه گاه‌گاهی تاخت و تازهای مرزی کردها و تعقیب شدید آنها موجب شده بود تا طرفین به عدم رعایت تمامیت ارضی یکدیگر اعتراض کنند، اما هم ایران و هم عراق و هم ترکیه سعی می‌کردند تا موارد معاهده‌ی سعدآباد سال 1937 را به اجرا گذارند. اما بعد از ظهور جمهوری عراق در سال 1958 و به قدرت رسیدن ملی‌گرایان پان عربی، بکارگیری کردها به صورت یک سلاح نظامی و سیاسی مؤثر علیه حکومت شاه درآمد.

عبدالکریم قاسم مدت کوتاهی بعد از بدست گرفتن قدرت اظهار داشت معاهده‌ی سال 1937 بین ایران و عراق که سرحدات دو کشور را تعیین کرده است و خط مرزی را در شط‌العرب قرار داده است، اعتباری ندارد و باطل است. قاسم به دنبال آن مدعی تسلط بر کل گذرگاه آبی شد و در سال 1959 به ارتش عراق دستور داد تا مانع حرکت تانکرهای نفتی ایران شوند که از شط-العرب استفاده می‌کنند. همانطور که در فصل دوم گفته شد قاسم همچنین تلاش کرد تا با به راه انداختن مذاکرات صلح با ملامصطفی بارزانی، مشکل کرد را حل و فصل کند. حتی قاسم به نشانه‌ی حسن نیت برای ملامصطفی سلاح‌هایی فراهم آورد و به پیشمرگان او اجازه داد تا از خاک عراق برای حمله به داخل ایران استفاده کند. تاخت و تازهای ملامصطفی به ایران از لحاظ نظامی چندان مهم نبودند و فقط منجر به اختشاشاتی در شهرهای مرزی همانند بانه و مریوان

شدند. به علاوه قاسم با بکارگیری مسئله‌ی کرد علیه حکومت شاه، سیاست جدیدی را به میان کشید و شاید به شکل‌گیری محاسبات استراتژیکی شاه در قبال کردها کمک کرد. در حقیقت تاکتیک قاسم در بکارگیری ملامصطفی بارزانی برای بی‌ثبات کردن رژیم شاه، عملاً نتیجه‌ی معکوس داد و دود آن به چشم خود عراق رفت چون شاه با پیوستن به اسرائیل و ایالات متحده، ملامصطفی را به طرف خود کشاندند و برنامه‌ای پیاده کردند تا در اواخر دهه‌ی 1970 به کمک ملامصطفی موجبات بی‌ثباتی حکومت عراق را فراهم آورد.

رابطه‌ی امنیتی ایران با اسرائیل قبل از دوره‌ی 1953 برای هر دو کشور از اهمیت فراوانی برخوردار بود. در حقیقت به استثنای روابط امنیتی ایران و ایالات متحده، هیچ کشور دیگری قادر نبود تا همانند اسرائیل رابطه‌ی امنیتی نزدیکی با رژیم شاه برقرار سازد. هرچند تکوین رابطه‌ی ایران با اسرائیل به قبل از سال 1950، یعنی آن زمان که رژیم شاه دولت تازه شکل گرفته‌ی یهودی را به رسمیت شناخت، برمی‌گشت روابط نظامی و امنیتی میان دو کشور از هنگامی محکم شد که یک گروه از افسران امنیتی اسرائیل برای آموزش هردو نیروی نظامی و پلیس امنیتی در ایران در سال 1960 وارد تهران شدند.

به زودی محور اطلاعات نظامی به صورت یک بخش بسیار مهم در روابط ایران-اسرائیل درآمد. سازمان جاسوسی اسرائیل به نام موساد و سازمان امنیت و پلیس مخفی ایران به نام ساواک مدتی نزدیک به ثلث قرن با یکدیگر همکاری کردند. همکاری آنها شامل تبادلات اطلاعات و آموزش نیروهای ساواک، چه در ایران و یا در اسرائیل می‌شد تا بتوانند در دهه‌ی 70 تسلیحات و کمک‌های مادی در اختیار نیروهای کرد عراقی قرار دهند. روابط اقتصادی ایران با اسرائیل نیز در سطحی بسیار گسترده بود. در میانه‌ی دهه‌ی 1970 صادرات اسرائیل به ایران بیش از 70 میلیون دلار در سال رسید و ایران به صورت تهیه‌کننده‌ی اصلی نفت اسرائیل درآمد. براساس یک گزارش، بند مخفی معاهده‌ی میان اسرائیل و مصر در سپتامبر 1975 آن بود که ایران پس از کنترل مجدد مصر بر حوزه‌ی نفتی منطقه‌ی سینا، اقدامات لازم را در جهت تأمین نیازهای نفتی آتی اسرائیل انجام خواهد داد.

ایران و اسرائیل برای طراحی یک قرارداد غیر رسمی علیه عراق و دیگر افراط‌گرایان عرب و طرفداران پان عربیسم اتفاق نظر داشتند. براساس گزارش سازمان سیا آمریکا، هدف اصلی سیاست خارجی اسرائیل تشکیل شده بود از روابط صمیمی با ملت‌های مسلمان عرب در

خاورمیانه. این گزارش شکل‌گیری یک قرارداد غیر رسمی سه طرفه در سال 1958 را که میان موساد اسرائیل، سازمان اطلاعات ترکیه (میت) و ساواک ایران به وجود آمده بود، تشریح می‌کرد. هدف اصلی این توافقنامه توسعه و گسترش سیاست ضد عرب در میان مقامات عالی رتبه‌ی ترکیه و تهران بود. با ارسال گزارش‌های سازمان اطلاعات اسرائیل راجع به مسائلی که بر ایران تأثیر می‌گذاشتند، حالت ضد عربی در ایران تقویت می‌شد. این گزارش‌ها شامل وضعیت عراق و مصر و کمک به حکومت شاه در راه حمایت از شورشیان کرد در عراق می‌شد. در حقیقت گزارش سیا، شرح مختصری از تعالیم برون مرزی در سیاست خارجی اسرائیل بود که توسط نخست وزیر دیوید بن گورین طراحی شده بود. این تعالیم دربرگیرنده‌ی یک معاهده‌ی برون مرزی بود که اتحادی از کشورهای واقع شده در حاشیه‌ی خاورمیانه متشکل از ترکیه و ایران در شمال و اتیوپی در جنوب بود که به شکل یک مثلی با اسرائیل وصل می‌شدند. اصل مشترک میان کشورها حالت ضد شوروی و ترس از ملی‌گرایی عربی بود. انگیزه‌ی اساسی این قرارداد تقویت دیدگاه اسرائیل مبنی بر اهمیت عناصر غیر عرب در صحنه‌ی سیاسی خاورمیانه بود که این دیدگاه مورد خواست و رضایت رضاشاه ایران هم بود. چنان که بن گورین گفته است: «خاورمیانه منحصراً یک منطقه‌ی عربی نیست، بلکه به عکس اکثریت قریب به اتفاق جمعیت آن را غیر عرب‌ها تشکیل می‌دهند. ترک‌ها، فارس‌ها و یهودی‌ها-حتی بدون در نظر گرفتن کردها و دیگر اقلیت‌های غیر عرب-از جمعیت اعراب در خاورمیانه بسیار بیشتر هستند». طبق اظهارات شاه به اوریلی برانی، رئیس کل دیپلماسی اسرائیل در ایران، یکی از دلایل اصلی اتحاد کشورش با اسرائیل آن بود که کشور یهود همچون مانعی علیه حمله‌ی عراق یا دیگر کشورهای عربی به ایران عمل می‌کرد. از دیدگاه شاه اتحاد ایران با اسرائیل همانند یک مانع استراتژیکی عمل می‌کرد تا موجب انحراف افکار عرب‌ها نسبت به ایران شود. شاه معتقد بود که ارتباطش با اسرائیل به مثابه‌ی عامل بازدارنده‌ای برای رژیم‌های عربی است چون تصویری را ایجاد می‌کند که اگر یک کشور عربی بخواهد به ایران حمله کند، اسرائیل از این بهانه استفاده خواهد کرد و بخش‌های غربی عراق را مورد هجوم قرار می‌دهد.

در صورت حمله‌ی احتمالی عراق به ایران، گرچه نظر شاه در مورد واکنش اسرائیل ممکن بود با نظر تصمیم‌گیرندگان اسرائیلی متفاوت بوده باشد، اما ایران و اسرائیل در به‌کارگیری کردها علیه نیروهای عراقی اتفاق نظر داشتند تا بتوانند نیروهای عراقی را با جنگ‌های داخلی درگیر سازند و

بدین ترتیب آنها را از فشار به نواحی شرقی اسرائیل و مناطق مرزی ایران بازدارند. اولین گام-های همکاری اسرائیل و ایران برای کردها در اوایل دهه‌ی 1960 به وقوع پیوست. در آن زمان مأموران ساواک به عنوان واسطه‌ی میان ملامصطفی و افسران جاسوس و نظامی اسرائیل عمل کردند. ایرانیان جلسه‌ای میان ملامصطفی و نمایندگان اسرائیلی که سرتیپ تسوی تسور رئیس ستاد آن را سرپرستی می‌کرد، ترتیب دادند. مأموران بعد از رسیدن به شهر مرزی در مرز عراق، لباس کردی پوشیدند و از طریق مرز وارد خاک عراق شدند. این هیأت در داخل خاک عراق با ملامصطفی مذاکره کردند و قول دادند تا تسلیحات و آموزش برای نیروهای او فراهم آوردند. در این صورت آنها می‌توانستند هجوم گسترده‌ای علیه نیروهای عراقی طراحی کنند.

در اوایل سال 1963 اسرائیل کمک‌های نظامی گسترده‌ای از طریق ساواک شاه برای نیروهای ملامصطفی فرستاد. مشاوران نظامی اسرائیل محموله‌های تسلیحاتی برای کردها با خود به همراه داشتند و در آگوست 1965 توانستند به منظور آموزش پیشمرگان اردوگاه‌های آموزش نظامی دائمی در کوه‌های کردستان بسازند. بعد از جنگ ژوئن سال 1967 بین اسرائیل و اعراب، مقدار محموله‌های تسلیحاتی اسرائیل برای کردها به طور باورنکردنی افزایش یافت. چون اسرائیل سیل سلاح‌های روسی را که در طول جنگ با اعراب از ارتشیان سوریه و مصر به دست آمده بوده بود، به جانب ملامصطفی سرازیر کرد. ملامصطفی به منظور کسب کمک‌های نظامی بیشتر در سپتامبر 1967 از اسرائیل دیدن کرد و همین امر منجر به کمک اسرائیل به مبلغ 50,000 دلار در هر ماه برای نیروهای او شد.

در یک ارزیابی که در مرکز ارزیابی خارجی ملی حکومت آمریکا راجع به موفقیت کمک‌های ایرانی-اسرائیلی در کردستان انجام داد، مشخص گردید که با وجود چندین تهاجم بزرگ عراق علیه کردها، نیروهای ملامصطفی توانسته‌اند در برابر حملات سخت نیروهای نظامی عراق به خوبی مقاومت کنند. این گزارش موفقیت آنها را در کمک‌های نظامی ایران و اسرائیل و سیاست شاه در اجازه دادن کردها برای استفاده از خاک ایران به عنوان پایگاه و راه تدارکاتی می‌دانست. این گزارش هم‌چنین حاکی از آن بود که شاه در مورد تأثیرات پیروزی‌های جنبش ملامصطفی و تأثیر آنها بر مناطق کردنشین ایران اصلاً نگران نبود. شاه اعلام کرد که هیچ ترس و واهمه‌ی جدی از قیام کردهای ایرانی ندارد و هر وقت بخواهد بدون هرگونه دغدغه‌ی خاطر می‌تواند از نیروهای کرد علیه رژیم عراق بهره بگیرد.

همکاری ایران با اسرائیل در خفای کامل انجام گرفت. اما جک اندرسون روزنامه‌نگار آمریکایی در سپتامبر 1972 در مورد یارانه‌ی نقدی 50,000 دلاری ماهانه اسرائیل و نقش شاه در این مسائل گزارش داد. هم‌چنین گزارش اندرسون که براساس تحلیل سیا (CIA) از موقعیت کردستان بود، اعلام داشت که انگیزه‌های ایران و اسرائیل در حمایت از شورش کرد در عراق هدف دوسویه‌ی آنها در جهت گرفتار ساختن عراق در شورش‌های داخلی است. دخالت ایران و اسرائیل در مسائل کرد، توسط احزاب درگیر در جنگ به شدت محکوم شد. ملامصطفی در مصاحبه‌ای در سال 1976 بیان کرد که او هرگز کمک ماهانه به مبلغ 50,000 دلار از اسرائیلی‌ها را نپذیرفته، چون به گفته‌ی او آینده مسئله کرد در گرو ارتباط مستقیم با سرنوشت «مردم ایران، ترکیه و اعراب است. آن چه بر سر آنها می‌آید بر سر ما هم نازل خواهد آمد». اما مناخیم بیگن نخست وزیر اسرائیل تأیید کرد که اسرائیل، مشاوران نظامی، تسلیحاتی و مالی برای ملامصطفی فراهم آورده است تا قیامش را علیه رژیم عراق تداوم بخشد.

نقش ایالات متحده در تقویت شورش کرد عراق در طول دهه‌ی 1970 قابل ملاحظه است. ملامصطفی در طول دهه‌ی 1960 در حمایت از شورش کرد از منابع مختلفی درخواست کمک کرد. وقتی ملامصطفی در اوایل دهه‌ی 1960 با مقامات آمریکایی ملاقات کرد، آنها پاسخ مثبت به او ندادند. اما زمانی که دومین رژیم بعثی با گرایش افراطی پان عربیسم در سال 1968 در بغداد بر مسند قدرت نشست، آمریکا در موقعیت خود تجدید نظر کرد. مقامات آمریکایی هم-چون ایران و اسرائیل (دو متحد منطقه‌ای ملامصطفی) سعی کردند کردها را به عنوان یک عامل استراتژیکی در مقابل رژیم عراق و آرام نگاه داشتن آن در نظر آوردند. براساس گزارش ادموند قریب که در روزنامه‌ی لبنانی طرفدار عراق الاحد چاپ کرد، اولین کمک‌های آمریکایی برای ملامصطفی در اگوست 1969 فراهم آمده است. طبق این گزارش، دو افسر نظامی آمریکا به سنتو ملحق شدند و به سوی ستاد ملامصطفی به پرواز درآمدند و مذاکرات وسیعی را پیش بردند که منجر به امضاء قرارداد مخفی می‌شد و براساس آن ملامصطفی 14 میلیون دلار از ایالات متحده دریافت می‌کرد. این قرارداد پنهانی توقعات هر یک از طرفین را مشخص کرده بود و یک سری موارد مشخص دربر داشت. آن چه در پی می‌آید بر خی از نکات برجسته‌ی این توافقنامه است:

-هدف از شورش، براندازی رژیم بعث است.

-جنبش کرد نباید در آینده موجبات نگرانی برای ایران را فراهم آورد و مخصوصاً کردهای ایرانی نباید مورد حمایت قرار گیرند در عوض حکومت ایران نباید هیچ گونه عمل خصمانه‌ای در قبال جنبش کرد در پیش بگیرد.

-درب‌های مذاکره بر روی کشورهای کمونیستی که می‌خواهند به جنبش کرد بپیوندند، بسته شود و جنبش کرد از آنها حمایت نکند.

-کلیه‌ی کمک‌های اهدایی شوروی باید رد شده و ایالات متحده باید فوراً از وجود چنین کمک‌های اطلاع یابد.

-حکومت ایالات متحده آمریکا، بارزانی را تنها شخص مسئول جنبش کرد می‌شناسد و فقط اهداف او را خواهد پذیرفت.

گرچه ایالات متحده موجودیت چنین توافقنامه‌ای را تکذیب کرد اما به زودی معلوم شد که سازمان سیا بطور جدی در نیمه‌ی دهه‌ی 1970 با شورش کرد همراه بوده است. جزئیات دخالت آمریکا در شورش کرد در طول استماع‌ات کمیته کاخ پاپیک (گزارش پاپیک) آشکار شد و بخش‌های از آن در روزنامه‌ی صدای روستا منتشر شد. براساس گزارش پاپیک، هنگامی که شاه ایران با نیکسون رئیس‌جمهور آمریکا و وزیرخارخه‌اش هینر کیسنجر در ماه مه‌ی 1972 ملاقات کرد، شاه از آنها درخواست کرد تا در حمایت از شورش کرد در عراق به ایران بپیوندند. گرچه ایالات متحده از دخالت در مسائل کرد روی برگردانده بود، نیکسون و کیسنجر پاسخ به درخواست شاه را ضروری دانستند. در نتیجه نیکسون در ماه مه‌ی 1972 طرحی را برای سازمان سیا تصویب کرد تا مخفیانه در طول سه سال بعد، 16 میلیون دلار برای ملامصطفی بفرستد. هم نیکسون و هم کیسنجر سعی کردند تا این قرارداد را مخفی نگه دارند. حتی وزارت کشور آمریکا نیز از روابط ملامصطفی با سیا خبر نداشت.

سوالاتی به میان آمد: چرا ایالات متحده موقعیت خود را در قبال ارتباط نزدیک با شورش کرد در عراق وارونه نشان می‌داد؟ یک تفسیر این بود که هم شاه و هم اسرائیل نهایتاً در جذب ایالات متحده برای کمک به جنبش ملامصطفی موفق شده بودند. گرچه ممکن است در جانبداری از این نظر شواهدی در دست باشد، اما زمان چرخش سیاسی آمریکا راجع به زمینه‌ی تغییرات در سیاست‌های عراق، نیازمند تحلیل و تفسیر است. حزب بعث عراق در اوایل سال 1972 اظهار داشته بود که روابط نزدیک‌تر با شوروی در قبال فشار ایرانیان مؤثر خواهد بود و این موضوع

تلویحاً حاکی از آن بود که استفاده از کردها در مقابل عراق، متضمن صرف هزینه‌های بسیاری برای شاه خواهد بود.

در رابطه با این تصمیم شاهد قاطعی وجود ندارد. علی‌رغم طرفداری حزب بعث از سوسیالیسم، صدام حسین یک طرفدار جدی مارکسیسم-لنینیسم نبوده است و روابطش با شوروی همیشه جنبه‌ی ابزاری و کالایی داشته است. به نظر او مسکو امکاناتی برای رفع چندین نزاع فراهم می‌آورد. مسکو مانعی مهمی علیه تهدید ایران بود. از آن جا که ایران از همسایه‌ی قدرتمند شمالی خود می‌ترسید، نمی‌توانست همسایگان کوچکش را مورد تهدید قرار دهد ... صدام استدلال می‌کرد که ایجاد یک محور شوروی-عراقی، شاه را سر عقل می‌آورد.

علاوه بر آن، همکاری رسمی بین شوروی و عراق به بغداد امکان می‌داد تا تسلیحات زیادی را از شوروی وارد کند و رژیم بعثی را قادر ساخت تا قدرت تهدید خود را علیه شاه افزایش دهد. به لحاظ ارتباط دیرینه‌ی میان ملامصطفی و شوروی، رژیمی بعثی تصور می‌کرد که پیوند نزدیک‌تر میان شوروی و عراق این موقعیت را برای مسکو فراهم آورد تا در فرو نشانیدن شورش کرد همانند یک میانجی بین بغداد و ملامصطفی عمل کند.

یک دلیل دیگر توجه صدام حسین به مسکو در طول بهار 1972 این بود که برای حزب بعثی در جهت ملی کردن شرکت نفت عراق (IPC) طرفداری پیدا کند. بسیاری از اعضای افراطی و ملی‌گرای حزب بعث می‌خواستند تا عراق در راستای نظارت بر منابع خود و مخصوصاً منابع نفتی وسیعش اقداماتی صورت دهد و تکیه‌گاهی برای استقلال آینده‌اش پایه‌گذاری کند. رهبر حزب بعث هم‌چنین آگاه بود که برنامه‌های پیشرفته‌ی اقتصادی و اجتماعی برای کشور بدون یک تغییر عمده در سیاست‌های نفتی کشور نمی‌توانند به شکل رضایت‌بخش اجرا گردند. با توجه به این نکته بود که کمپانی نفت عراق (IPC) نهایتاً در اول ژوئن 1972 ملی شد.

قبل از ملی شدن رسمی کمپانی نفت عراق (IPC)، حکومت بعث موفق به امضای یک قرارداد همکاری با شوروی شده بود. قرارداد همکاری شوروی و عراق که در آوریل 1972 امضاء شد نشان داد که روس‌ها برای دومین بار است که چنین قراردادی را با یک کشور خاورمیانه امضاء می‌کنند. اولین دفعه، قراردادی مشابهی با مصر بود که به پیشنهاد مسکو و در زمانی به امضاء رسیده بود که نشانه‌های از همبستگی در روابط مصر و روس بروز کرده بود. از طرف دیگر توافقنامه‌ی مذکور با عراق، به اصرار بغداد و به منظور فراهم آوردن یک پیوند سیاسی و

روانشناختی صورت گرفت و عراق سخت به آن نیاز داشت تا اقداماتی برای ملی کردن منابع نفت خود انجام داده باشد. حکومت بعث از کودتای آمریکایی-بریتانیایی در ایران که بعد از ملی شدن منابع نفتی کشور توسط حکومت مصدق در سال 1953 انجام شده بود، به خوبی آگاه بود. غیر از حالت افراط‌گرایی و جلوه‌گری که سبب ملی شده کمپانی نفت عراق شدند این عمل در واقع چیزی بجز حرکت نمادین نبود؛ چون وابستگی عراق به کمپانی‌های نفتی غربی را از میان نبرد. برای مثال، قبل از ملی شدن نفت، با کمپانی نفتی فرانسوی (CFP) که در کمپانی نفت عراق سهیم بود، معامله خاص صورت می‌گرفت و این بار صدام حسین موافقت کرد تا 23/75 درصد از محصول نفت تولیدی کمپانی عراق (ICOO) را به فرانسه بفروشد و این نام جدید کمپانی نفتی ملی شده عراق بود که قبلاً با نام (IPC) خوانده می‌شد. این مقدار همان سهم CFP در IPC سابق بود.

هر دو معامله‌ی امضاء شده یکی با شوروی به عنوان پیمان دوستی و دیگری به خاطر ملی کردن کمپانی IPC در روبرو کردن تیم نیکسون و کیسنجر با خطر احتمالی افزایش نفوذ شوروی در منطقه مهم بودند و ایالات متحده را پیشقدم کرد تا در حمایت از شورش کرد به ایران و اسرائیل بپیوندد. مدت کوتاهی بعد از ملی شدن شرکت نفت عراق، ملامصطفی به ایالات متحده وعده داد که اگر پیشمرگان کرد بر نیروهای عراق پیروز شوند و بتوانند جای پای خود را در کرکوک محکم کنند، مناطق نفتی کرکوک را به ایالات متحده واگذار خواهد کرد و آمریکا می‌تواند به عنوان یک متحد معتبر در اوپک روی آن‌ها حساب کند. ملامصطفی در مصاحبه‌ای با واشنگتن پست در ژوئن 1973 با گفتن اینکه اگر حمایت آمریکا جدی باشد، کردها می‌توانند کرکوک را بگیرند و بهره‌برداری و استخراج از زمین‌های نفت‌خیز را به کمپانی‌های آمریکایی واگذار کنند، سعی کرد تا ایالات متحده را متعهد به انجام آن امر سازد و از این طریق ملی شدن شرکت نفت عراق را نفی کرد و ارزشی برای آن قائل نشد.

گرچه ایالات متحده ادعاهای ملامصطفی را جدی نگرفت، اما حکومت عراق آن‌ها را بکار گرفت تا تبلیغات حزب بعث را در مورد طرح بزرگ سه متحده آمریکا، اسرائیل، ایران برای تجزیه‌ی عراق و تأسیس یک کشور عروسکی در کردستان عراق به راه اندازد. با گزارش‌های متناوب درباره‌ی شرکت، تعداد زیادی از سربازان ارتش ایران که در لباس کردی می‌جنگیدند، ترس عراق از تجزیه شدت گرفت. براساس گفته‌ی یک تحلیل‌گر عراق در سال 1975، ایران

دو هنگ نظامی را در داخل خاک عراق مستقر کرده بود، اما چنان‌که گزارش پایک مشخص کرد و شکست شورش کردها هم آشکارا نشان داد، نه شاه و نه ایالات متحده هیچ‌کدام نمی‌خواستند نیروهای ملامصطفی از لحاظ نظامی بر نیروهای عراقی غلبه یابد. هدف آن‌ها تضعیف و نابودی منابع عراق بدون نابودی این کشور بود. اما این اهداف اصلی «مورد رضایت موکلان ما (کردها) که طرفدار ادامه‌ی جنگ بودند واقع نشد».

حمایت آمریکا از ملامصطفی از لحاظ روانی بسیار مهم بود. همان‌طور که خود بعدها اعتراف کرد او هیچ‌گاه به شاه اعتماد نداشت و نمی‌خواست بر حسن نیت شاه در تداوم تهیه‌ی تسلیحات و دیگر انواع حمایت‌ها به کردهای عراق، تکیه کند از نظر ملامصطفی دخالت آمریکا همانند تضمینی در مقابل چرخش ناگهانی سیاست حکومت شاه بود. ملامصطفی گمان می‌کرد که ایالات متحده به شاه اجازه نخواهد داد تا به طور ناگهانی حمایت خود را از جنبش قطع کند. اما حوادث نهایی نشان داد که ملامصطفی در راه شناخت مقاصد ایالات متحده به خطا رفته و نتوانسته است اهداف بزرگ‌تر سیاست خارجی ایران در منطقه را درک کند.

چرا ملامصطفی به منظور کسب خودمختاری کردستان عراق راه صلح‌آمیزتری طبق همان‌که در بیانیه‌ی مارس 1970 آمده بود، را در پیش نگرفت؟ چرا وقتی که حکومت بعثی در شرف پذیرش درخواست‌های کرد و امتیاز دادن به آن‌ها بود، ملامصطفی آینده‌ی خودمختاری کرد را در قبال علائق و مصلحت‌ها ایران و اسرائیل و آمریکا وا گذاشت؟ براساس گزارشات عراق، عدم رضایت ملامصطفی با قلب پاک برای مذاکره با بغداد صرفاً انعکاس دهنده‌ی تمایل او برای ادامه‌ی اختشاش در کردستان و باز نگاشتن آن منطقه به وضع عادی بوده است چرا که این امر رهبری او در جنبش کرد و تسلط او بر پارت دمکرات کردستان را تحت تأثیر قرار داده بود. به علاوه عراقی‌های کله شقی ملامصطفی را به تله‌هایی نسبت می‌دادند که موساد اسرائیل، ساواک شاه و سیا آمریکا برای او کار گذاشته بودند. تا بدین طریق از کردها استفاده کرده و مانع از پیشرفت یک عراق مترقی و مستقل و قدرتمند و از نظر اقتصادی شکوفا شوند. اگرچه چنان‌که دیده‌ایم رگه‌ای از حقیقت در تفسیر بعثی‌ها در باب ملامصطفی و حرکت «جار مانند» او در مقابل حاکمان بغداد وجود داشت، عوامل متعدد دیگری نیز در ایجاد شکاف گسترش‌یابنده، میان ملامصطفی و حکومت عراق دخیل بوده‌اند.

بعد از اعلام بیانیه‌ی مارس و قبل از اجرای یک جانبه از سوی عراق، دو ترور تقریباً موفق‌آمیز علیه ملامصطفی انجام گرفت. گرچه حکومت این تلاش‌ها را محکوم کرد اما گمان می‌رفت که اعضای بعثی در این حوادث دست داشتند. در حقیقت اعضای امنیتی پارت دمکرات کردستان شواهدی ارائه دادند که احتمال دخالت حکومت در این تلاش‌های تروریستی را قوت می‌بخشند. تنش‌های بیشتر بین ملامصطفی و رژیم بعثی در اوایل دهه‌ی 1970، بخاطر اخراج 50 هزار شهروند عراقی (ایرانی الاصل) به سوی ایران بود. این اولین و آخرین باری نبود که حکومت عراق هزاران نفر از شهروندانش را اخراج می‌کرد و آنها را به زور به سوی کشور همسایه ایران روانه می‌کرد. بسیاری از این عراقی‌ها زمان طولانی در آنجا زندگی کرده بودند و برای آنها اصلیت ایرانی هیچ اعتباری نداشت. آنها نمی‌توانستند به زبان فارسی تکلم کنند و علاقه‌ی نزدیکی به فرهنگ و سیاست‌های ایرانی نداشتند و کاملاً عراقی شده بودند. اما رژیم بعثی آنها را هم‌چون سپری علیه سیاست‌های شاه و واماندگی خود بکار گرفت. آن‌چه اخراج این ایرانیان را از دیگر موج‌های اخراج شدگان در سال 1971-1972 متفاوت می‌ساخت، این بود که عده‌ی زیادی از این افراد از مناطق بین خانقین و عماره آمده بودند، که شمار زیادی از کردهای شیعه مذهب در آن‌جاها زندگی می‌کردند. در همان حال که حکومت عراق وعده‌ی خودمختاری بیشتری به آنها می‌داد، ملامصطفی اخراج این کردها را به مثابه‌ی تلاش دیگر از سوی حکومت عراق در جهت کاهش جمعیت کرد تلقی کرد.

یک عامل جدی‌تر اختلاف میان حکومت بعثی و ملامصطفی، سیاست جبران ناپذیر تعریب بود که حکومت در طول دوره‌ای به نام دوره‌ی انتقالی مابین سال‌های 1970 تا 1974 چنان‌که در فصل دوم دیدیم، آن را دنبال می‌کرد سیاست تعریب در شکل‌های متعددی انجام می‌گرفت که انتقال دسته جمعی جمعیت عرب به مناطق کردنشین و جانشین کردن کردها در مناطق صحرایی جنوب غربی کشور از آن جمله بود. افزون بر این، حکومت از جای دادن کرکوک و زمان‌های نفت‌خیز آن به عنوان بخشی از منطقه‌ی کردستان نیز امتناع ورزید.

با در نظر گرفتن تمام موارد، پیوستگی ملامصطفی به ایران و اسرائیل و ایالات متحده حرکت منطقی از جانب او بود تا عایدات و اکتسابات خود را به بالاترین سطح و زیان و خسارات را به کمترین مقدار برساند اما از دیدگاه کردها جای تأسف بود که هرچه او از بعثی‌ها دور می‌شد شاه سعی می‌کرد تا تنش‌های موجود میان اعراب و ایرانیان را کمتر کند و با همسایگان عربش به

طور موقت کنار بیاید. خروج قریب‌الوقوع بریتانیا از خلیج به کاهش تضادها و تنش‌ها کمک کرد و به اقداماتی در جهت اعتماد بیشتر میان اعراب و شاه انجامید. با وجود این، شاه همچنان عراق را تهدیدی برای بی‌ثباتی امنیت خلیج می‌پنداشت اما روابط ایرانیان با مصر نشانه‌های از پیشرفت در برداشت. پرزیدنت ناصر در عین حال که اقدام می‌کرد (عرب‌یسم) همچو یکی از موضوعات اصلی حکومتش در خلیج برجا خواهد ماند، آرزو می‌کرد کشورهای عربی کرانه‌نشین، همانند نگهبانان مصالح عرب در منطقه عمل کنند.

شاه در اکتبر 1968 با انجام سفر حسن نیت به عربستان سعودی سعی می‌کرد تا روابط نزدیک‌تری با حکومت‌های عربی محافظه‌کار خلیج ترتیب دهد. او در طول سفرش بر ضرورت همکاری بیشتر میان ایران و دنیای عرب تاکید کرد تا بدین ترتیب از گسترش افراط‌گرایی عربی و نفوذ شوروی جلوگیری به عمل آید. با بیانیه‌ی شاه در ژانویه‌ی 1969 در دهلی‌نو این موضوع پیگیری شد. طبق این بیانیه، او اعلام کرد که بحرین را به زور تحت حاکمیت ایران قرار نمی‌دهد و بنابه درخواست ساکنان بومی محل که بطور چاره‌ناپذیری عرب شده‌اند و مانعی هم در سر راه نمی‌توان فراهم آورد این سرزمین را به خود آنها واگذار می‌کنیم. به عبارت دیگر، شاه از ادعاهای دیرینه‌ی ایران در مورد شیخ‌نشین خلیج بحرین صرف‌نظر می‌کرد و این جریان ترس عربستان سعودی را از فشار ایرانیان می‌کاست و به طور کلی یکی از موانع عمده و دردناک در روابط با کشورهای عربی و بالأخص کشورهای خلیج را از سر راه بر میداشت. زمانی که حکمرانان بعضی از شیوه برخورد ناصر در مورد مناقشات اعراب با اسرائیل سخت انتقاد کردند، تهران و قاهره به شکلی مضحک خود را در موقعیت همسو شدن در برابر یک کشور عرب یافتند.

با مرگ جمال عبدالناصر در سال 1970 و با به قدرت رسیدن انور سادات، روابط نزدیک‌تر بین مصر و ایران برقرار شد. وقتی حکومت سادات به تدریج از اعتماد نسبت به شوروی به شک افتاد، سعی کرد تا به غرب گرایش پیدا کند و در سیاست خارجی قاهره نسبت به کشورهای خلیج چرخش سیاسی پدید آورد. در همان حال که سادات تلاش می‌کرد نقش رهبری‌کننده‌ی مصر در سیاست‌های عربی را حفظ کند در قبال موضوع پان عربیسم حالت میانه‌روی در پیش گرفت، و با کشورهای طرفدار عرب در خلیج (که ایران را هم دربر می‌گرفت) حالت بسیار سازش‌پذیری پیدا کرد. در نتیجه‌ی تغییر در سیاست خارجی مصر و اظهار علاقه‌ی شاه به روابط

با عربستان سعودی، یک محور سه جانبه‌ی تهران-ریاض-قاهره تشکیل شد و تلاش کرد تا در مقابله با محور سه جانبه‌ی مسکو-بغداد-دمشق در منطقه معامله به مثل کند. هنگامی که روابط میان ایران و مصر محکم‌تر شد، عراق خود را سخت در انزوا یافت و موقعی که شاه در گسترش روابط با سوریه توفیق بدست آورد، این انزوا بیشتر هم شد. صدام حسین در میانه‌ی سال 1974 تدریجاً به این نتیجه رسیده بود که به منظور رفع انزوای عراق و سرکوب شورش کرد از جنبه‌ی سیاسی، نیازمند سازش با حکومت شاه است. شاه حسین پادشاه اردن که روابط خوبی هم با شاه و هم با صدام حسین داشت، نقش مهمی در هموار کردن راه برای انعقاد یک قرارداد نهایی بین عراق و ایران بازی کرد. در میانه‌ی نشست عرب در سال 1974 در رباط، شاه حسین جلسه‌ای میان نمایندگان عراقی و ایرانی که به همین منظور به مراکش سفر کرده بودند، ترتیب داد. دیگر میانجی‌گران عرب نظیر الجزایر جریان را پیگیری کردند تا دیدارهای متناوبی را در مدت باقی مانده از سال 1974 تا مارس 1975 میان طرفین ترتیب دهند.

زمانی که شوروی تصمیم گرفت از ارسال محموله‌های تسلیحاتی به عراق در اوایل 1975 جلوگیری به عمل آورد ضرورت رسیدن به یک توافق با شاه و عقد قرارداد با او بیش از پیش رواج یافت. بنابه اعتراف شخص صدام حسین، زمانی که او تصمیم گرفته بود قراردادی را با شاه امضا کند، نظامیان عراقی فقط دارای سه موشک سنگین و چند گلوله توپ بودند. اگر شاه و ایالات متحده در اندیشه‌ی نابود کردن عراق بودند شرایط انجام این کار را در اوایل سال 1975 داشتند. روشن نیست که چه موضوعی مسکو را واداشت تا به گونه‌ای انتقاد آمیز تسلیحات مورد نیاز عراق را تأمین کند. این احتمال وجود دارد که شوروی انزوای عراق را در دنیای عرب در نظر گرفته باشد و با قطع تسلیحات، درصدد بروز تغییراتی در حکومت عراق برآمده باشد. مطلب بسیار مهم این است که روس‌ها نمی‌خواستند به شانس‌های خود در گسترش روابط با ایران لطمه‌ای وارد سازند چون ایران کشوری بود که آنها مایل بودند روابط اقتصادی وسیعی با آن برقرار سازند و به جهت مقاصد استراتژیکی شوروی در خاورمیانه نقش آن به مراتب از عراق مهم‌تر بود.

مذاکرات بین حکومت شاه و عراق، کردها را نگران کرده بود. ملامصطفی از تلاش‌های گوناگون دولت‌هایی مانند اردن، الجزایر و مصر در پایان دادن به تضاد میان عراق بعثی و ایران

سلطنتی کاملاً آگاه بود. در اواخر فوریه‌ی 1975، پارت دمکرات کردستان یک هیأت بلند پایه را به قاهره اعزام کرد تا نگرانی خودشان را در مورد معامله‌ی احتمالی بین عراق تضعیف شده و ایران، که به ضرر آزادی کردها بود، اعلام دارند. هیأت پارت دمکرات کردستان از سادات درخواست کرد تا از نفوذش استفاده کرده و در آستانه‌ی ایجاد روابط حسنه میان ایران و عراق، مصالح کرد را مورد نظر قرار دهد. پرزیدنت سادات به دفعات به کردها اطمینان داد که هیچ‌گونه مذاکره‌ای میان دو طرف بوجود نیامده است، همان‌طور که مشخص شد پرزیدنت سادات نمی‌خواست با اقرار به وجود گفت‌وگو در نزد کردها خللی در روند مذاکرات بین ایران و عراق بوجود آورد.

تلاش‌های چند جانبه برای فرونشاندن بحران‌های موجود میان ایران و عراق در مارس 1975 به نتیجه رسید. وقتی که بومدین رئیس جمهور الجزایر یک دیدار تاریخی بین شاه و صدام حسین ترتیب داد صدام حسین معاون رئیس جمهوری در شورای افسران انقلابی عراق و گرداننده‌ی اصلی دولت در عراق بود. این دیدار که در میانه‌ی نشست بزرگ کشورهای صادرکننده‌ی نفت (اوپک) در الجزایر صورت گرفت در 6 مارس 1975 منجر به امضای قرارداد الجزایر شد. چون در آن زمان سیاست و موقعیت نظامی عراق در برابر ایران تضعیف شده بود، در نتیجه نهایت آرزوی عراق قطع حمایت‌های شاه از کردها برای قیام آنها بود. در عوض عراق هم رضایت می‌داد تا شماری از امتیازات ارضی را به شاه واگذار کند و خط مرزی تالویگ یا کانال میانی شط‌العرب به عنوان مرز میان دو کشور را به رسمیت بشناسد. از هنگامی که رودخانه شط‌العرب تنها راه ورود عراق به خلیج شده بود، حکومت بعث همیشه بر کنترل کل این رودخانه اصرار کرده بود و مدعی بود که حیات اقتصادی عراق به نظارت کامل بر شط‌العرب استوار است. از طرف دیگر ایران اصرار داشت که این رودخانه برای اهداف اقتصادی و ناوگان‌های دریایی‌اش حیاتی است و علاوه بر آن، براساس اصول قانون بین‌المللی که بر موضوع تقسیم آب‌ها در جاهایی نظیر شط‌العرب نظارت می‌کرد، خط تالویگ مرز بین دو کشور بود. اعطای امتیاز صدام حسین در این مورد لطمه‌ی سختی به اعتبار رژیم بعثی وارد کرد.

پیوندنامه‌ی تحدید حدود مرز رودخانه‌ای بین ایران و عراق و قرارداد مرزهای بین‌المللی و مناسبات همسایگی که عباس‌علی خلعتبری وزیر خارجه‌ی ایران و همتای عراقی او سعدون حمادی هر دو را در 13 ژوئن 1975 در بغداد امضاء کردند، قرارداد الجزایر را محکم‌تر کردند. به

علاوه قرارداد الجزایر، به منظور تحقق بندها از ضرورت تأسیس یک کمیسیون همبستگی میان ایران و عراق سخن به میان آورده بود. موارد تشنج آورد این قرارداد باید به این کمیسیون گزارش می‌شد و سپس برای حل هرگونه اختلاف، راهی جست‌وجو می‌کردند. هردو کشور موافقت کردند تا در تمامی جلسات کمیسیون، نمایندگان الجزایری حضور داشته باشند.

بعضی از تحلیل‌گران اعلام کردند که عامل اصلی در رضایت صدام حسین نسبت به اعطای امتیازات مهم مرزی و ارضی به ایران، عملاً فشاری بوده است که کشورهای عربی بر عراق وارد کرده‌اند تا خود را از بحران‌های تضعیف‌کننده، رها بخشد. در این صورت عراق می‌توانست تمام قدرت خود را علیه دشمن مشترک یعنی اسرائیل بکار گیرد در واقع صدام حسین ادعا کرد که قرارداد الجزایر به منظور مصالح عالی‌تر ملت عرب منعقد گردیده است. در به هم نزدیک کردن دو طرف برای مذاکره، فشار کشورهای عربی نقش داشته است، اما در این میان توانایی عراق در سرکوب شورش کرد و افزایش فشار نظامیان ایرانی به همان اندازه در واداشتن صدام حسین به اعطای امتیازات عمده مؤثر بوده‌اند. در پایان، بر سر این موضوع که کدام طرف در قرارداد الجزایر بیشترین امتیاز را واگذار کرده است کمترین تردیدی برجای نماند. صدام حسین با تأیید سلطه‌ی ایران بر نیمی از رودخانه‌ی شط‌العرب برای توافق و آشتی با شاه از مسیر خود خارج شده بود، شاه در حقیقت غیر از عدم دخالت در مسائل منطقه‌ای کشور دیگر هیچ‌گونه امتیازات عملی به طرف واگذار نکرده بود. صدام حسین در قرارداد الجزایر در قبال واگذاری امتیازات سنگین ارضی، فقط توانست مصونیت و حرمت مرزهای عراق را که نشانه‌ی اساسی و آشکار یک دولت است، خریداری کند.

چنان که شخصی قرارداد الجزایر را صرفاً بر اساس امتیازات ارضی تجزیه و تحلیل کند، لاجرم با این داوری همراه می‌گردد. به عبارت دیگر، مهم‌ترین مسئله برای صدام حسین در سال 1975 ابقای رژیم بعثی و حل مناقشه‌ی کرد به مقتضایات شرایط خود بود. از این دیدگاه شکی نبود که بدون قرارداد الجزایر رژیم بعثی با کودتای مواجه می‌شد. اما در عوض با این قرارداد نهضت کرد و رهبری ملامصطفی ضربه‌ای سنگین متحمل گشتند. چند ساعتی بعد از قرارداد الجزایر، بغداد به هجوم سنگین علیه پیشمرگان روحیه باخته و دل‌سرد کرد دست زد و در ظرف دو هفته هر گونه مقاومت قابل توجه کردها را درهم کوبید.

بعد از انتشار قرارداد الجزایر و دستور ملامصطفی مبنی بر توقف جنگ، هزاران کرد به کشور پناهنده شدند. سپس ارتش عراق دست خود را در اجرای سیاست جمعیت‌زادگی روستاهای کردنشین بازدید و ساکنان این نواحی را به سوی منطقه‌ی صحرای جنوب غربی کشور راند. بنا به گفته‌ی سمیرالخلیل، «خانواده‌های کرد را به صورت دسته‌جمعی در کامیون‌های ارتشی قرار دادند و به اردوگاه‌های سرهم‌بندی شده با روستاهای عرب‌نشین در غرب رود فرات منتقل کردند و به صورت گروه‌های کوچکی در آن جا مستقر کردند ... نیروهای ارتشی روستائیان کرد را بر کامیون‌های سوار کردند تا به صورت کاروان‌هایی در طول راه‌هایی نامعلوم در دل شب‌ها به مسافت‌های دور روانه گردند. به وقت رسیدن به محل مقرر، چادری برای خانواده‌ها تهیه می‌شد و در آن جا به صورت پنج نفره گروه‌بندی می‌شدند. به جز معامله و خرید قانونی، هرگونه فعالیت و حرکتی ممنوع شده بود و به مردان کارهای با حقوق ثابت واگذار شده بود». از کردهای که تصمیم گرفتند از ایران به عراق مراجعت کنند و از فرمان عفو عمومی پیشنهادی حکومت عراق برخوردار گردند نزدیک به 85 درصدشان جمع‌آوری شده و به روستاهای جنوب تبعید شدند. به گزارش یک منبع، بعد از شکست ملامصطفی شمار تقریبی افرادی که با سیاست اخراج بعضی‌ها از خانه و کاشانه خود رانده شدند، رقمی بین 50,000 تا 350,000 نفر بودند. حکومت عراق غیرمستقیم به انتقال جمعیتی اعتراف کرد و اظهار داشت که سیاست حکومت تشکیل یک کمربند امنیتی ده کیلومتری در امتداد مرز با ایران بوده است و روستائیان ساکن در کمربند امنیتی باید به مناطق دیگری در کشور انتقال می‌یافتند. از لحاظ سیاسی، انعقاد قرارداد الجزایر، موجب متلاشی شدن جبهه‌ی کرد و تقسیم آن به جنبش‌های رقیب و احزاب سیاسی مختلف شد که در نهایت به نابودی اتحاد کردها در عراق انجامید.

جنگ ایران-عراق و کردها

انقلاب ایرانیان در سال 1978-1979 تحولات چشم‌گیری در سیاست‌های بین‌المللی و منطقه‌ای به وجود آورد. حکومت جدید اسلامی در ایران که از دیدگاه‌های پان‌اسلامی طرفداری می‌کرد، از جانب عراق به عنوان تهدیدی برای ایدئولوژی امنیتی در نظر گرفته شد. برگشت موفق‌آمیز آیت‌الله خمینی به ایران در فوریه‌ی 1979 با قیام ناگهانی فعالان سیاسی شیعه مذهب در عراق مصادف شد. در اوایل 1979 چندین تظاهرات ضد بعضی در شهرهای مقدس جنوبی مانند نجف و کربلا گزارش شدند. تظاهرات ضد حکومتی حتی شهر صدام که یک شهر

فقیر شیعه‌نشین در نزدیکی بغداد است، کشیده شد. این تظاهرات منشاء کاملاً محلی داشتند چون به حمایت از گروه‌های شیعه مذهب مخالف عراق یعنی گروه «الدعوه» سازماندهی شده بودند، اما شکی نیست که پیغام احیای اسلامی آیت‌الله خمینی تأثیر عمیقی بر جنبش جدید شیعیان عراق داشت.

بسیاری از تظاهر کنندگان عکس‌های از آیت‌الله خمینی را در کنار پرچم‌هایی با شعرهای نظیر «موافقت با اسلام، مخالفت با افلق (بانی اصلی مکتب بعث) و صدام» در دست داشتند. علاوه بر این رهبر عالم شیعه مذهب الدعوه (آیت محمد باقرالصدر) آشکاراً به حمایت از اهداف انقلاب ایرانیان پرداخت و امیدوار شد تا عقاید مشابهی در عراق ریشه بدواند.

اعتراضات دسته جمعی و همگانی علیه ملی‌گرایی بعثی، حکمرانان عراق را نگران کرد که مبادا عقاید انقلاب ایرانیان اوضاع را در کشور به هم بریزد و شیعیان را که بیش از 55 درصد جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند، به سرکوبی رژیم صدام حسین وادارد. در حقیقت، اشخاص عالی‌رتبه عراق در بیشتر مواقع از این می‌ترسیدند که سیاست‌های ملی‌گرایی واسطه‌گرایی شاه علیه عراق جای خود را به صدور انقلاب اسلامی به کشور از راه پیام‌های آیت‌الله خمینی بدهد. عملاً نیز بسیاری از روحانیون ایران، حکومت سوسیالیستی بعث عراق را یک حکومت کافر و ضد اسلام می‌پنداشتند و بر حمایت مادی و معنوی از جنبش الدعوه سرعت بخشیدند.

عکس‌العمل حکومت عراق در قبال جنبش شیعه، وحشیانه و بی‌رحمانه بود. قبل از اینکه این جنبش گسترش یابد و به شمال کشور سرایت کند، درصدد برآمد تا این قیام را سرکوب کند. رژیم بعثی با دستگیری‌های دسته جمعی و زندانی کردن فعالان شیعه مذهب سعی کرد تا آیت‌الله صدر را به ترک نجف وادارد و از صدور فتوای خود علیه حکومت دست بردارد. اما صدر به صدور فتوای برای مردم عراق جهت سرنگونی حکومت صدام حسین افزود. در 12 ژوئن 1979 آیت‌الله صدر فتوایی صادر کرد و در آن شدیداً حکومت را محکوم کرد و از مردم خواست تا از سیاست‌های بعثی‌گرایی و پان عربیسم اجتناب ورزند و از حکومتی شبیه به حکومت اسلامی ایران حمایت کنند. مدتی بعد فتوای دیگری صادر کرد و مسلمین عراق را از عضویت در حزب بعث برحذر داشت. فتوای صدر موجب تظاهرات‌های گسترده‌ای در سراسر عراق شدند و مناطق کردنشین را هم دربر گرفتند که بخاطر قربانیان شیعه مذهب مخالف حکومت، تظاهراتی به نشانه‌ی همدردی و همراهی به راه انداختند. آیت‌الله صدر در 6 جولای فتوایی صادر کرد و در

آن عناوینی نظیر قاتلان خونین و ستمگر را به حکمرانان عراق نسبت داد و از همه‌ی مردم عراق درخواست کرد تا برای رهایی از دست رژیم بعثی و صدام حسین تمام تلاش خود را به کار گیرند.

آیت‌الله صدر در فتوای شدیدالحنی که در اوایل 1980 صادر کرد بر اهمیت همکاری شیعه-سنی و کرد-عرب در تلاش همگانی برای قیام همگانی جهت سرنگونی رژیم بعثی و بازسازی عراق آزاد و باشکوه که در آن قانون اسلامی و حرمت بشر رعایت شود، تاکید ورزید. قدرتمداران بعثی به منظور جلوگیری از قیام سراسری آیت‌الله صدر را در شهر نجف در خانه‌ای محبوس کردند و بعداً او را به بغداد بردند و در اوایل 1980 به زندان انداختند. حکومت بعث تظاهرات شیعیان را نمونه‌های از دخالت ایرانیان در امور داخلی عراق به حساب آوردند و در 22 سپتامبر 1980 آن‌ها را بعنوان مدارکی برای تهاجم همگانی به ایران به کار گرفت. با وجود این ادعا، اکنون دلیل مستند و قاطعی در دست است تا اقدام صدام حسین در حمله به ایران را عملی و در راستای حاکمیت عراق بر خلیج و احیای جاه‌طلبی‌های وحدت قومی او در استان نفت‌خیز خوزستان ایران بدانیم. همان طور که فرد هالیدی نوشته است: «بعثی‌ها بسیار خوشحال بودند تا ببینند آیت‌الله خمینی حکم قیام صادر کرده و به منظور افزایش تنش‌ها برخوردهایی را در امتداد خط مرزی ایران-عراق به دقت طراحی کردند».

سرپیچی‌های بی دلیل ایران از قرارداد الجزایر را هم بهانه‌هایی برای تهاجم عراق به ایران ذکر کردند. این سرپیچی‌ها «دخالت ایران در مسائل داخلی عراق» و تجاوز نیروهای ایرانی به حریم هوایی و زمینی عراق در فاصله‌ی ماه‌های آوریل و سپتامبر 1980 را در بر می‌گرفت. صحت اتهامات عراقی را منابع مستقل هیچ‌گاه تایید نکردند. در حقیقت همان طور که گری سیک یادآور شده، شواهد موجود نشان می‌دهند که «عراق در فاصله ماه‌های آوریل و سپتامبر 1980 در تدارک حمله‌ای برق‌آسا علیه ایران، به تشکل سیستماتیک نیروهای نظامیش مشغول بود». تجاوز متعاقب عراق به ایران که بمباران اهداف مختلف در سراسر ایران و تسخیر 4 هزار مایل مربع از خاک ایران را در پی داشت، هیچ تناسبی با ادعاهای مذکور در باره‌ی تحریک یا تحریکات ایرانی‌ها نداشت. البته حکومت بعثی هیچ‌گاه ادعا نکرد که ایران قصد تجاوز به عراق را داشته است و از تجمع قوای ایران در امتداد نوار مرزی با کشور خود سخن به میان نیاورد.

عدم آمادگی قوا و تدارکات نظامی ایران در هفته‌های آغازین جنگ، کاملاً آشکارا بود و نمی‌توان بی تفاوت از آن گذشت.

قبل از هجوم حکومت عراق به ایران، طرفین شدیداً یکدیگر را به تجاوزات مرزی متهم می‌کردند. بر اساس گزارشی، عراق به 325 یورش بی‌دلیل ایرانیان در حاشیه‌ی مرز با عراق در بین 11 آوریل و 11 سپتامبر 1980 اشاره کرد و هشدار داد در حالی که ایران، کشور عراق را به 172 تهاجم نظامی به داخل خاک ایران متهم کرد. این اتفاقات حتی قبل از روی کار آمدن جمهوری اسلامی در ایران در طول مناطق مرزی ایران با عراق معمول بودند ولی هرگز به عنوان مدارک تجاوز مدنظر قرار نگرفتند. در 17 سپتامبر 1980 صدام حسین با محکوم کردن قرارداد الجزایر، که با شاه امضاء کرده بود و با پاره کردن نسخه‌ای از آن بر روی صفحه‌ی تلویزیون، پیشاپیش از اتفاقات بعدی ظرف 5 روز آینده به شکل گویایی خبر داد. صدام پس از آن اعلام داشت که عراق مصمم است سرزمین خود را به زور از دست ایران بازپس بگیرد و رودخانه‌ی شط‌العرب را تحت کنترل و سلطه‌ی خود درآورد. صدام حسین در جلسه‌ای ویژه‌ای در مجمع ملی عراق با اظهار این نکته که جمهوری اسلامی مانند رژیم قبلی (شاه) بر سیاست حمایت از شورش کردها در داخل خاک عراق مبادرت ورزیده است موضوع کردها را به عنوان مدرکی در لغو قرارداد الجزایر به میان کشید.

برخلاف اظهارات صدام حسین، به نظر نمی‌رسید که جمهوری اسلامی سیاست شاه با عراق را در حمایت از کردها در پیش گرفته باشد. مخصوصاً به این لحاظ که جمهوری اسلامی در آن زمان با کردهای خود در حال نزاع و کشمکش بود. در حقیقت این عراق بود که میزهای مذاکره را واژگون کرد و به تحریک کردها در داخل خاک ایران می‌پرداخت. بر اساس گزارش اریک رولیو گزارشگر روزنامه‌ی با نفوذ لموند پاریس که با حزب دمکرات کردستان ایران (قاسملو) مصاحبه کرده بود، عراق یک حامی مهم خارجی برای حزبش بود. بنی صدر رئیس جمهوری فراری ایران در کتابش «نوبت گفته‌های من است» به مدارکی ضبط شده از کردها اشاره می‌کند که دلالت بر آن دارد که بعد از پیروزی انقلاب ایرانیان، عراق در همه‌ی سطوح در تحریک کردهای ایرانی دست داشته است.»

گرچه مشکل است بتوان اثبات کرد که قبل از شروع جنگ بین ایران و عراق، هر دو در تحریک شورشیان کرد در کشور مقابل دخالت داشته‌اند، بعد از شروع جنگ، طرفین اقدامات خاصی برای

کشاندن پای جماعت کرد به میدان نبرد صورت دادند. ابتدا عراق بود که کردها را به عنوان ابزار استراتژیکی در جهت تضعیف ایران به خدمت گرفت. البته درگیری میان گروه‌های مختلف کرد این کار را برای بغداد ساده‌تر کرد. برای مثال (اتحاد میهنی - طالبانی) در گیر دار و جنگ با (پارت دمکرات کردستان به رهبری موقت برادرانی بارزانی) بود. حزب دمکرات کردستان - قاسملو از پارت دمکرات کردستان بارزانی عراق ابراز انزجار می‌کرد چون قبلاً از شاه تسلیحات گرفته بودند. به طور کلی عدم وجود یک جبهه‌ی متحد کرد در دو سال اولیه‌ی جنگ بین ایران و عراق، از تاثیر مقاومت کردها در برابر عراق به شدت کاسته بود.

در ژانویه‌ی 1981 هنگامی که حکومت بعثی راه لازم را برای پیشمرگان حزب دمکرات کردستان - قاسملو در نزدیکی شهرهای قصرشیرین و نودشه فراهم آورد، اولیت تلاش مؤثر عراق در به‌کارگیری کردها به نتیجه رسید. کنترل شهر نودشه از اهداف اولیه عراق بود چون موقعیت استراتژیکی این شهر مانع از دسترسی ایران به بزرگ راه و مسیر اصلی تهران - بغداد می‌شد. عراقی‌ها موفق شدند در آن جا بر دسته‌های نسبتاً کوچک و پاسداران و واحدهای نظامی ارتش ایران پیروز شوند. حزب دمکرات کردستان ایران با حمایت بغداد یک مرکز فرمانده عملیاتی در نودشه مستقر کرد و یک حمله‌ی چریکی سه ماهه علیه نیروهای ایرانی را با توفیق‌های نسبی به مرحله‌ی اجرا درآورد.

در اوایل آوریل 1981 حزب دمکرات کردستان ایران با حمایت حزب طالبانی و دیگر گروه‌های چریکی مخالف ایران مانند مجاهدین خلق و فدائیان خلق و با تسلیحات و تدارکات عراقی به واحدهای پاسداران حمله کردند تا آن‌ها را از شهرهای بزرگ در کردستان ایران به انضمام سنندج مرکز استان که یک پایگاه مهم نظامی بود، عقب برانند سپس حزب دمکرات کردستان ایران و حامیانش به فکر یک حمله‌ی تهاجمی به شهر مهاباد و تأسیس یک منطقه‌ی آزاد شده - ی کرد به همان طریقی افتادند که کردها 35 سال پیشتر به شکل جمهوری نا فرجام کرد مهاباد، تجربه کرده بودند.

نیروهای ایرانی موفق شدند قوای خود را مجدداً سروسامان داده و یک رشته حملات متقابل را علیه حزب دمکرات کردستان ایران به انجام برسانند. علاوه بر آن در آوریل 1982 یک حمله‌ی ایرانیان در شمال، تلفات سنگینی بر نیروهای عراقی وارد آورد و آنها را مجبور به عقب‌نشینی از خاک ایران کرده بود. بنابراین هنگامی که در ماه مه‌ی 1982 نیروهای زمینی ایران تحت

فرماندهی سرهنگ صیاد شیرازی یک رشته عملیات بسیار موفقیت‌آمیز علیه پایگاه‌ها و نیروهای حزب دمکرات کردستان ایران به انجام رساندند، بخت‌های حزب دمکرات کردستان ایران شکل دیگری به خود گرفتند. استراتژی سرهنگ شیرازی ساده، اما مؤثر بود. او نیروهای قاسملو را گول می‌زد تا به صورت دسته‌های پراکنده درآیند سپس نیروهای پراکنده را محاصره می‌کرد و چنان بر آنان می‌تاخت که دیگر هیچ‌گاه مجال حمله پیدا نمی‌کردند. آرزوهای قاسملو برای ایجاد منطقه‌ی آزاد شده، رخ باختند. قاسملو به قصد احیای بخت‌های بر باد رفته‌اش، با بنی‌صدر رئیس جمهور سابق ایران تماس گرفت و او را دعوت کرد تا در تأسیس یک حکومت ائتلافی و برکناری روحانیون حاکم در تهران به او بپیوندد. قاسملو به بنی‌صدر اطمینان داد که هدف جنبش او خودمختاری برای کردستان و دموکراسی برای ایران خواهد بود. بنی‌صدر دعوت او را قبول نکرد چون می‌ترسید که قاسملو اهداف تجزیه طلبانه را دنبال کند.

جمهوری اسلامی بعد از به کنترل درآوردن شورش کردها و بیرون راندن نیروهای عراقی از کردستان ایران سعی کرد تا خود کردها را بکار گیرد. ایرانیان در بکارگیری نیروهای کرد در طول جنگ ایران-عراق بسیار موفق‌تر از عراق عمل کردند. در سال 1983 جمهوری اسلامی نه تنها حمایت پارت دمکرات مسعود و ادريس بارزانی را کسب کرده بود، بلکه در جلب حمایت حزب مارکسیست-لینینی PUK به رهبری جلال طالبانی در راه تشکیل یک جبهه‌ی متحد کرد علیه رژیم عراق موفق شده بود. جای تعجب داشت که طالبانی در سال 1987 از درخواست تهران برای سقوط رژیم بعث در بغداد و جایگزینی آن با یک حکومت جمهوری اسلامی پیروی کرد.

بنابر گزارشات، هنگامی که رژیم عراق از تجسم قدرت بالقوه و ویرانگر جبهه‌ی ایرانی-کردی در شمال به هراس افتاد، سعی کرد تا مذاکراتی محرمانه با کردها انجام دهد. در همان حال که صدام حسین تلاش می‌کرد تا با گروه‌های کرد به یک توافق موقت دست یابد، عراق از سوی ترکیه تحت فشار زیادی قرار گرفت تا در طول مناطق مرکزی با ترکیه، راه بر فعالان کرد ببندد. ترکیه ادعا می‌کرد که مناطق مرزی تحت کنترل پارت دمکرات به رهبری مسعود و ادريس بارزانی، به عنوان منطقه‌ی عملیاتی برای حملات جنگجویان کرد مخالف ترکیه مورد استفاده قرار گرفته است. بنابراین حکومت ترکیه، کردهای عراق را به اختشاشات عمده‌ای که در سراسر جنوب شرقی ترکیه درمی‌گرفت، متهم کرد. بنابر گزارشات در فاصله‌ی بین 1981 تا 1982

هشتاد هزار کرد در ترکیه دستگیر شده بودند و در سال 1983 بیش از 2000 نفر به تعداد بازداشت شدگان اضافه شد. چون نفت عراق از طریق لوله‌ای از مناطق نفت‌خیز کرکوک به ساحل مدینه‌ترانه ترکیه وصل می‌شد، حکومت بعثی چندان توان رویارویی نداشت و نمی‌خواست رگ حیاتی خود را به مخاطره بیندازد. نهایتاً عراقی‌ها تسلیم فشار ترکیه شدند و در آوریل 1983 قراردادی مبنی بر اقدامات امنیتی دو طرفه امضاء کردند که به ارتش ترکیه اجازه می‌داد تا در تعقیب‌های شدید چریک‌های کرد وارد خاک عراق شود. در ماه مه 1983 چریک‌های کرد که از پایگاه‌های خود در عراق به عملیات پرداخته بودند، وارد خاک ترکیه شدند و چندین ترک را به هلاکت رساندند. ترک‌ها هم بنابر قرارداد تعقیب شدید آوریل، هزاران نفر از ارتشیان خود را با مأموریت جست‌وجو و تخریب، وارد کردستان عراق کردند که منجر به دستگیری صدها پیشمرگه و رهبران کرد شد بسیاری از این کردهای دستگیر شده را تحویل مقامات بغداد دادند و آن‌ها در آنجا یا اعدام شدند و یا به زندان‌های طولانی مدت محکوم شدند. در تابستان 1983 قوای ترکیه و عراق، نبردی علیه کردها آغاز کردند. کردها و مخصوصاً پارت دمکرات بارزانیان نیازمند اتحاد با ایران بودند تا بتوانند با این تهدید جدید مقابله کنند.

ایران در جولای 1983 تهاجم جدیدی با رمز والفجر 2 علیه عراق به مرحله‌ی اجرا گذاشت. این اولین دفعه بود که در طول جنگ ایران-عراق جنگجویان کرد عراقی و ارتش ایران با همدیگر به همکاری پرداخته بودند در نتیجه‌ی عملیات والفجر 2 پارت دمکرات بارزانی‌ها در همکاری با نیروهای ایرانی، منطقه‌ی حاج عمران را باز پس گرفتند. بازپس گرفتن حاج عمران و حومه‌ی آن حائز اهمیت استراتژیک و روانی بود. حاج عمران منطقه‌ای بود که حزب دمکرات قاسملو پایگاه عملیاتی بزرگی در آن مستقر کرده بود و راه تدارکاتی نیروهای عراقی به حزب دمکرات کردستان ایران و همین‌طور نیروهای خودی به حساب می‌آمد. در ضمن این منطقه قبل از قرارداد الجزایر، مقر کوهستانی ملامصطفی بارزانی به شمار می‌رفت. گرفتن حاج عمران مهر تأیید مجدد و تلخی بر موجودیت پسران بارزانی و خانواده‌ای بود که دهه‌ها بر ضد حکومت مرکزی عراق جنگیده بودند. نیروهای ایرانی در طول تابستان مداوم بر عراقی‌ها در طول مناطق مرزی کردستان پیش‌دستی و حمله کردند. در 16 سپتامبر یک دسته از نظامیان ایران با همکاری پیشمرگان پارت دمکرات کردستان که حکومت ایران آنها را به عنوان گروه جنگجویان مسلمان عراقی معرض کرد، به عمق خاک کردستان عراق رخنه کردند و مقادیر زیادی

تجهیزات و تسلیحات را به تصرف خود درآوردند که بعدها آن‌ها را در اختیار کرده‌های مخالف عراق گذاشتند. سه روز بعد، عراق با بمباران شهرهای بانه و مریوان در کردستان ایران به تلافی خسارات پرداخت. در 19 اکتبر سال 1983 ایران عملیات والفجر 4 را در سراسر جبهه‌ی شمالی علیه اهداف عراق به اجرا درآورد. هدف اصلی والفجر 4، عبارت بود از عقب‌نشینی بیشتر ارتش عراق تا شهرهای ایرانی مریوان و بانه از تیر رس بمباران عراق در امان باشند و به کنترل درآوردن بلندی‌های استراتژیکی در دره‌ی پنجوین را تحت کنترل بگیرند و بازماندگان حزب دمکرات کردستان ایران را از مقرهایشان بیرون برانند. گروه‌های شرکت کننده در والفجر 4، نه تنها پیشمرگان پارت دمکرات، که افراد شیعه مذهب از جنوب و گروه‌های دیگر مخالف صدام حسین را نیز دربر می‌گرفت. پیروزی والفجر 4 نه تنها برای رژیم عراق بلکه برای جلال طالبانی که حزبش PUK از رقیب خود پارت دمکرات کردستان، جا مانده بود مایه‌ی نگرانی و ناراحتی بود.

صدام حسین و جلال طالبانی به منظور تغییر اقبال‌شان در نوامبر 1983 پای میز مذاکره نشستند. اتحادیه‌ی میهنی کردستان در اوایل دسامبر ظاهراً با حکومت بعثی به تفاهم رسیده بود و آتش‌بس هم اعلام شد. سود و فایده آتش‌بس در این بود که عراقی‌ها می‌توانستند توجه خود را به درگیری اعضای حزب دمکرات کردستان ایران در شمال متمرکز کنند و اتحادیه‌ی میهنی در جنگ علیه مخالفانش می‌توانست از حمایت عراق برخوردار باشد. بخشی از توافقنامه در مورد حل مسئله کرد، این بود که طالبانی خواستار گسترش منطقه‌ی خودمختاری کرد شده بود که بخش‌های از کرکوک را دربر می‌گرفت و هم‌چنین اختصاص بیست الی سی درصد از درآمدهای نفتی کرکوک برای توسعه‌ی اقتصادی کردستان، توقف سیاست تعریب و اخراج کردها، شکل‌گیری نیروی دفاعی 40 هزار نفری کرد و آزادی تمام زندانیان سیاسی و نظامی از سوی طرفین در این قرارداد قید شده بود. ظاهراً بغداد به بیشتر این درخواست‌ها تن داده بود. حتی راجع به موضوع مشکل‌آفرین موقعیت کرکوک به توافقی رسیدند که بر اساس آن شورای متشکل از ترکمن-کرد-عرب بر شهر کرکوک و مناطق نفت‌خیز نظارت کنند و بقیه‌ی مناطق استان کرکوک به صورت بخشی از منطقه‌ی خودمختار کرد در آیند. قرارداد عراق با اتحادیه‌ی میهنی هرگز آشکارا فاش نشد چون در آن صورت موانع بسیاری بر سر اجرای آن بروز می‌کردند.

عراق 24 کرد را در مارس 1984 دستگیر کرد و آنان را به گریز و فرار از خدمت متهم ساخت. سپس علی‌رغم پا درمیانی اتحادیه‌ی میهنی آنها را اعدام کرد. در همان زمان نیروهای حکومتی با دانشجویان کرد در دانشگاه اربیل درگیر شدند و سربازان عراقی تعدادی نامعلومی از دانشجویان را به قتل رساندند. در همین اوان، وقتی ارتش طرفدار حکومت برادر و دو دختر برادر طالبانی را کشتند، رابطه‌ی میان صدام حسین و طالبانی به هم خورد. مطلب مهم‌تر اینکه لغو قرارداد بین اتحادیه‌ی میهنی و حکومت عراق به فشار ترکیه نسبت داده شد. ترکیه بر صدام حسین فشار آورد تا هیچ گونه امتیاز مهمی به کردها اعطا نکند. در نیمه‌ی اکتبر 1984 یک هیأت ترک به سرپرستی وزیر امور خارجه واحد هیلف اوغلو از عراق دیدار کرد. هیلف اوغلو به عراق هشدار داد که اگر بغداد امتیاز مهمی را به کردها اعطاء کند، ترکیه خط لوله‌ی حیاتی نفت کرکوک را قطع خواهد کرد و از لحاظ اقتصادی عراق را فلج خواهد کرد. بدیهی است که ترکیه در مورد گسترش آثار این امتیاز بر کردهای ناآرام سرزمین خود نگران بود. طالبانی در 18 اکتبر به مذاکره‌ی خود با حکمرانان عراق پایان داد و اوقات خوش سیاسی در میان دو طرف به طرز غیر منتظره‌ای به پایان رسد. در همان ماه قرارداد امنیتی دیگری بین ترکیه و عراق امضاء شد که به هر طرف اجازه می‌داد به بیش از منطقه‌ی «تعقیب شدید» مذکور در قرارداد قبلی رخنه کنند. حال هر دو کشور در تعقیب پیشمرگان کرد می‌توانستند به اراضی یکدیگر رخنه کنند. و به مدت سه روز در آنجا ماندگار شوند تا مأموریت‌شان را به انجام برسانند. در فاصله‌ی بین اواخر سال 1984 و اوایل 1986 جنگ ایران و عراق وارد مرحله‌ای نسبتاً آرامی شد تا طرفین فقط منطقه‌ی عملیاتی محدودی را هدف قرار می‌دادند. با وجود آن، حمایت ایرانیان از پارت دمکرات کردستان در این مدت به این حزب فرصت داد تا بر شدت حملاتش به پایگاه‌های اتحادیه‌ی میهنی و عراق بیفزاید. در 8 سپتامبر 1985، ایران و متحدین کردش علیه نیروهای عراق دست زدند و بیش از 240 کیلومتر مربع از اراضی کردستان را متصرف شدند. اگرچه این منطقه‌ی جدید که در غرب شهر ایرانی پیرانشهر قرارداشت برای حملات جنگی اهمیت زیادی نداشت اما آشکارا نشان می‌داد که ایران «اکنون با هدایت خود شرایط نبرد را برای کردها آماده کرده و می‌تواند از متحدانش در جهت کسب اراضی محدودی از خاک عراق استفاده کند».

وقتی شدت حملات کردها بر صدام افزایش پیدا کرد، ترکیه بر شدت حملات خود به داخل خاک عراق افزود. در ضمن ترکیه هشدار داد که اگر تهران کمک رسانی به گروه‌های کرد

مخالف عراق را ادامه دهد، ترکیه رابطه‌ی تجاری با ایران را قطع خواهد کرد. بعد از برقراری رابطه‌ی مجدد بین حزب طالبانی و ایران، وحشت ترکیه از تجزیه‌ی عراق به مرحله‌ی جدیدی رسید. حتی مطبوعات ترکی زبان جناح راست پیش‌بینی کرده بودند که ایران قصد تسخیر کرکوک و مناطق نفت‌خیز آن را دارد، بعضی از ترک‌ها اعلام کردند که ایالات متحده، ترکیه را ترغیب کرده تا قبل از تجزیه‌ی عراق، کرکوک را به محاصره‌ی خود درآورد تا بدین وسیله از پیروزی قطعی ایران در جنگ با عراق جلوگیری به عمل آورند. غیر از پیش‌بینی‌ها، حکومت ترکیه سعی کرد تا به ایران هشدار دهد که حمایتش از گروه‌های کرد نتایج معکوس در پی خواهد داشت.

واحد هلف اغلو وزیر خارجه‌ی ترکیه، در ملاقات با یک هیأت بلند پایه‌ی وزارت خارجه‌ی ایران در اکتبر 1986 بر مسئله‌ی کرد تأکید کرد. او به هیأت ایرانی گفت که ترکیه دوست دارد در جنگ میان ایران و عراق بی طرف باشد. واحد هلف اغلو در همان زمان اعلام کرد که کشورش می‌خواهد لوله‌ی نفتی کرکوک-اسکندرون از حملات مستقیم ایرانیان یا کردهای حامی ایران، درامان باشد. گرچه وزارت خارجه‌ی ایران بر اهمیت لوله‌ی نفتی برای اقتصاد ترکیه را تأکید کرد، درعین حال افزود که ما در جنگ با عراق هستیم و نمی‌توانیم تضمینی به هیچ کشوری بدهیم. گرچه ایران در طول جنگ با عراق لوله‌ی نفتی را مورد حمله قرار نداده، این موضوع به عنوان یک مسئله‌ی مناقشه‌انگیز میان تهران و آنکارا برجای ماند.

نیروی هوایی ترکیه در اواخر 1986 به بهانه‌ی ویران کردن اردوگاه‌های PKK، عده‌ای از روستاهای کردنشین را در شمال عراق بمباران کرد. حکومت ایران به جهت بمباران کردهای عراقی به حکمرانان ترکیه سخت اعتراض کرد. این بمباران‌ها برای ایران به خصوص از این جهت ناراحت کننده بودند که حکومت ایران آماده شده بود تا با همکاری کردهای عراق حمله‌ی دیگری را از طریق حاج عمران علیه نیروهای شمالی دشمن به مرحله‌ی اجرا درآورد. در پاسخ به افزایش تنش‌ها بین ایران و ترکیه بر سر مسئله‌ی کرد و کاهش هراس از جاه‌طلبی‌های ایرانیان در عراق، جمهوری اسلامی در دسامبر 1986 کنفرانسی در تهران به نام کنفرانس همدردی با مردم عراق برپا کرد در این کنفرانس نمایندگان از اعضای مخالف صدام حسین که کردها را هم در برمی‌گرفت، گردهم آمدند. در حالی که علی خامنه‌ای رئیس‌جمهور ایران تعهد کشور ایران را نسبت به تمامیت ارضی عراق مورد تأکید قرار داد، اظهار داشت که ایران به کشورهای

دیگر اجازه نخواهد داد تا در مورد عراق دخالت کنند. بر همین مبنا، نخست وزیر حسین موسوی به کشورهای دیگر هشدار داد که از تضعیف عراق برای زنده کردن ادعاهای ارضی دیرینه، علیه آن کشور سوءاستفاده نکنند. گرچه در این هشدارها نامی از ترکیه برده نشد اما معلوم بود که فرمانروایان ایرانی، سیاستمداران ترک و ادعاهای دیرینه‌ی آنان راجع به کرکوک و موصل را خاطر نشان می‌کردند.

ایران در اوایل 1987 یک حمله‌ی دو جانبه را علیه کشور عراق تدارک دید. در نهم ژانویه حمله‌ی گسترده‌ای را با نام رمز کربلای 5 به جانب شهر بصره در جنوب عراق طراحی کرد، و چند روز بعد در عملیات کربلای 6 در شمال عراق دست به حمله زد. این دو عملیات به این منظور طراحی شده بودند که عراق را همزمان در دو جبهه به دفاع وادارد با وجود این به نظر می‌رسید که عملیات کربلای 6، تاکتیکی انحرافی برای یورش اصلی عملیات کربلای 5 بوده است. نیروهای ایرانی در عملیات کربلای 6 در پی رخنه به درون خطوط دفاعی عراق نبودند. آن‌ها فقط تپه‌های مشرف بر مواضع عراقی‌ها را محاصره می‌کردند و پیش از عقب‌نشینی به متحدان کرد خود وامی‌گذاشتند تا آن‌ها را تصرف کنند.

در 12 فوریه‌ی 1987، ایران یک تهاجم دو روزه‌ای در نزدیکی حاج عمران ترتیب داد و اعلام داشت که هدف آن پیشروی به سوی اربیل است. شکل و مدت کوتاه این حمله نشان می‌داد که این حرکت از سوی ایران برای انحراف و غافل‌گیری بوده است. اما مدت کوتاهی بعد از آن، ایران تهاجم بزرگی در شمال به نام کربلای 7 صورت داد. این حمله که در چهارم مارس 1987 شروع شد در نزدیکی ارتفاعات گردمند در جوار حاج عمران و در شرق شهر کردنشین روانداز(عراق)، انجام گرفت. در عملیات کربلای 7 واحدهای ارتش منظم ایران و سپاه پاسداران و همچنین ترکیبی از نیروهای کرد متشکل از اتحادیه‌ی میهنی و پارت دمکرات کردستان شرکت داشتند. در مدت 24 ساعت بعد از شروع کربلای 7 واحدهای متشکل از نیروهای ایرانی - کردی ارتفاعات گردمند را متصرف کردند و مواضع دیگری را در ارتفاعات شهر کردنشین (عراق) به نام شوما مصطفی به چنگ آوردند. با وجود این پیروزی‌ها، نیروهای عراقی در شهرهای بزرگ شمالی مانند کرکوک در معرض هیچ گونه تهاجمی قرار نداشتند و از شاهراه‌ها و لوله‌های نفتی آنها در شمال در برابر حملات ایران و کردها به شدت دفاع می‌شد. علاوه بر آن، با همکاری و همبستگی قابل ملاحظه‌ی حکومت عراق و همچنین همکاری ترک‌ها و عراقی‌ها، فعالیت کردها

در مناطق عمده‌ی کردنشین خنثی شده بود. باوجود این، مقامات ایرانی در ماه مه‌ی اعلام داشتند که کردهای مخالف عراق عملیات تخریبی موفق‌آمیزی علیه پایگاه‌های نظامی و اقتصادی در عمق خاک کردستان عراق انجام داده‌اند و تهاجمات مشترک ایرانیان و کردها علیه نیروهای عراقی در تضعیف روحیه‌ی نیروهای صدام حسین در کردستان نقش مؤثری داشته‌اند. پیروزی آشکار عملیات مشترک کردها و ایرانیان، صدام حسین را مجبور کرد تا دستور تخریب صدها روستای کردنشین مخالف را صادر کند. تخریب این روستاها در طول سال 1988-1989 حتی بعد از برقراری یک آتش‌بس در بین جنگ ایران و عراق ادامه داشت. کردهای عراقی اعلام کرده بودند که بیشتر این تخریب‌ها از راه ترکیبات شیمیایی و تکنیک‌های ارباب و تهدید صورت گرفته است. در جولای 1987 عراقی‌ها بیش از 35 هزار ارتش ضد شورش را برای آرام کردن روستاهای کردنشین اعزام کردند و همین امر سبب شده بود تا تعداد پیشمرگان کرد به رقمی در حدود 12 هزار جنگجو افزایش یابد. همین امر نشانه‌ی جدی بود تا عراق تهدید کردها را در شمال مورد ملاحظه قرار دهد. هنگام تداوم درگیری در جبهه‌ی شمال، نیروهای عراقی بر سرعت عمل خود در خالی کردن روستاهای کردنشین افزودند و بمباران روستاها را شدیدتر از قبل پی‌گرفتند. این سیاست‌ها به زیان اهداف عراق در آرام کردن کردستان انجامید. چون آنان با عمل خود در برابر هر کرد کشته یا زندانی شده، دست کم دو نفر چریک جدید برای خود تراشیدند. برای نخستین بار پارت دمکرات کردستان و گروه‌های مشابه، کنترل حومه‌ی شهرها را مورد تهدید قرار دادند و به پیشرفت‌های آهسته‌ی ایران در منطقه‌ی شمالی معنای استراتژیک بخشیدند.

تهاجم جدید نیروهای ایرانی-کردی در مارس 1988 در جبهه‌ی شمال آغاز شد. در همین زمان ایالات متحده با پرچم‌دار کردن تانک‌های نفتی کویتی و مخالف با جمهوری اسلامی در خلیج، قویاً به سوی عراقی‌ها متمایل شد. به‌علاوه، غرب و متحدین عربی‌ش در خلیج به این نتیجه رسیدند که پیروزی ایران به هر قیمت ممکن نباید حاصل گردد و به همین منظور کمک‌های مالی، سیاسی و نظامی به رژیم صدام حسین را افزایش دادند. صدام حسین با جلب حمایت مستقیم و غیر مستقیم آمریکا موفق شد جنگ را به صورت مسئله‌ی جهانی در آورد و از این طریق ادامه‌ی جنگ را برای ایران و متحدین کردش پرهزینه‌تر از قبل کند.

گرچه حمایت آمریکا از صدام حسین در جبهه‌ی جنوبی نتایج مثبتی به بار آورد و به عراقی‌ها قدرت داد تا به تدریج مناطق جنگی از دست داده را در باتلاق‌های جنوبی و مناطق مجاور بازپس گیرند، اما نیروهای صدام حسین نتوانستند هیچ‌گونه پیروزی چشم‌گیری در جبهه‌ی شمالی به دست آورند. اشتباهات تاکتیکی نیروهای صدام حسین در مناطق کردنشین مانع از کاربرد برتری‌های تسلیحاتی و انسانی در مقابل نیروهای ایرانی-کردی شدند. مطابق گزارش-های آنتونی کرسمن و ابراهام واگنر: «نیروهای عراقی از بیشتر ارتفاعات و کوهستان‌های منطقه عقب‌نشینی کردند اما در مقابل به منظور دفاع از شهرهای مرزی، قوای خود را در مناطق پست جلو کشیدند. با دست کشیدن از مناطق سخت و صعب‌العبور کوهستانی، این امکان برای نیروهای عراقی فراهم آمد تا دشمن را دور زده و از اطراف به آنها حمله‌ور شود و در این میان چندین شهر هم بودند که فقط با استقرار در ارتفاعات دوربر قابل حفاظت و دفاع بودند... نیروهای عراقی مشکل دیگری هم داشتند از جمله مقابله با رخنه کردها به پشت خطوط ارتباطی‌شان. بر اساس برخی گزارشات، ایران حتی موفق شد نیروهای خود را با قایق‌های تندرو از برخی نقاط آب‌خیز عبور دهد و جابجا کند». در نتیجه‌ی اشتباهات تاکتیکی در شمال، بیش از 4 هزار سرباز از لشکر چهل و سوم عراق کشته شدند و این کشور مقادیر فراوانی تسلیحات سبک، مهمات، توپ، تجهیزات زرهی و تانک را از دست داد. اما ایران نتوانست از پیروزی‌های جبهه‌ی شمال(کردی) در جهت توفیق در جبهه‌ی جنوب که میدان اصلی نبرد ایران با عراق بود، بهره‌برداری کند. ایران با بکارگیری نیروهای کارآموده‌اش در شمال، نتوانست در حمایت از جبهه‌ی جنوب در برابر ضد حملات فزاینده‌ی عراقی‌ها، نیروهای لازم را جمع‌آوری کند. ناگهان در ژوئن 1988 بخت و اقبال ایرانیان در جبهه‌ی جنوب به سرعت از دست رفت و نیروهای ایرانی از اراضی تصرف کرده‌ی عراق، عقب نشستند. گزارشات رسانه‌های ایرانی این شکست‌ها را تاکتیک‌های میدان جنگ توصیف کردند اما برای اغلب مردم و رهبر کشور روشن بود که ایران نمی‌تواند بر نیروهای برتر نظامی عراق و متحدین آمریکایی و عربی آن پیروز شود. عراقی‌ها برای خراب کردن اوضاع فرمانداران ایرانی استفاده‌ی گسترده از مواد شیمیایی برای اهداف مورد نظر خود در ایران را در دستور کار خود قرار داده بودند. در همین زمان ایران قطعنامه‌ی 598 شورای امنیت سازمان ملل را در هیجدهم جولای 1988 پذیرفت، که در نتیجه‌ی آن آتش‌بس میان دو طرف متخاصم اعلام شد.

مدت کوتاهی بعد از پذیرش قطعنامه‌ی سازمان ملل از سوی ایران، بغداد عملیات گسترده‌ای را در تمام نقاط کردستان عراق از سرگرفت. ابتدا 15 هزار نیروی نظامی برای این منظور جمع-آوری شدند اما در نیمه‌ی آگوست 1988 تعداد آنها به 60 هزار نفر رسید. صدام حسین چند روز پس از اعلام آتش‌بس، در بیستم اوت دستور عملیات پاکسازی روستاهای کردنشین را که در طول جنگ علیه حکومتش به مخالفت برخاسته بودند، صادر کرد. ارتش عراق تمامی راه‌های خروجی اصلی روستاهای کردنشین به خارج و به همدیگر را به اشغال خود در آورد و نیروهای هوایی عراق در 25 آگوست با استفاده از سلاح‌های مرسوم و شیمیایی، روستاهای کردنشین را بمباران کردند.

شدت این حملات به قدری بود که در فاصله‌ی 25 آگوست تا اول سپتامبر پیش از 50 هزار پناهنده کرد از روستاهای خود در عراق به ترکیه گریختند. گروهی از کارکنان بهداشت و درمان از سوی پزشکان حقوق بشر مستقر در ماساچوست به کردستان ترکیه اعزام شدند تا وضعیت پناهندگان کرد عراقی را بررسی کنند و استفاده از گازهای سمی و شیمیایی علیه آنها را مورد تفحص قرار دهند. در فوریه‌ی 1989 نتایج کلی زیر در گزارش آنها منتشر شد:

1_ هواپیماهایی عراقی در 25 آگوست 1988 روستاهای کردنشین را در شمال عراق با بمب-های حامل گازهای سمی کشنده مورد حمله قرار دادند. این نتیجه بر پایه‌ی پاسخ تعداد زیادی از شاهدان به پرسشنامه‌های رسمی و یافته‌های معاینات پزشکی بر روی افراد مختلف در اردگاه-های پناهندگان در جنوب شرقی ترکیه به هنگام مأموریت به دست آمده است.

2- بمب‌های حامل گازهای سمی، انسان‌ها و حیوانات مجاور را به هلاکت رسانده‌اند و منجر به عواقب شدید روحی-روانی در میان بازماندگان شده است. پناهندگان مکرراً گزارش داده‌اند که حملات را جت‌های پایین‌رو در سپیده دم 25 آگوست انجام داده‌اند. پس از بمباران ابرهای زرد رنگی در اطراف ناحیه‌ی انفجارها تشکیل شده‌اند. از گزارشات چنین بر می‌آید که هیچ جنبنده‌ای تا فاصله‌ی 50 متری زنده نمانده است.

3- حتی با آن که بازماندگان در اردوگاه‌های جدا از هم ساکن بودند و امکان هیچ گونه ارتباطی با همدیگر نداشتند، اطلاعات یکسان و مشابهی در باره حملات 25 آگوست به دست دادند. تحلیل‌های آماری پاسخ به پرسشنامه‌ها نشان دادند که پناهندگان ساکن یک روستای مشترک

در باره زمان حمله، شرایط جوی، تعداد جت‌های حمله‌کننده و عده‌ی مجروحین در روستا خود، متقابلاً پاسخ‌های صحیح داده بودند.

4- یافته‌های پزشکی بر روی بازماندگان، آثار گاز سمی بر روی بدن آنها نشان داده‌اند. ما مرد میان سالی را که در معرض گاز سمی قرار گرفته بود، معاینه کردیم او چندین زخم شدید بر اثر سوختگی شیمیایی بر پشت و طرفین بدنش داشت که به واسطه‌ی گازهای سمی تاول‌زا مانند خردل ایجاد شده بودند... هم‌چنین دو کودک نیز در شمار مصدومان شیمیایی بودند که نوع آسیب آنها با یکدیگر تفاوت داشت. بیش از 12 پناهنده دیگر نیز جراحات پوستی را به ما نشان دادند که تقریباً بهبود یافته بودند. نوع گسترش سوختگی صورت، دست‌ها و گردن و جاهای دیگر پوست مجروحان با گفته‌های آنان درباره‌ی نحوه‌ی قرار گرفتن در معرض مواد شیمیایی تاول‌زا تطابق داشت.

5- گزارش شاهدان عینی، نوع نمونه‌های گزارش شده و مدارک پزشکی بدست آمده از سایرین نشانگر استفاده از گازهای سمی مهلک دربردارنده‌ی سولفور خردل (که البته تنها به همین حدود نمی‌شود) بوده‌اند... نوع جراحت و فاصله‌ی زمانی بروز علائم با مشاهدات به عمل آمده از سوی گروه‌های ناظر سازمان ملل بر روی قربانیان (ایرانی) سلاح‌های شیمیایی عراق در سال‌های 1984 تا 1988 تطابق دارد. البته گزارش شاهدان عینی در مورد مرگ افراد، دقایقی بعد از مسموم شدن را نمی‌توان تنها به استفاده از گازهای خردل منحصر کرد. مدارک موجود بیش از همه بر استفاده از حداقل یک ماده دیگر در کنار سولفور خردل حکایت می‌کنند. این نتایج را منابع مستقل حقوق بشر و روزنامه‌نگاران بازدید کننده از مناطق کردنشین که با قربانیان حملات عراق به گفتگو نشستند، مورد تأیید قرار دادند.

حملات گاز سمی در آگوست 1988، اولین بار نبودند که حکومت بعثی علیه مخالفانش تسلیحات شیمیایی را به کار گرفته بود. بغداد در طول جنگ ایران و عراق به کرات از سلاح‌های شیمیایی علیه پایگاه‌ها و اهداف ایرانی استفاده کرده بود و بعداً به استفاده از سلاح‌های شیمیایی علیه ایران اقرار کرد. ناظران خاورمیانه سازمان حقوق بشر به نقل از یک کارشناس احتمال داد که عراق ممکن است در جریان شورش ملامصطفی در سال 1974-1975 به استفاده از گازهای سمی علیه کردها دست زده باشد. اما اولین حمله شیمیایی بزرگ عراق علیه غیر نظامیان کرد که توجه جهانیان را به خود جلب کرد در مارس 1988 اتفاق افتاد. نیروهای

عراقی در 16 و 17 مارس با به‌کارگیری ترکیبات گاز خردل و دیگر مواد شیمیایی ممنوع شده در سطح بین‌المللی، شهر کربلا در عراق را مورد حمله قرار دادند و پنج هزار نفر از ساکنان آن را کشتند. استفاده‌ی پی‌درپی رژیم بعثی از مواد شیمیایی نه تنها سرپیچی آشکار از پیمان سال 1925 ژنو بود که استفاده از گازهای سمی را در جنگ ممنوع کرده بود، بلکه یک جنایت جنگی علیه غیرنظامیان بی‌دفاع‌گرد بود. حجم این کشتارها به قدری بود که عراق در ابتدا کشتار دسته‌جمعی کردها را انکار کرد.

در طول جنگ ایران با عراق، شهر حلبچه مرکز جنبش‌های کرد علیه صدام حسین و صحنه‌ی چندین پیروزی ایرانی-کردی بر نیروهای عراقی بود. بنابراین مردم حلبچه ظاهراً به‌عنوان هم‌زمان ایرانی مدنظر قرار گرفته بودند. عراق علاوه بر استفاده از گاز سمی علیه نیروهای ایرانی-کردی، ظاهراً تصمیم گرفته بود تا گاز سمی را همچون سلاحی کشنده علیه کردها نیز به کار گیرد تا آنها را مجبور کند از مبارزه با نیروهای بعثی در شمال دست بردارند. وقتی اخبار کشتار دسته‌جمعی غیرنظامیان در حلبچه به سراسر دنیا رسید بعضی از گزارشات حاکی از آن بودند که مردم غیرنظامی در یک نبرد سنگین میان نیروهای ایرانی با عراق گیر افتاده و قربانی گازهای سمی دو طرف شده‌اند. در میان کشورهای مختلف، ایالات متحده شاید به خاطر ابهامات موجود در باره‌ی این حادثه از محکومیت عراق خودداری ورزید. اما گزارشات بازماندگان این حمله، حاکی از آن بود که جنگ حلبچه به پیروزی نیروهای ایرانی و متحدین کردش انجامیده بود و به هنگام بمباران شیمیایی شهر، یکسره در کف اختیار نیروهای مخالف صدام حسین قرار گرفته بود.

گرچه جامعه‌ی بین‌المللی در مورد کشتار دسته‌جمعی حلبچه به نحو شگفت‌انگیزی ساکت ماند، ایران شدیداً به سازمان ملل معترض شد و از دبیرکل آن سازمان خواست تا یک تیم بررسی را به منطقه اعزام کند. تیم بررسی سازمان ملل به رهبری مائوئیل دومینگوز از ایران و عراق دیدار کرد و بازماندگان حملات مواد شیمیایی را مورد معاینه قرار داد. بیمارانی که در ایران تحت معاینه و نظارت دکتر دومینگوز قرار گرفتند، بیشتر غیر نظامی بودند که نام آنها در فهرست افراد شیمیایی شده در تاریخ 16 و 17 مارس در شهر حلبچه آمده بود. در حالی که عراقی‌ها نتوانستند هیچ مدرک یا مجروح شیمیایی شده را در اثبات اتهام خود به ایران مبنی بر طرح حمله با گازهای شیمیایی به حلبچه از سوی ایران در اواسط ماه مارس ارائه دهند. استفاده عراق از

سلاح‌های شیمیایی علیه جمعیت کرد سیلی از پناهنگان کرد به دنبال آورد. تا اکتبر 1988 شصت هزار کرد به ترکیه گریخته بودند.

از این تعداد پناهنده، هفده هزار نفر خواستار انتقال به ایران شدند چون در آنجا می‌توانستند به پارت دمکرات کردستان مسعود بارزانی بپیوندند. بعضی از رهبران کرد از ایالات متحده انتظار داشتند تا به طرفداری از کردها وارد عمل شود. جلال طالبانی دبیرکل اتحادیه‌ی میهنی در ژوئن 1988 به واشنگتن رفت و مذاکراتی با مقامات نه‌چندان عالی رتبه وزارت کشور انجام داد. در اعتراض به این عمل، عراق برنامه‌ی دیدار بین شولتز، وزیر کشور و طارق عزیز همتای او را لغو کرد. بغداد لغو دیدار شولتز و عزیز را صرفاً یک وقفه‌ی جزئی در روابط آمریکا-عراق ارزیابی کرد. چون در آن زمان آمریکا تلاش می‌کرد تا روابطش را با بغداد تقویت کند و کاربرد سلاح‌های شیمیایی علیه صدام حسین در شورش کرد را کم اهمیت جلوه دهد. اما در نوامبر 1988 زمانی که حکومت عراق به هادوود رنکین، رئیس‌بخش سیاسی سفارت آمریکا در بغداد دستور ترک کشور را داد، روابط بغداد با ایالات متحده با وقفه‌ی دیگری مواجه شد. حکمرانان بعضی اظهار داشتند که رنکین سفر غیر مجازی را به منطقه‌ی کردنشین در شمال انجام داده است. حکومت عراق در مورد هرگونه ارتباط خارجی با کردها بیم‌ناک و نگران بود.

در طول تابستان 1988 قانون‌گذاران آمریکایی به لحاظ آن که افزایش مدارک موجود دال بر کاربرد گازهای سمی علیه کردها، رژیم بعثی را در موضع تدافعی قرار داده بود، آثاری حاکی از نارضایتی از روابط آمریکا با عراق از خود بروز دادند. در ماه سپتامبر وقتی مجلس سنای آمریکا به تلافی بکارگیری سلاح‌های شیمیایی از سوی عراق، رأی به تحریم اقتصادی این کشور داد، حکمرانان بعثی به خاطر آنچه که آنها آن را مداخله ناروا در امور داخلی عراق بر پایه‌ی شایعات پوچ و مدارک بی‌اساس می‌دانستند، شدیداً علیه ایالات متحده اعتراض کردند. کویت به عنوان متحد نزدیک صدام حسین در آن زمان، با محکوم کردن رسانه‌های خارجی و جعل خواندن حمله با مواد شیمیایی به کردها، به دفاع از عراق بر آمد تا رابطه‌ی دوستانه و رو به گسترش ایالات متحده و این کشور عربی حوزه‌ی خلیج از حالت عادی خارج نشود. بر اساس منابع عراقی ده هزار عراقی، در حالی که رأی مجلس سنای آمریکا را محکوم می‌کردند در برابر سفارت آمریکا در بغداد به راهپیمایی پرداختند. صدام حسین بیانیه‌ای صادر کرد و اظهار داشت که هدف

اصلی از رأی تحریم اقتصادی بر ضد عراق، منحرف کردن توجه جهانیان از قیام مردم فلسطین در مناطق اشغالی اسرائیل بوده است.

مجلس سنای آمریکا در اکتبر 1988 با رأی به تحریم اقتصادی و نظامی عراق موضع خشن‌تر و شدیدتری در قبال عراق اتخاذ کرد. طرح مجلس سنا خواستار ممنوعیت انتقال محموله‌های تسلیحاتی، تجهیزات حمایت نظامی و تکنولوژی‌های نظامی به عراق شده بود. و همچنین خواستار آن شده بود که آمریکا واگذاری وام به بغداد از سوی آژانس‌های وام دهنده‌ی بین‌المللی را وتو کند. در صورتی که حکومت عراق به حملات شیمیایی خود علیه مناطق کردنشین پایان نمی‌داد، این لایحه خواستار قطع روابط سیاسی با عراق شده بود. در اواخر سال 1988 به نظر می‌رسید که روابط آمریکا-عراق به لحاظ کاربرد سلاح‌های شیمیایی عراق به نقطه‌ی شکست رسیده است. اما در ماه نوامبر، ریگان به منظور کم کردن تنش موجود در روابط آمریکا با عراق پا پیش گذاشت و با تصویب بیش از یک میلیارد دلار به بغداد تحت عنوان وام‌های اعتباری برای خرید کالاهای کشاورزی از ایالات متحده موافقت کرد.

در طول نیمه‌ی دوم سال 1988 عراق همواره بر تغییر حکم محکومیت بین‌المللی در مورد بکارگیری گازهای شیمیایی علیه کردها تأکید می‌کرد و در همان حال برنامه‌ی عفو عمومی وسیعی را برای کردها به امید مراجعت پناهندگان از اردوگاه‌های ترکیه و ایران اعلام کرد. رژیم بعثی همچنان بکارگیری سلاح شیمیایی علیه کردها را انکار می‌کرد. ترکیه نیز به حمایت از عدم استفاده‌ی عراق از سلاح‌های شیمیایی بیانیه‌های صادر کرد. موضوعی که آنکارا را بیش از هر چیز به خود مشغول کرده بود، بازگشت پناهندگان کرد عراقی به وطن خود بود و جز آن طلب دیگری نداشت. ترکیه علاوه بر آن نمی‌خواست قراردادهای تجارتی سودمند خود را با عراق به مخاطره اندازد و همچنین میل نداشت در بازپس‌گیری دو میلیارد دلار بدهی بغداد به آنکارا به بخششی تن در دهد. بنابراین، به نظر می‌رسید که تأیید انکارهای عراق از سوی ترکیه بیشتر به واسطه‌ی ملاحظات تجارتی بود. همچنین آشکار بود که حکومت ترکیه در منحرف کردن تیم‌های سازمان ملل برای دسترسی به اردوگاه‌های پناهندگان در جنوب شرقی ترکیه جهت مصاحبه با قربانیان حملات گازهای سمی به یک توافق ضمنی با صدام حسین رسیده بود. در اوایل سپتامبر 1988 نمایندگان رسمی کمیساریای عالی سازمان ملل در امور پناهندگان و کمیته‌ی بین‌المللی هلال احمر، از پناهندگان کرد عراقی در پناهگاه‌هایشان در آذربایجان غربی

در ایران بازدید کردند. آنان اظهار داشتند که علی‌رغم گزارش‌های پناهندگان در مورد بکارگیری سلاح‌های شیمیایی از سوی عراق، اعضای این تیم مدرکی دل بر این موضوع مشاهده نکرده‌اند. در همان زمان دو نفر از اعضای تیم از اردوگاه‌های پناهندگان کرد در جنوب شرقی ترکیه بازدید کردند. این گروه اعلام کردند که مقامات بهداشت و درمان ترکیه گزارشی در اختیار آنها قرار نداده‌اند و هیچ مدرکی هم در دسترس آنها گذاشته نشده تا با آن ادعاهای پناهندگان راجع به استفاده‌ی عراق از سلاح‌های شیمیایی علیه کردها را به اثبات برسانند. با استناد به همین گزارشات، وزیر خارجه‌ی ترکیه در 14 سپتامبر اظهار داشت که ترکیه به مأموران سازمان ملل اجازه نخواهد داد تا به منظور تعیین استفاده‌ی عراق از سلاح‌های شیمیایی علیه کردها وارد خاک ترکیه شود.

با این همه، گزارشات بسیاری از شاهدان عینی و تحقیقات سازمان‌های مستقل حقوق بشر و تیم‌های پزشکی پیش از آن، شواهدی دال بر استفاده‌ی عراق از سلاح‌های شیمیایی را ارائه داده بودند. عفو بین‌الملل در سپتامبر 1988 در درخواست شدیدالحنی به شورای امنیت سازمان ملل «ادامه‌ی حملات پی‌درپی عراق علیه روستائیان کرد با استفاده از نیروی فشار از جمله سلاح‌های شیمیایی را محکوم کرد... کشتارهای دسته جمعی بخشی از سیاست عامدانه و سنجیده‌ی حکومت عراق برای از میان بردن عده‌ی زیادی از کردها است». مدتی بعد عفو بین‌الملل گزارش مفصلی راجع به کشتار کودکان منتشر کرد و تعدادی از حوادث مربوط به کشتار عامرانه-ی کودکان در حملات عراقی‌ها به شهرها و روستاهای کردنشین را مستدل کرد.

حکومت بعثی بدون توجه به عدم تأیید سیاست‌هایش در قبال کردها، یک رشته عملیات گسترده و همگانی برای بازگشت پناهندگان کرد به عراق را به راه انداخت. صدام حسین در اوایل سپتامبر 1988 یک عفو عمومی برای کردها صادر کرد و در اواخر همان ماه حکمرانان عراقی مدعی شدند که بیش از شصت هزار عراقی به خانه‌هایشان برگشته‌اند و حکومت عراق تدارکات لازم را برای آنها فراهم آورده است ماه بعد حکومت با سروصدای تبلیغاتی بیشتری اعلام داشت که شهر جدید حلبچه زیر نظر سلیمانیه ساخته خواهد شد و حکومت در حد توان برای مردم شهر ویران شده‌ی حلبچه زمین تهیه خواهد کرد.

برخلاف تخمین‌های خوش بینانه‌ی حکومت عراق، پناهندگان کردی که به عراق مراجعت کردند، چندان زیاد نشدند. بنابراین صدام حسین در دوم مارس 1989 یک عفو عمومی را برای

تمامی کردها با استثنای جنبش مقاومت کردها و عوامل ایرانی صادر کرد. کردها مهلت داشتند تا اواخر آوریل از سومین عفو سود برده یا حق مراجعت را از دست دهند. اما فرمان عفو آوریل با طرح یک برنامه‌ی کوچ اجباری روستانشینان کرد در طول مرزهای ایران و ترکیه به منظور ایجاد یک سپر مرزی به طول سی کیلومتر، به تدریج کم‌رنگ شد. این برنامه را با توجیه افزایش امنیت ملی عراق لازم اعلام کرده بودند. تشکیل سپر مرزی و نقل و انتقال جمعیت، پناهندگان کرد عراقی را متقاعد کرد از ایران و ترکیه باز نگردند. بنابراین صدام حسین در مارس 1990 فرمان عفو سومی را صادر کرد. این دفعه فرمان عفو همه‌ی کردها حتی رهبران گروه‌های چریکی مخالف و حمایت‌شده‌ی ایرانی را هم دربر می‌گرفت. کردها هنوز برای پذیرش فرمان رسمی صدام اضطراب و دلهره داشتند.

انتخابات پارلمان سپتامبر 1989 در منطقه‌ی خودمختار کردنشین از سوی مقامات بعث به عنوان طلوع عصر جدیدی در روابط عراقی‌ها و کردها اعلام شد و حکومت از مردم کرد درخواست کرد که با تمام قوا در آن شرکت کنند. بعداً حکومت اعلام داشت که انتخابات نشانه‌ی پیروزی سیاست‌های آن در قبال کردها بوده است همچنین اعلام داشت که تقریباً صددرصد جمعیت سه استان کردنشین سلیمانیه، اربیل و دهوک در انتخابات شرکت کرده‌اند. این انتخابات به پیروزی سی کرسی برای حزب بعث در شورای قانون گذاری پنجاه نفره برای منطقه‌ی خودمختار شد. بقیه‌ی کرسی‌ها به پیروزی کاندیداهای مستقل یا اعضای احزاب کرد طرفدار حکومت انجامید. حزب اتحادیه‌ی میهنی طالبانی و پارت دمکرات بارزانی هیچ یک در این انتخابات شرکت نداشتند.

شاید هیچ عامل بیرونی در تقویت اعتماد بنفس صدام حسین در برخورد با مسائل داخلی و مشکل کرد از گسترش روابط سیاسی با ایالات متحده در دهه‌ی 1980 مهم‌تر نبوده است. بی-شک توجه‌ی حکومت ریگان در جلوگیری از صدور حکومت اسلامی ایران، خود یک اصل انعطاف پذیر در گسترش «تنظیم افکار» در واشنگتن بود. تنظیم افکار نامی بود که خطامشی سازان ایالات متحده به رابطه‌ی بین آمریکا و عراق داده بودند. آغاز چنین به اصطلاح اوقات خوشی بین واشنگتن و بغداد به اواخر سال 1981 و اوایل 1982 بر می‌گشت در آن هنگام که ارتش متهاجم صدام حسین را نیروهای ایرانی تا دل خاک عراق دنبال کردند. به محض اینکه

موقعیت نظامی صدام حسین رو به وخامت نهاد به سوی ایالات متحده روی آورد و خواستار گسترش روابط و جلب حمایت آمریکا در جنگ علیه جمهوری اسلامی بود. آمریکا که هنوز از فقدان ایران احساس حقارت و ناخوشنودی می‌کرد و از یادآوری بحران گروگیری سال‌های 1979-1980 به هراس می‌افتاد، مشتاق بود به عراق کمک کند. اقدام حکومت ریگان در شیطان صفت خواندن، ایران بود و تصویری که از آن بدست می‌داد سرزمین بیهوده و عنان‌گسیخته‌ای از افراد متعصب و قربانیان آنها بود و کشوری که یک فرد خودسر آن را اداره می‌کرد، مردی که پیروان تحت فرمان او نظم می‌یافتند؛ و همین موجب رابطه‌ی دوستانه و نو پا با حکومت بعثی در عراق را توجیه می‌کرد. حکومت ریگان ظاهراً از خطرات غیر منتظره و بالقوه‌ی تشکیل یک اتحاد ضد ایرانی با بغداد مطلع بود. طبق نظر جفری کمپ، کارشناس عالی در امور خاورمیانه در شورای امنیت ملی پرزیدنت ریگان: «بحث بر روی پیروزی عراق در جنگ نبود ما نمی‌خواستیم آن‌ها شکست بخورند. ما واقعا رک‌وراست نبودیم. ما می‌دانستیم که صدام یک حرامزاده است اما او حرامزاده‌ی ما بود».

آنگاه که در مارس 1982 وزیر خارجه‌ی آمریکا، کشور عراق را از لیست کشورهای حمایت‌کننده‌ی تروریسم بین‌المللی خارج کرد، اولین نشانه‌های واقعی تمایل واشنگتن به بغداد ظاهر شدند. همان‌طور که نوئل کوخ، مأمور عالی مسائل ضد تروریستی وزارت دفاع ابراز کرد، ایالات متحده هنوز عراق را به عنوان یک حامی اصلی تروریسم در نظر می‌گرفت. اما حکومت ریگان برای پیروزی در جنگ ایران-عراق می‌خواست به صدام حسین کمک کند. بنابراین بیرون آوردن عراق از فهرست کشورهای حامی تروریسم در چهارچوب سیاست‌های ریگان در مورد کشورهای حوزه‌ی خلیج اجرا شده بود. این حرکت به ایالات متحده اختیار داد تا دو بیلیون دلار در قبال اعتباراتی به عراق وام بدهد که 300 میلیون دلار آن جهت خرید گندم و برنج از آمریکا بود و به موجب آن فشارهای اقتصادی شدیدی را که رژیم عراق متحمل شده بود، سبک‌تر کند. باوجود بالا رفتن حس اعتماد و علاقه‌ی میان واشنگتن و بغداد، هنوز طرفین نتوانسته بودند روابط سیاسی خود را که بعد از جنگ اعراب با اسرائیل در ژوئن 1967 خدشه‌دار شده بود، مجدداً برقرار سازند.

روابط سیاسی بین ایالات متحده و عراق در نوامبر 1984 مجدداً برقرار شد. طارق عزیز وزیر خارجه‌ی عراق، برقراری روابط سیاسی عراق-آمریکا را به مثابه‌ی بازتابی از افزایش اهمیت

عراق در جهان و بلوغ سیاسی این کشور توصیف کرد. در همان حال که روابط عراق با آمریکا قوت می‌گرفت، حکومت ریگان اقداماتی را آغاز کرد که بعدها به امور ضد ایران مشهور شدند. در ایالات متحده فروش پنهانی تسلیحات به ایران از سوی دولت ریگان، به مثابه‌ی اقدامات عبث و آشفته تعبیر شد حال آنکه ممکن است به منظور بهره‌برداری از نفوذ ژئوپولیتیکی در ایران از طریق ایجاد رابطه با دسته‌های میان‌رو در جمهوری اسلامی یا تأثیر گذاری بر ایران برای آزادی گروگان‌های آمریکایی که احتمال می‌رفت توسط گروه‌های طرفدار ایران در لبنان گرفتار شده بود باشند، صورت گرفته باشد. گرچه ممکن است این عوامل بر سیاست گشایش استراتژیکی ایالات متحده در ایران درمیانه‌ی دهه‌ی 1980 مؤثر بوده باشند، اما عوامل مهم دیگری وجود دارند که به همان اندازه در فروش تسلیحات به جمهوری اسلامی از سوی حکومت ریگان نقش داشته‌اند.

در طول تابستان 1985 تحلیل‌گران شورای امنیت ملی ریگان و سازمان سیا گزارشی مبنی بر سقوط قریب‌الوقوع آیت‌الله‌خمينی و حکومت ایران فراهم آوردند. گراهم فولر، تحلیل‌گر سازمان سیا در امور ایران پیش‌بینی کرد که پس از سقوط حکومت ایران جنگ سختی برای کسب قدرت در میان نیروهای مختلف درگیرد. شورای امنیت ملی بر اساس اطلاعات جاسوسی پیش-بینی کرد که در صورت تجزیه‌ی ایران، مصالح طولانی مدت آمریکا در منطقه به خطر خواهد افتاد. در حقیقت گرچه تحلیل‌های موجود در این گزارشات ناقص و نادرست بودند، اما در تصمیم حکومت ریگان برای فروش تسلیحات به جمهوری اسلامی نقش داشتند.

تفسیر دیگر برای فروش تسلیحات آمریکا به ایران بر این تئوری استوار بود که هدف اصلی نفوذ ژئوپولیتیکی حکومت ریگان به درون جمهوری اسلامی زمینه‌چینی برای کودتایی بود که قدرت را به دست گروه یا کسانی می‌داد که خصومت کمتری با آمریکا یا اسرائیل داشتند. امید می‌رفت که این تسلیحات امکانات را برای رهبران کودتا فراهم آورند. همچنین فروش تسلیحات بدین منظور صورت می‌گرفت که با مشغول کردن عراق به جنگ با ایران و در نتیجه تضعیف جبهه‌ی شرقی جهان عرب در مقابل اسرائیل در راستای اهداف ژئوپولیتیکی اسرائیل عمل کند. چنان‌که بعداً آشکار شد اسرائیل نقش فعالی در واگذاری محموله‌های تسلیحاتی به ایران و توسعه‌ی سیاست‌های آمریکا درمورد ایران ایفاء کرد. صرف‌نظر از قضایای مربوط به امور ضد ایرانی،

افشاگری معاملات مخفیانه‌ی حکومت ریگان با جمهوری اسلامی سبب بروز یک گردباد سیاسی شد که پیامد آن چرخش عمده‌ی دیگر به طرف عراق بود.

حکومت ریگان با درپیش گرفتن حالت انفعالی‌تری نسبت به عراق و فشار و خفقان او علیه کردها، خود را از موضوعات مربوط به امور ضد ایران نیز دور نگه داشت. علاوه بر گزارشات تهیه شده از سازمان حقوق بشر درباره‌ی ویران کردن روستاهای کردنشین توسط عراق، ایالات متحده گزارشات دسته اولی از گروه‌های جست‌وجو و تفحص خود در دست داشت که اظهارات سازمان‌های مستقل، علیه رژیم بعثی را تأیید می‌کردند. منجمله پیترو گالبرایت از گروه کارشناسان کمیته‌ی روابط خارجی سنا که در سال 1987 از کردستان عراق دیدن کرد، گزارش مفصلی آماده کرد که تخریب روستاهای کردنشین را اثبات می‌کرد. بر اساس اظهارات گالبرایت «در آن منطقه نوعی سکوت و خاموشی هراسناک حاکم شده بود. محدوده‌ای که زمانی سرشار از زندگی بود و جمعیتی بالغ بر دو میلیون نفر با روستاهای که در نقاط مختلف آن دیده می‌شدند به ناگهان خلوت و خالی شده بود. روستاهای مردم کرد که تقریباً از همان آغاز در آن منطقه وجود داشتند یکسره از میان رفته بودند و ساکنان آنها به اردوگاه‌های متمرکزی که عجولانه در اطراف چند شهر بزرگ ساخته شده بودند، منتقل گشته بودند». اگرچه مجلس سنای آمریکا به ویژه پس از عالم‌گیر شدن گزارشات مربوط به استفاده‌ی عراق از سلاح‌های شیمیایی علیه کردها، راه‌های برای تنبیه عراق به تصویب رساند، اما نه پرزیدنت ریگان و نه پرزیدنت بوش هیچ یک اقدامات جدی در این زمینه انجام ندادند. فقط بعد از تهاجم عراق به کویت در دوم آگوست 1990 بود که حکومت بوش در سیاست دوستانه‌ی خود با صدام حسین تغییری به وجود آورد. البته این تنها حکمرانان قدرت در واشنگتن نبودند که در برابر بی‌رحمی‌های دولت عراق سکوت اختیار کردند. همان‌طور که کریستوفر هیچنس به تلخی اظهار می‌کند: «چه تعداد فروشنده‌ی سلاح و کارچاق‌کن سیاسی به کار گرفته شدند و چند جلسه در طول سال‌های دهه-ی هشتاد در پشت میزهای شام، نظار حمدون سفیر عراق در آمریکا در شهر واشنگتن برگزار شد؟ و شما فکر می‌کنید که چند بار از حمدون حتی به ظریف‌ترین شکل، در باره‌ی ادامه‌ی کشتار کردها و خلع سلاح زنان و کودکان بی‌سلاح توسط حکومت عراق سوال شد؟». حتی بعضی از روشنفکران مصلحت‌اندیش که محبوس تحریکات ضد ایرانی خود شده بودند، حکومت را تشویق کردند تا سیاست طرفداری از حکومت بعثی را دنبال کند. مجدداً اظهارات کریستوفر

هیچ‌کس در این مورد شایان توجه است: «جالب است اگر به بعضی از هواخواهان سابق صدام حسین نظری بیفکنیم. اجازه دهید مقاله‌ی 27 آوریل 1987 نشریه‌ی «نیو ریپابلیک» برای شما معرفی کنم. در این مقاله به نوشته‌ی برمی خوریم که عنوان بحث‌برانگیز «بازگشت به عراق» را در خود دارد و دانیل پایپس و لوری میلروی آن را نوشته‌اند این دو مفسر مشهور با طرح موضوع اجتناب‌ناپذیر «وقت چرخش سیاسی آمریکا فرا رسیده است». بحران‌های اخیر «هجوم عراق به کویت» را سه سال قبل پیش‌بینی کردند. متأسفانه نام دشمن را به غلط به آنها دادند. هم‌چنین سه تحلیلگر در دانشکده‌ی جنگی ارتش آمریکا، گزارشی را به حمایت از صدام حسین تهیه کردند و درست قبل از هجوم عراق به کویت منتشر ساختند که صدام حسین مدعی بود او از پشتیبانی زیادی در میان مردم برخوردار است. این گزارش افزوده بود «امروز در عراق به رژیم برمی‌خوریم که درست احکام خود را قانونی می‌داند و ارتشی متکی به نفس و حامی سیاست‌های رژیم دارد و بالاتر از همه تمامی مخالفین عراق از میان رفته‌اند. جنبش کرد نابود شده است ... عراق امروز همان عراق دوران اولیه‌ی جنگ سال 1980 (بین عراق-ایران) نیست. ما باید با تمام قوای خود به ستایش از فضای این تغییرات بپردازیم». در این گزارش راجع به استفاده از سلاح‌های شیمیایی توسط عراق آمده بود که هیچ مدرک مهمی دال بر بهره‌گیری بغداد از گازهای سمی علیه جمعیت کرد وجود ندارد و با این ادعا سعی می‌کرد تا حکومت بعثی را تبرئه کند. نویسندگان گزارش پنتاگون، برای توجیه استفاده‌ی مکرر صدام حسین از سلاح‌های شیمیایی اظهار کردند:

«اگر هم عراق صاحب مواد شیمیایی باشد حکومت بغداد توجیه امنیتی را به میان می‌کشد و اعلام می‌داشت که سلاح‌های شیمیایی پاسخی به شرارت‌های ایران است. این تسلیحات شیمیایی هراس و وحشت را در دل ایرانیان متعصب به وجود آورده و همچنین در خنثی کردن موج حملات سپاه آنان مؤثر واقع شده‌اند. به همین دلیل، اگر آن را به این صورت در نظر آوریم گازهای سمی شیمیایی مهم‌ترین عوامل بازدارنده برای عراقی‌ها بوده‌اند» به عقیده‌ی این تحلیل‌گران اگر صدام حسین بدون احساس ترس و خطری به استفاده از تسلیحات شیمیایی متصل شده بود، جای هیچ تعجب و حیرتی نداشت.

تجاوز به کویت، جنگ خلیج و شورش کرد

چندین هفته بعد از اتهامات زنده‌ی صدام حسین علیه حاکمان کویت بخاطر تولید زیاد از حد نفت که منجر به کاهش قیمت‌ها و در نتیجه‌ی آن تضعیف عراق می‌شد در موقعی که عراق بعد از هشت سال جنگ با کشور همسایه‌اش ایران، به درآمدهای بیشتر نفت برای تأمین پروژه‌های بازسازی نیاز داشت، نیروهای عراقی در دوم آگوست 1990 کویت را مورد تهاجم قرار دادند. بعد از اشغال کویت، صدام حسین ادعای دیرینه‌ی عراق در مورد کویت را مجدداً مطرح کرد و اعلام داشت که کویت استان نوزدهم عراق است. بوش رئیس‌جمهور آمریکا دستور اعزام تعداد زیادی از نیروهای هوایی، دریایی و زمینی آمریکا را تحت عنوان عملیات سپر صحرائی در درون و اطراف عربستان سعودی صادر کرد. زمانی که عملیات سپر صحرائی با شروع جنگ متحدین علیه عراق در ژانویه‌ی 1991 به عملیات طوفان صحرائی تغییر نام داد ایالات متحده بیش از 500,000 نیروی ارتشی را در شبه جزیره‌ی عربستان وارد میدان کرده بود.

با استقرار بیشترین نیروی دریایی آمریکا بعد از دوره‌ی جنگ ویتنام، بوش چهار هدف را دنبال کرد؛ (1): خروج بی قید و شرط نیروهای عراقی از کویت (2): حفاظت از جان شهروندان آمریکایی موجود در کویت (3): دفاع از عربستان سعودی و تعهد به امنیت و ثبات خلیج و (4): برگرداندن خانواده‌ی الصبا به عنوان حکمرانان قانونی کویت به این کشور. شاید پنجمین هدف ناگفته در مقابله با تجاوز عراق علیه کویت، سرنگونی صدام حسین بود. متأسفانه در هیچ یک از برنامه‌های آمریکا ذکری از کمک به نیروها و مجامع دمکراتیک مردمی یا حمایت از کشمکش‌های مردم خاورمیانه برای خودگردانی در میان نبود. ایالات متحده‌ی که به خوبی از موج گزارشات ناخوشایند حقوق بشر و ماهیت غیر دمکراتیک عربستان سعودی و کویت آگاه بود، شاید در این مورد نیازی به دخالت نمی‌دید و فکر می‌کرد که باید سکوت اختیار کند.

رژیم عراق که در طول دهه‌ی 1980 مورد توجه و حمایت ایالات متحده قرار گرفته بود، یک-شبه به صورت پدیده‌ی شیطنانی با جاه‌طلبی‌های زورمندانه بی‌حد و حصر معرفی شد. گزارش‌های مبنی بر استفاده‌ی عراق از سلاح‌های شیمیایی عراق علیه کردها و ایرانیان که قبلاً تکذیب شده بودند، در رسانه‌های الکترونیکی و نشریات آمریکا به اطلاع عموم رسید. گویی که آن‌ها افشاگری‌های افسانه‌ای بودند. حکومت بوش، «دیکتاتور عراق را به عنوان هیتلر دیگری معرفی کرد و او را به مثابه‌ی یک تهدید مافوق طبیعی جهانی به تصویر کشاند. عراق به خاطر رهبر

کنونی منزوی شده، لفظاً نابود شده است». گروهی از تحلیل‌گران به طور دسته‌جمعی عراق را محکوم کردند. عده‌ای از مدرسین، روزنامه‌نویسان و سیاستمداران که در دهه‌ی 1980 به طرق مختلف از صدام حسین حمایت کرده بودند، به گروه مخالف صدام پیوستند.

در صبح همان روز تهاجم عراق به کویت، جلال طالبانی در خانه‌ی خود در دمشق از طریق یک دوست متوجه‌ی جدیدترین اقدام صدام حسین شد. این رهبر کرد عراقی مرتباً خوشحالی خود را از شنیدن این خبر اعلام کرد و فکر کرد که صدام حسین مرتب یک اشتباه تاریخی شده است و پیش‌بینی کرد که این حرکت به سقوط صدام حسین منجر خواهد شد. در بیست آگوست 1990 طالبانی دومین سفرش را به ایالات متحده در عرض دو سال به انجام رساند و امیدوار بود که در جلب حمایت آمریکا از اتحادیه‌ی میهنی موفق شود. براساس گزارشی، طالبانی با مقامات زیردست وزارت خارجه‌ی آمریکا دیدار کرد و به منظور کاهش فشار بر نیروهای آمریکایی مستقر در عربستان سعودی، پیشنهاد استقرار 30 هزار نیروی ارتشی را در شمال عراق در عرض چند هفته مطرح کرد. همچنین طالبانی پیشنهاد داد تا حملات چریکی در تمام شهرهای عراق صورت گیرد و در تلاش برای کمک به ایالات متحده، صدام را ترور کنند. سیاستمداران آمریکا موافق پیشنهاد طالبانی نبودند چون از آنجا که دشمن دائمی در این دنیا وجود ندارد ممکن بود منجر به آن شود که مساعدت‌های طالبانی برای تهدید عراق، در عوض به انجام معامله‌ی آنها با صدام حسین بینجامد. در زمانی که طالبانی در ایالات متحده مرتباً با سناتور کلابورن پل، رئیس روابط خارجی مجلس سنا و سناتور جان کری، رئیس کمیته‌ی فرعی مربوط به تروریسم ملاقات می‌کرد، نه هیچ یک از سناتوران مجلس سنا دخالت آمریکا را در شورش مسلحانه‌ی کرد علیه صدام حسین مورد تأیید قرار دادند و نه برای کمک‌های مالی به جنبش‌های مخالف عراقی قولی دادند.

با شروع حملات متحدین علیه عراق، کردها ترسیدند که قربانی جنگی شوند که موافق آن نیستند. مخصوصاً کردها نگران نتایج بمباران‌های بودند که آمریکا از پایگاه انجریلیک در ترکیه علیه پایگاه‌های مناطق کردنشین شمال و غرب عراق انجام می‌داد. علاوه بر آن از عکس‌العمل عراق در مقابل ترکیه که منجر به حملات متقابل ترکیه می‌شد، بیم‌ناک بودند. همانطور که یک حقوقدان حقوق بشر کرد اعلام کرد: «ما جنگ را بدبختی و مصیبت می‌دانیم ... اگر ترکیه علیه عراق به جنگ برخیزد، در حقیقت کردها مورد صدمه و آسیب قرار می‌گیرند». مسعود

بارزانی با مردود کردن فشارهای خارجی به منظور ایجاد جبهه‌ی دومی در مقابل نیروهای صدام، کوشید تا مناطق کردنشین عراق را از منطقه جنگی خارج سازد. نگرانی اصلی بارزانی این بود که چنان‌که جبهه‌ی دومی به وجود آید، ممکن است صدام حسین با بکارگیری تسلیحات شیمیایی علیه روستاهای کردنشین عکس‌العمل نشان دهد، همانطور که در سال 1988 این کار را انجام داده بود.

گرچه مسعود بارزانی در ایجاد یک جبهه‌ی دوم علیه صدام حسین دودل و متردد بود، اما بعد از شکست نظامی توسط نیروهای تحت رهبری آمریکا در جبهه‌ی جنوب، کردهای عراق در مارس 1991 سر به شورش برداشتند. یک ایستگاه رادیویی سازمان سیا به نام صدای عراق آزاد، که از جده در عربستان سعودی برنامه پخش می‌کرد برای چندین هفته به تشویق شورش کرد پرداخت و کردها را قانع کرد که در صورت شورش علیه حکومت عراق، از کمک‌های حملات خارجی برخوردار خواهند شد. در ابتدا کردها کنترل چندین شهر را به دست گرفتند، اما بعد با حملات نیروهای هوایی عراق از هوا و زمین به عقب رانده شدند. در نتیجه یکبار دیگر روستاهای کردنشین ویران شدند و بار دیگر مهاجرت پناهندگان کرد از سر گرفته شد. زمانی که کردها دریافتند که بی دفاع هستند نزدیک به 500,000 تن از آنان به ترکیه و یک و نیم میلیون نفر به ایران گریختند. با این همه شمار صدمات کردها در مقایسه با خرابی‌های جنوب شیعه نشین، که هدف بمباران‌های متحدین قرار گرفته بود، کمتر بودند. بار دیگر ترس از انتقام عامل اصلی فرار کردها در مارس و آوریل 1991 شده بود. علی حسن المجید عمو زاده صدام حسین که رهبری عملیات حمله با مواد شیمیایی و گازهای سمی بر علیه کردها را در سال 1988 برعهده داشت، پس از آغاز شورش کرد به سمت وزیر کشور منصوب شد. براساس گزارش‌های شاهدین عینی، وزیر جدید کشور به کرکوک سفر کرد و عده‌ای زیادی از جوانان را جمع‌آوری کرد و به آنان هشدار داد که در صورت پایان ندادن به شورش خود، بایستی منتظر عواقب وحشتناکی باشند. بر اساس گزارش‌های شاهدان عینی کرد، از اوایل مارس به هنگام شروع قیام، مردم در گروه‌های بسیار بزرگ از کرکوک و دیگر شهرهای کردنشین گریخته بودند. در سلیمانیه قبل از ورود عراقی‌ها و بمباران شهر، اغلب مردم در سوم آوریل گریخته بودند. گزارش‌های ناظران بین‌المللی حاکی از آن بود که مردم ترسیده بودند که مبادا آنچه در کرکوک

رخ داده است در سیامانیه هم به وقوع پیوندد و قبل از آن که ارتش عراق بر سر آنان وارد شود، از شهر گریخته بودند.

علاوه بر رعب و وحشت مردم غیر نظامی، عکس‌العمل و خشونت صدام حسین در برابر قیام کردها شکاف‌های عمیقی در میان مخالفین به‌وجود آورد. هنگامی که برخی از گروه‌های مخالف کرد، کردهای مستخدم دولت را در پالایشگاه‌های نفتی یا ادارات دولتی مورد تهدید قرار دادند، وضعیت حتی بدتر از قبل شد. در هر صورت عملکرد مؤثر نیروهای عراقی در شکست قیام کرد و وضعیت دشوار پناهندگان، دو گروه عمده‌ی اتحادیه‌ی میهنی و پارت دمکرات کردستان، در جبهه‌ی کردستان عراق وادار کرد تا با رژیم عراقی از در صلح و سازش برآیند.

بیشتر کردها تصور می‌کردند که با شکست صدام حسین، زمان مناسبی برای عقد قراردادی که تحقق حق خودمختاری در چارچوب کشور عراق فدرالی بیش از پیش ممکن می‌ساخت، فرا رسیده است. اما کردها همچنان در تردید بودند که اگر شخص یا گروه دیگری در بغداد قدرت را به دست بگیرد هیچ تضمینی وجود نخواهد داشت که آنان هم سیاستی همانند صدام حسین در قبال کردها در پیش نگیرند. بعضی از رهبران کرد هم فکر می‌کردند که بدون راه حلی صلح-آمیز، مشکل پناهندگان هیچ‌گاه حل نخواهد شد و به همین دلیل زمینه برای نفوذ قدرت‌های خارجی و بهره‌برداری از موقعیت کردها و همین‌طور رشد هر نوع تمایلات منفی در میان اجتماع پناهندگان به وجود خواهد آمد. محرک دیگر برای ایجاد رابطه‌ی حسنه کردها با عراقی‌ها بهای سنگینی بود که سربازان کرد در ارتش عراق در طول جنگ خلیج پرداخته بودند. بر اساس آمار دویست هزار کرد از اعضای ارتش اشغال‌گر عراقی در کویت بودند. گرچه آمار تلفات در دست نیست. این فرض محال نیست که آنان در میان چندین هزار سرباز عراقی کشته شده در بمباران‌های متوالی و سرسام‌آور پایگاه‌های عراقی در طول جنگ قرار داشتند.

بسیاری گزارش دادند که فراریان ارتش عراق که همراه با سلاح به ایران گریختند، سربازان کرد بودند. شیخ صعود الصبا، سفیر کویت در ایالات متحده شدیداً سربازان کرد را به دلیل انجام رفتار بی‌رحمانه با کوییتی‌ها محکوم کرد. الصبا سفیر کویت در مصاحبه‌ای با روزنامه‌ی یو اس ای تودی، مدعی شد که هشتاد درصد از سربازان اشغال‌گر عراقی «که کویت را مورد تاخت و تاز قرار دادند، کرد بوده‌اند ... من به شخصه مانند شما با کردها همدردی نمی‌کنم ... آنها از دیگر عراقی‌ها وحشی‌تر و ستم‌گرتر هستند... کردهایی بودند که هر چیزی را سرقت می‌کردند و

هرچه جلوی دستشان می آمد، به تاراج می بردند». شگفت آن که چنین نیت‌های با برنامه آمار جمعیتی حکومت عراق تطابق نداشت و به هنگام مجازات مردم کرد از آنها استفاده می شد. به گفته‌ی سمیر الخلیل: «این برنامه‌ی رسمی شده بود و در داخل عراق تحت نظم و قانون علیه کردها به کار گرفته می‌شد». طبق این برنامه در صورت سرپیچی یک یا چند نفر از اعضای جامعه، کل آن خانواده یا جامعه را مقصر قلمداد می کردند.

اولین دوره از مذاکرات کردها-عراقی‌ها میان حکمرانان بعثی و یک دسته از مذاکره‌کنندگان کرد از جمله نمایندگان جبهه‌ی کردستان عراق، به رهبری جلال طالبانی در آوریل 1991 در بغداد انجام شد. اعضای دیگر گروه کرد عبارت بودند از رسول مامند دبیرکل حزب سوسیالیست کردستان، سامی عبدالرحمان دبیرکل حزب مردم کردستان و نیچیروان بارزانی برادر زاده مسعود بارزانی به نمایندگی از پارت دمکرات کردستان، شرکت نمایندگان گروه‌های مختلف کرد در قالب یک گروه مذاکره‌کننده برای آن بود که نشان دهند همه‌ی کردها از یک جبهه‌ی متحد هستند.

طالبانی مراقب آن بود که توقعات زیادی به وجود نیاید. او بیشتر بر مذاکره با عراقی‌ها تاکید داشت تا امضای یک موافقتنامه‌ی نهایی با حکومت. باوجود این به رسمیت شناختن خودمختاری از سوی بغداد را حالت جدیدی از واقع‌گرایی در حکومت عراق توصیف کرد. با ادامه‌ی مذاکرات طالبانی اعلام کرد که او «هیچ‌گاه چنین نگرش مثبتی را مشاهده نکرده است. ما نمی‌توانیم نیروهای بعثی را شکست دهیم و آنها نمی‌توانند ما را نابود کنند. بنابراین، هر دو در انتظار راه حل دیگری هستیم که همان راه مسالمت‌آمیز است». طالبانی و هم‌قطارانش در پاسخ به انتقادهایی از طرف مخالف جنوبی (شیعیان) نسبت به عملکرد گروهش در قبال صدام حسین اعلام داشت که هرکس برای جلوگیری و ممانعت از بروز یک تراژدی هولناک، همان کار ما را انجام می‌داد ما نمی‌توانیم شاهد ارمنستان دیگر و کردستانی خالی از سکنه باشیم. والا من هرگز با مذاکرات موافقت نمی‌کردم. اما ما نمی‌توانیم فقط به عنوان یک حزب سیاسی عمل کنیم ما سه میلیون پناهنده داریم که باید در فکر آنها باشیم. باید آنها را به خانه‌هایشان برگردانیم و به بازسازی بپردازیم ... ما هیچ‌کس نداریم که کمکمان کند ... اگر دیگران ما را حمایت می‌کردند، می‌توانستیم مدت‌ها بجنگیم اما تا وقتی که کردها سر خانه و زندگیشان برنگردند هیچ‌کاری نمی‌توانیم انجام دهیم».

علی‌رغم شروع مذاکرات، بسیاری از کردها امید اندکی به موافقت داشتند و کماکان در سنگر مخالفت با رژیم باقی ماندند. به عقیده‌ی برخی از ناظران، مذاکره با صدام حسین اعتراف به شکست جنگجویان کرد در برپایی یک جنگ پایدار، همگانی و تمام عیار علیه رژیم بود. حتی هنگامی که کردها شهر را اشغال می‌کردند نمی‌توانستند آن را اداره کنند یا نظم را در آن برقرار سازند. به گفته‌ی یک پیرمرد کرد «هیچ شکل مشخصی از همکاری میان گروه‌ها وجود نداشت، آنها نمی‌توانستند که چطور تانک‌ها، هواپیماها و هلوکوپترهای به چنگ آمده از عراقی‌ها را بکار گیرند». همین احساس وقتی که طالبانی از عدم اتحاد و همبستگی کردها اظهار تأثر کرد، به چشم می‌خورد. تیم مذاکره‌کننده‌ی کرد به رهبری طالبانی هیچ نوع توافقنامه‌ای با حکومت عراق امضا نکرد. اما مرحله‌ی دیگری از گفت‌وگوهای کردی-عراقی در ژوئن 1991 آغاز شد. این بار مذاکرات به رهبری مسعود بارزانی از پارت دمکرات کردستان انجام گرفت. گفت‌وگوهای آنها با صدام حسین وقتی که پارت دمکرات اعلام کرد که در آستانه‌ی امضای توافقنامه راجع خودمختاری کرد است، نوعی خوش‌بینی برای صلح به وجود آورد. موقعیت کرکوک بسیاری از مذاکرات قبلی را از مسیر خود خارج ساخته بود و به صورت موضوع حل نشده برجای مانده بود و سبب شده بود تا مخالفت‌های با این توافق صورت گیرد. در همان زمان، ایران شکل‌گیری جنبش اسلامی کرد را اعلام کرد تا با اعطای هرگونه امتیاز به رژیم عراق از در مخالفت درآمده باشد. رهبری این جنبش جدید برعهده‌ی احمد بارزانی بود تمامی اعضای آن کسانی بودند که زیر بار سازش با رژیم بعثی نرفته بودند.

دلیل دیگر مخالفت این گروه بخاطر ماده‌ای در توافقنامه بود که کردها را وا می‌داشت در جنگ علیه شیعیان عراق در جنوب به نیروهای صدام حسین بپیوندند. در ضمن ایران با تحریک کردها در حمله به نیروهای مخالف خود در عراق یعنی مجاهدین خلق، در داخل خاک آن کشور، قصد داشت تا از همکاری نزدیک رژیم عراق و مبارزان مجاهدین به نفع خود بهره‌گیری کند. شاهدان عینی گزارش دادند که تبلیغات عمومی راجع به شرکت مجاهدین در ارتش عراق علیه شورش کرد به این هدف به ایران کمک کرده است. دیوید هرست روزنامه‌نگار بریتانیایی از حادثه‌ای گزارش داد که در آن پیشمرگان کرد در مدرسه‌ای 57 جنگجوی مجاهدین خلق طرفدار عراق که 17 نفر آنان زن بودند، به دام انداخته و همه‌ی آنان را هدف گلوله قرار داده و کشتند.

گرچه جزئیات توافقنامه‌ی بارزانی با حکومت عراق انتشار عام نیافت، اما مذاکره‌کنندگان کرد خطوط کلی این توافقنامه را به شکل زیر ارائه دادند:

1- جبهه‌ی کردستان می‌بایست از انقلاب سال 1968 که حزب بعثی را بر سر قدرت آورد، حمایت کند. (بارزانی گفت که در توافقنامه‌اش با صدام خواستار جدایی حزب بعث از حکومت شده است).

2- جبهه‌ی کرد برای ارتباط با سازمان‌ها و حکومت‌های خارجی باید از بعثی‌ها مجوز کسب کند.

3- جبهه‌ی کرد باید در مخالفت علیه هر دشمن حزب بعث، از حزب بعث پشتیبانی کند. اول از همه علیه ایران و در مرحله‌ی بعد برای سرکوب شیعیان در جنوب از کردها درخواست کمک می‌شد.

4- همه‌ی زندانیان سیاسی کرد، فوراً آزاد می‌شدند.

5- ایستگاه‌های پنهانی رادیویی کردی دست از کار می‌کشیدند و از سوی حکومت در مناطق کردنشین ایستگاه‌های رادیویی و تلویزیونی نصب می‌شدند.

6- بغداد و کردها براساس درآمد فروش نفت برسر فرمولی برای تعیین سهم قابل توجهی از درآمدهای نفتی برای حکومت محلی مذاکره می‌کردند.

7- بغداد به کردهایی که خانه‌هایشان ویران شده است، یا افرادی که تحت اذیت و آزار حکومت مرکزی قرار گرفته بودند، غرامت پرداخت می‌کرد.

8- به مدت سه ماه و تا هنگام انتخابات در منطقه‌ی خودمختار کردنشین، رهبران کرد بر آن منطقه حکمرانی می‌کردند. انتخابات محلی در مدت 6 الی 12 ماه انجام می‌گرفت. برای مدتی به نظر می‌رسید که همه‌ی مؤتلفین در جبهه‌ی کردستان عراق با مسعود بارزانی و امضای توافقنامه‌ی صلح با بغداد موافق هستند، اما حزب اتحادیه‌ی میهنی جلال طالبانی طرح بارزانی را نپذیرفت. در عوض طالبانی در یک اعلامیه‌ی شگفت‌آور به ترکیه پیشنهاد کرد که ترکیه نقش فعال‌تری را در حل مشکل کردهای عراقی بدست گیرد و به عبدالله اوجالان و حزب PKK اوجالان، به خاطر ادامه‌ی جنگ با کشور ترکیه هشدار داد. بار دیگر کردها قربانی رقابت‌های گروهی و شخصی خود شدند.

در جولای 1991، مکان مذاکرات مربوط به خودمختاری کرد از بغداد به شهر کردنشین اربیل انتقال یافت. در آن‌جا رهبران کرد با عزت ابراهیم دومین شخص بلند پایه‌ی صدام حسین در شورای عالی انقلاب دیدار کردند. علاوه بر اشاره به درخواست‌های خودمختاری در گفت‌وگوهای قبلی، کردها پیشنهاد جدیدی برای استقرار دموکراسی در عراق پیش‌روی گذاشتند که کاهش فشار و تعدی بر اقلیت شیعه مذهب را در بر می‌گرفت. دو طرف گرچه به توافقی دست نیافتند، عراقی‌ها شاید با حيله و نیرنگ اجازه دادند تا افراد مسلح بیشتری از کردها در آن منطقه شهرهای بزرگ اربیل و سلیمانیه را در بر می‌گرفت، حضور یابند. فاصله نزدیک پیشمرگان با نیروهای عراقی منجر به یک رشته درگیری‌ها بین دو طرف شد. در 21 جولای بعد از سه روز درگیری، پیشمرگانی که بیشتر از پارت دمکرات بودند، توانستند ارتش عراق را از سلیمانیه بیرون برانند. این اولین باری بود که بعد از شورش‌های مارس یک شهر بزرگ کردنشین به تصرف نیروهای کرد درآمده بود. حکمرانان عراقی، ایران را به ارسال پول، نیروهای نظامی و تسلیحات به کردها و تحریک برای حملات کردها علیه عراق محکوم کردند. اتهام دخالت در امور داخلی عراق شدیداً از سوی ایران تکذیب شد و عراق را به سبب ناتوانی در حل مشکل کردها به طور صلح‌آمیز، مورد سرزنش قرار داد. مسئله‌ی طنزآمیز اینکه بعد از تصرف سلیمانیه، پیشمرگ‌ها متوجه شدند که از مقاماتی که به وسیله‌ی حکومت عراق منصوب شده بودند منجمله فرماندار سلیمانیه بایستی محافظت کنند!

قیام‌های کرد در عراق و مشکل پناهندگی متعاقب جنگ خلیج، ایالات متحده و متحدین و ترکیه را با دردهای عمده‌ای روبرو کرد. ترک‌ها با سیر حرکت بیش از 500,000 نفر پناهنده‌ی کرد به کشورشان خشنود نبودند. آنها در حقیقت با ورود دسته جمعی کردها به ترکیه مخالف بودند و بعد از اینکه اولین موج پناهندگان وارد بخش جنوب شرقی ترکیه شدند، فوراً برای چند روزی مرزهایشان را بستند. در همان زمان، حکومت ترکیه با توجه به این حقیقت که توسعه‌ی خودمختاری برای کردهای عراق در میان جمعیت شورشی کرد ترکیه بازتاب‌های غیر قابل پیش‌بینی به وجود خواهد آورد. بنابراین، گفت‌وگوهای مخفیانه‌ای را با رهبران کرد عراقی دنبال کرد. تصمیم رئیس‌جمهور ترکیه اوزال، درانجام گفت‌وگو با کردهای عراقی ظاهراً بر پایه‌ی این گمان بود که آنها می‌خواهند خودمختاری بگیرند یا حتی از عراق اعلام استقلال کنند که حکومت ترک موافق این درخواست‌ها نبود. از آن گذشته ترک‌ها قصد داشتند از ایجاد اردوگاه-

های دائمی یا نیمه دائم پناهندگان و فلسطینی کردن آنها جلوگیری کنند و الا این اردوگاه‌ها برای چریک‌های کردی که دوشادوش پیشمرگان PKK در حال مبارزه با ترک‌ها بودند، به صورت زمینه‌های مناسبی برای جنگ و خون‌ریزی در می‌آمد. هم‌چنین آنکارا از آن هراس داشت که اگر غرب از شورشیان ملی‌گرای کرد حمایت کند اردوگاه‌های پناهندگان به یک منبع جدید اختلاف میان ترکیه و غرب مبدل شود. عامل دیگری که ترکیه را به مخالفت با ورود دسته جمعی پناهندگان کرد و می‌داشت این بود که ترکیه مهاجرت پناهندگان را به مثابه‌ی یک توطئه‌ی سنجیده از سوی صدام حسین برای بی‌ثباتی ترکیه قلم داد می‌کرد.

یک افسر بلند پایه‌ی ترکیه معتقد بود که اگر صدام حسین می‌خواست از خروج دسته جمعی کردها از عراق جلوگیری به عمل آورد، می‌توانست به آسانی به سربازان عراقی دستور دهد تا کردها را محاصره کند و از راندن آنان به سوی مرز ترکیه جلوگیری به عمل آورند. در میان تعجب بعضی از خارجیان، فشارها برای جلوگیری از ورود جمعیت عظیمی از کردهای عراقی به داخل ترکیه به واسطه‌ی محافل کرد در ترکیه صورت گرفته بود. این یکی از چند موارد محدود و مشترک بود که میان کردهای ترکیه و دولت آن کشور توافق حاصل شده بود. چنان‌که یک عضو از کمیته‌ی کردهای شهر وان اظهار کرده بود: «اگر حکومت ترکیه مرزها را باز کند... در آن صورت جهان مشکل را فراموش خواهد کرد. آنچه خواهد ماند مشکل پناهندگان و پول خواهد بود و دیگر ما کردها باید سرزمین مان را فراموش کنیم». هنگامی که نیروهای متحدین، ناحیه‌ای به نام منطقه‌ی امن در داخل خاک خاک عراق به وجود آوردند و 17 هزار نیروی ارتشی را در آنجا مستقر کردند، ترکیه از این حرکت استقبال کرد. اما حضور نیروهای غربی در نزدیکی مرز ترکیه با عراق اضطراب‌ها و سوءتفاهم‌های را میان ترک‌ها بوجود آورد. رهبران مخالف و مطبوعات ترک معترض شدند که «کماندوهای بریتانیایی و آمریکایی به مانند آقایان مستعمراتی عمل می‌کنند». متحدین غربی نیز نسبت به این موضوع حساس بودند. زمانی که یک واحد نیروی دریایی بریتانیا با یک مأمور بلند پایه‌ی ترک بد رفتاری کرد و از بازدید او از اردوگاه‌های کرد ممانعت به عمل آورد، واحد مذکور بلافاصله از آن محل جابه‌جا شد و تام کینگ، وزیر دفاع بریتانیا به آنکارا اعزام شد تا رسماً از حکومت ترکیه عذرخواهی کند.

جنگجویان PKK با متهم کردن حکومت ترکیه در واگراری آینده‌ی کرد به «امپریالیسم جهانی و استعمارگران جدید بین‌المللی» و خیانت به حقوق و مصالح ملی ترکیه، با حضور سربازان غربی

در منطقه مخالفت ورزیدند. در نتیجه PKK یک رشته حملات بر علیه پایگاه‌های ترکیه انجام داد که در آوریل 1991 به قتل سه مأمور بلندپایه‌ی استانی در منطقه‌ی سوهال و هم‌چنین جلب حمایت مردم منطقه به خاطر اتخاذ موضع حزب در قبال حضور نظامی غرب در کردستان انجامید. مخالفت PKK علیه استقرار پایگاه‌های غربی در شمال عراق و ترکیه و علیه خائنین چون مسعود بارزانی و جلال طالبانی که سرگرم گفتگو با حکومت‌های عراق و ترکیه بودند، ادامه یافت و در تهدیدهای که از سوی فعالان آن انجام شد، انعکاس پیدا کرد. استقرار 5 هزار نیروی آمریکایی، بریتانیایی و فرانسوی در خاک ترکیه در جولای 1991 تحت رمز عملیات چکش تعادل، کشمکش‌های در ترکیه به بار آورد. این نیرو که قصد داشت به عنوان عامل بازدارنده‌ی در مقابل حرکت‌های بیشتر نظامی عراق در برابر کردها فعالیت کند و در صورت عدم موفقیت در این عمل به عنوان نیروی واکنش سریع در امور عراق دخالت کند، خود موجب اختلافات داخلی در ترکیه شد. مطبوعات و رهبران مخالف ترک نسبت به استقرار نیرو در خاک ترکیه واکنش منفی نشان دادند. بسیاری از ترک‌ها نه تنها از آن می‌ترسیدند که با حضور نیروهای واکنش سریع غربی در کشورشان تمامیت ارضی سرزمین‌شان در خطر افتد بلکه گمان می‌کردند که همکاری با کشورهای غربی به منظور دخالت در امور همسایگان خود، موجب انزجار کشورهای همسایه خواهد شد. و اردال اینونو رهبر مخالف از حزب سوسیال دمکرات، شدیداً اعتراض کرد که ترکیه حق ندارد به عنوان محافظ گروه‌های قومی در کشورهای دیگر عمل کند و اگر همچون محافظی به وجود آید بایستی با مساعدت سازمان ملل متحد انجام شود. به طور کلی، گروه‌های زیادی از ترک‌ها که مخالفت خود را با دخالت کشورشان در اقدام نظامی متحدین اعلام کرده بودند، ترسیدند که در نهایت، نیروی واکنش سریع غرب به «چکش» و ترکیه به «سندان» عملیات چکش تعادل مبدل خواهد شد.

هنگامی که جنگ خلیج در فوریه‌ی 1991 با شکست نظامی عراق و تسلیم بی قید و شرط حکومت صدام پایان یافت. حکومت بوش مطمئن بود که نظامیان عراق کودتایی ترتیب خواهند داد و صدام حسین را سرکوب خواهند کرد. سازمان سیا پیش‌بینی کرد که بعد از تسلیم تحقیرآمیز عراق و تسلیم در برابر شرایط تحمیلی آمریکا، رژیم صدام در مدت 6 الی 1 سال سقوط خواهد کرد. وقتی که سقوط پیش‌بینی شده‌ی صدام حسین تحقق نیافت، واشنگتن با

همکاری سیاستمداران بریتانیایی و عربستان سعودی به جلب گروه‌های مخالف عراقی که عمدتاً گروه‌های تبعید شده‌ی بی‌نام و نشان در سوریه و لندن بودند، پرداختند.

جست‌وجوی آمریکا برای یافتن شخص مناسب طرفدار غربی‌ها یا سعودی، به جای صدام حسین با بروز شورش‌های ریشه‌دار و خودجوش اقلیت شیعه مذهب در جنوب در مارس 1991 و به دنبال آن قیام کردها در شمال، ناکام ماند. ایالات متحده که از تجزیه‌ی کشور عراق می‌ترسید فوراً درخواست کمک به قیام‌های ضد صدام حسین را رد کرد. حکومت بوش این عدم همکاری و رد حمایت‌ها را براساس عدم دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر توجیه کرد. در نتیجه 4 روز پس از تشویق آشکار بوش برای رهایی مردم عراق از دست صدام، کاخ سفید در 5 مارس بیانیه‌ای صادر کرد که در آن آمده بود: «ما قصد دخالت در امور داخلی عراق را نداریم». این بیانیه از آن جهت که ایالات متحده خود را تا خرخره در امور داخلی عراق درگیر کرده بود و نه تنها به حمایت از سرنگونی حکومت عراق پرداخته بود، فراخوانی که در تمام طول تابستان 1991 در لحن و بازگویی‌اش مدام بلندتر و خشن‌تر می‌شد، که برای بی‌ثباتی بیشتر عراق اقداماتی جدی به عمل آورده بود، سخت شگفت‌آور بود.

عدم همکاری آمریکا با شورشیان کرد و شیعه چندان با اصل به رسمیت شده‌ی بین‌المللی یعنی عدم دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر ارتباط نداشت. بیم از تجزیه‌ی عراق و بی‌ثباتی در چنین منطقه‌ای، عامل اصلی منصرف شدن حکومت بوش در حمایت از مبارزان بود. علاوه بر آن حکومت بوش به این نتیجه رسیده بود که این شورش‌ها سبب سقوط صدام حسین نخواهد شد و هنوز واشگگتنن و ریاض تصور می‌کردند که ایجاد یک کودتا توسط افسران و متناسب با مصالح ریاض و آمریکا و با نظارت آنها راه حل مقدم باشد. در این میان ترس فراوان دولت بوش از ایران موجب شد تا آنها در ارسال کمک‌های فوری شیعیان عراق درنگ کنند. همان‌طور که یکی از مقامات ایالتی توضیح داد ایالات متحده با سعودی‌ها «در مورد پشتیبانی ایران از به قدرت رساندن شیعیان افراطی در عراق نگران بودند». وقتی که قیام کرد ادامه پیدا کرد ایالات متحده از فروریزی کامل نظامی عراق و لبنانی شدن عراق، به وحشت افتاد. علاوه بر این نگرانی‌های مربوط به تأثیرات شورش کرد در عراق و تأثیر آن در ثبات ترکیه، حکومت بوش را وادار کرد تا حالت بی‌طرفانه درپیش گیرد.

طبق اظهارات پروفسور شیبلی تلهامی، از دانشگاه کرنل در مقاله‌ای در روزنامه‌ی نیویورک تایمز، دخالت آمریکا کردها را به گمراهی خواهد کشاند، چون ایالات متحده نمی‌تواند سیستم سیاسی عراق را شکل‌دهی کند، درگیری آمریکا فقط به اندازه‌ی کافی کردها را تحریک خواهد کرد تا جنگ را خونین‌تر سازند و بعد سرنوشت آن‌ها برای دهه‌ها به ناامیدی کشانده شود. دانیل پایپس از مؤسسه‌ی تحقیقات سیاست خارجه در فیلادلفیا در مورد دخالت خودخواهانه‌ی حکومت بوش در جنگ داخلی عراق به امید کنترل توسط نیروهای آمریکایی و حکمرانی ژنرال شوارز کوف هشدار داد. پایپس چنین اخطار داد: «رو‌یایی به نظر می‌رسد اما مواظب باشید سربازان آمریکایی چون اسرائیلی‌ها در جنوب لبنان در 9 سال قبل، به زودی مورد تنفر و انزجار قرار خواهند گرفت... ماندن در این مکان بسیار زجرآور خواهد بود و تحقیرها و توهین‌های زیادی برجا می‌نهد». مجادلات بر سر فکر دخالت نیروی نظامی آمریکا در امور کردهای عراقی بالا گرفت و در همان حال مسائل داخلی عراق حکومت بوش را وادار کرد تا آمریکا میزان دخالتش به سطح تهیه‌ی غذا و پناهگاه برای شمال روبه افزایش پناهندگان کرد گسترش دهد و این اقدامات به منظور حفظ جان این افراد سخت ضروری بودند. نگرانی از هزاران نفر از کردهای گرسنه و درحال مرگ که در منطقه‌ی بزرگ کوهستانی کردستان محبوس شده بودند، بر جامعه‌ی بین‌المللی فشار آورد تا با حالت جدی‌تر در این ماجرا درگیر شود اتحادیه‌ی اروپا در هشتم آوریل در جلسه‌ی غیر منتظره‌ی خود در لوگزامبرگ، پیشنهاد جان میجر نخست‌وزیر بریتانیا در مورد ایجاد منطقه‌ی امن برای کردها در شمال عراق را مورد تأیید قرار داد. قبلاً پیشنهاد مشابهی از سوی اوزال رئیس‌جمهور ترکیه ارائه شده بود. منطقه‌ی امن با مساعدت‌های سازمان ملل متحد و ارتش‌یانی از نیروهای متحدین به وجود می‌آمد و شامل فرایند دو مرحله‌ای بود. مرحله‌ی اول برگرداندن کردها از کوهستان‌ها بود و مرحله‌ی دوم بازگشت کردها به خانه‌هایشان در امنیت کامل. نخست‌وزیر انگلستان، میجر مدعی شد که پیشنهادش در چهارچوب اختیار شورای سازمان ملل متحد، بر کمک‌های انسان دوستانه که بر مردم عراق نظارت کند، بوده است. هم‌چنین بریتانیا قرارداد نسل‌کشی سال 1948 را به عنوان توجیه قانونی برای تکمیل پیشنهاد خود در خصوص جلوگیری از نسل‌کشی کردها یادآوری کرد. ایالات متحده با اشاره به نمونه‌های اخیر مناطق امن سازمان ملل که برای پناهندگان هند و چین در مرز کامبوج_تایلند ایجاد کرده بود، از شکل‌گیری یک پناهگاه امن به سرپرستی سازمان ملل در شمال عراق حمایت کرد.

حکومت بوش به عراق هشدار داد که در تلاش‌های انسان دوستانه برای کمک به پناهندگان کرد دخالت نکند. ایالات متحده از پرواز نظامی عراق در شمال مدار 36 درجه که درست در جنوب اربیل واقع شده بود، جلوگیری به عمل آورد. سپس ایالات متحده در هفدهم آوریل نظامیان را به داخل خاک عراق کشاند. تا با همکاری سربازان آمریکایی، بریتانیایی و فرانسوی مکان‌های جهت ایجاد منطقه‌ی امن برای کردها فراهم آورد. قانون ایجاد یک منطقه‌ی برون مرزی در داخل کشور مستقل، از همان ابتدا با مخالفت‌هایی روبرو شد. احمد حسن خدیر وزیر خارجه‌ی جدید عراق این حرکت آمریکا را محکوم کرد و اظهار داشت که کشورش و سازمان ملل متحد به توافق‌های رسیده‌اند که به موجب آن به آن سازمان اجازه می‌دهد مراکز انسان دوستانه برای پناهندگان در شمال عراق برپا کند و بحران‌های کرد را برطرف کند. حمادی نخست وزیر مؤکداً اعلام کرد که کشورش قصد دارد با تمام قوا با تعدی‌های نظامی غرب در کردستان عراق مقابله کند. وزیر خارجه‌ی شوروی بیانیه‌ای را منتشر کرد که بر اجرای این قانون آمریکا شبهه و تردید برجا گذاشت. ویتالی چرکین، سخنگوی وزارت خارجه‌ی شوروی اظهار داشت که ایجاد یک منطقه‌ی امن بدون رضایت عراق، سرپیچی از منشور سازمان ملل است و یک الگوی ناخواسته بر جای می‌گذارد. علاوه بر آن چرکین اعلام داشت که مشکل جدی چنین منطقه‌ی امنی، شورای امنیت سازمان ملل را در مورد نیاز به مرزهای دفاعی، موقعیت قانونی-بین‌المللی این مرز و ترکیب قومی ساکنان آن با مشکل مواجه می‌کند. اما شوروی به وسیله‌ی ایالات متحده و متحدین غربیش تحت فشار قرار گرفت تا از مخالفت خود دست بکشد و آنها در اواخر آوریل پیش‌نویس بیانیه‌ی یک مرز امنیتی در داخل خاک عراق را ارائه دادند.

در ماه مه‌ی 1991 نیروهای غربی یک مرز امنیتی 75 مایلی در 30 مایلی به وجود آوردند. گرچه ناظران سازمان ملل متحد در این مرز حضور داشتند و یک‌صد الی پانصد گارد امنیتی سازمان ملل به داخل منطق آمده بودند، آشکار بود که این مرز تحت نظر سازمان ملل نیست بلکه به وسیله آمریکا اداره می‌شود. اما سیاستمداران آمریکا اعلام کردند که نظامیان آمریکایی و غربی به زودی از منطقه خارج خواهند شد و آنها می‌خواهند که سازمان ملل متحد سرپرستی این مرز امنیتی را در عراق به عهده بگیرد. در 22 ماه مه‌ی به نظر می‌رسید که ایالات متحده قصد دارد این محدوده امنیتی را به دھوک بکشاند که در خارج از مرز امنیتی تعیین شده برای کردها تعیین شده بود. گرچه بعضی‌ها گمان می‌کردند که ایالات متحده به صورت یک طرفه

حضور نظامیش را در شمال عراق توسعه داده است، اما مأموران آمریکایی مصرأً گفتند که این حرکت یک اقدام موقت است که به دکترها، مهندسين و ديگر متخصصين امکان می دهد تا خدمات مورد نیاز را برای اعتماد یک‌صدر هزار پناهنده کرد در خصوص مراجعت به خانه‌هایشان انجام دهند. طبق توافق، سربازان عراق دهوک را تخلیه کردند و به آنها اجازه داده شد تا در چهار مایلی محدوده این شهر بمانند.

در نیمه‌ی ماه جولای 1991 نظامیان غربی کاملاً از مرز امنیتی در شمال عراق خارج شده بودند. همان طور که قبلاً یادآوری شد نیروهای غربی بعد از تخلیه عراق یک نیروی واکنش سریع را در منطقه‌ی سلوپی ترکیه در فاصله‌ی پنج مایلی مرز ترکیه تشکیل دادند. گرچه بعداً ساختار و مدت موجودیت این نیرو با مشورت ترکیه شکل قطعی می‌گرفت اما مأمورت استقرار این نیرو، جلوگیری از حمله مجدد عراق به کردها و همچنین رفع احتیاجات مهاجرین کرد در ترکیه بود. استقرار نیروهای واکنش سریع در نزدیکی کوهستان جودی مشکلاتی به بار آورد: این منطقه مدت‌ها بود که پناه‌گاه مخفی مهمی برای نیروهای PKK به شمار می رفت. در اوایل جولای 1991 درگیری‌های متناوبی میان نیروهای PKK و سربازان ترک در نزدیکی پایگاه سلوپی اتفاق افتاد و این منطقه صحنه‌ی درگیری طرفین شد. ارتش ترکیه در اوایل ماه اوت با پشتیبانی هلی‌کوپترها و هواپیماهای جنگی یک عملیات گسترده‌ای پنج روزه را علیه استحکامات کردها به اجرا درآورد و حملات نظامیان را به داخل خاک عراق کشاندند. روستانشینان کرد، نیروهای متحدین را به سکوت در برابر این عملیات محکوم کردند. با وجود مخالفت آشکار PKK با حضور نظامیان غرب در ترکیه، ممکن است سربازان نیروهای واکنش سریع به عرصه‌ی زدوخورد طولانی مدت ترک‌ها و کردها که نتایج محاسبه ناپذیری در بر داشت، کشیده می شدند.

علی‌رغم دخالت جانبدارانه آمریکا به نفع کردها، طرح‌های سیاسی خارجی آمریکا در خاورمیانه در دراز مدت نشان می‌دهد که آمریکا به حفظ ثبات کشورهای دوست و افزایش مصالح اقتصادی، سیاسی و استراتژیکی آنها در منطقه توجه فراوانی مبذول می‌دارد. بر اساس همین سیاست ایالات متحده در پی ارتقاء گسترش و ملی‌گرایی کردها نخواهد بود و عده‌ای کمی در واشنگتن یا بغداد به صداقت شعارهای سیاسی کرد یعنی خودمختاری برای عراق و دموکراسی برای عراق باور دارند. همان طور که یک سیاستمدار حکومت بوش به عنوان تحلیل‌گر خاورمیانه خاطر نشان

می‌کند: «امروز حرف خودمختاری زده می‌شود فردا صحبت از حکومت مستقل به میان خواهد آمد آن را خوب می‌دانیم». یک سیاستمدار دیگر حکومت بوش بطور واضح‌تر اعلام می‌کند: «شاید این یک حرکت بی‌عاطفه به نظر برسد اما ما تمام تلاش خودمان را به خرج می‌دهیم تا از شورش کردها دور بمانیم. آنان مردمی مهربان و باهوشی هستند اما حقیقتاً محروم و راهزن هستند. آنها به همان اندازه که با مقامات مرکزی عراق در جنگند با خود کشکمش دارند. برای همین آنها بازنده هستند». بی‌شک چنین نگرش‌های بدبینانه‌ای به شکل‌گیری سیاست واشنگتن در قبال شورش کرد در سال 1991 در عراق کمک کرد.

در نهایت واکنش ایران در قبال مشکل پناهندگان کرد نیاز به بررسی و تحقیق دارد. برخلاف ترکیه، که مرزهایش را به روی کردهای عراقی بست و فقط به خاطر فشارهای بین‌المللی و غربی بود که آنها را گشود، ایران از همان ابتدا مرزش را به روی کردهای مهاجر بازگذاشت. نهایتاً شمار پناهندگان کرد در ایران به 1/5 میلیون یعنی سه برابر شمار آنها در ترکیه رسید. با توجه به این حقیقت که ایران قبلاً جمعیت عظیمی از پناهندگان جهان را در خود جای داده بود که اکثراً از افغان‌ها و شیعیان عراق بودند، با سیل مهاجرین کرد عراقی به صورت بزرگترین مرکز تجمع پناهندگان جهان در آمد.

عکس‌العمل جامعه‌ی بین‌المللی در مورد مشکل پناهندگان کرد در ایران کند بود. حتی هنگامی که بعضی از کشورهای غربی به تلاش‌های انسانیه دوستانه حکومت ایران کمک کردند، این عکس‌العمل در مقایسه با کشور ترکیه چندان قابل توجه نبود. عکس‌العمل ناشایسته غرب در مورد پناهندگان کرد در ایران نشان داد که کنارگیری ایران از غرب و مخصوصاً ایالات متحده، دید مؤسسات بین‌المللی کمک‌رسان را که تحت کمک دهندگان غربی اداره می‌شوند نسبت به بعضی مسایل نقص کرده است. تا اواسط ماه مه‌ی 1991 ایالات متحده بیش از 200 میلیون دلار برای تامین زندگی پناهندگان کرد اعطا کرده بود که فقط کمتر از 20 میلیون دلار آن برای کمک به پناهندگان کرد در ایران اختصاص داده شده بود. در مقابل هر دلاری که مؤسسات امداد بین‌المللی برای یک پناهنده کرد در ایران خرج می‌کردند، 7/60 دلار صرف پناهندگان کرد در ترکیه می‌شد. در همان زمان، بر اساس مؤسسات امداد بین‌المللی ایران هر روز ده میلیون دلار از بودجه‌ی کم خود را برای مراقبت از پناهندگان کرد در ایران مصرف می‌کرد. بر اساس تجزیه و تحلیل یک کمیته‌ی آمریکایی در امور پناهندگان، این اعمال به یک

نتیجه‌ی نامناسب منجر شدند که پناهندگانی که ایران نزدیکترین مرز برای آنها بود، به خاطر روابط سرد میزبانان خود با ایالات متحده بایستی تاوان پس می‌دادند. این بی‌عدالتی سیاست خارجی عملکردهای پناهندگی آمریکا، نه تنها به سوی تهیه‌ی غذای کمتر و آب آلوده برای پناهندگان در ایران سوق داد که شاید به حساب عدم توانایی بهترین افکار دنیای پناهندگی بگذارد، به مشاهده‌ی رویکردی وادارد که بهترین موج پناهندگی، «تا آن جا که تاریخ به یاد دارد، بوده است».

ایران به خاطر عکس‌العمل مناسب در رابطه با مشکل کردها و به دوش گرفتن مسؤلیت اقتصادی مناسب با نیازهای پناهندگان، از سوی کردها مورد ستایش و تمجید قرار گرفت. چنان که یک کرد عراقی اظهار داشت: «نکته مهم این نیست که پناهندگان خوب سیر شده باشند. ما نخست باید از جمهوری اسلامی تشکر کنیم چون مرزهایش را باز کرد و نگذاشت مردم ما در سرما بمیرند». به همین روال، چندین مؤسسه‌ی امداد بین‌المللی از سوی پناهندگان کرد تلاش ایران را مورد ستایش قرار دادند. یک افسر امداد بین‌المللی پرسید: «کدام کشور اروپایی چنین موجی از پناهندگان را پذیرفته است؟ ... من از لیاقت و مدیریت ایرانیان و سرعتی که آنها در جای دادن این پناهندگان از خود نشان دادند، شگفت‌زده شده‌ام».

از همان ابتدای مهاجرت پناهندگان، حکمرانان ایران و شخصیت‌های مذهبی، فتوایی صادر کردند و از همه‌ی ایرانیان خواستند تا به عنوان یک وظیفه‌ی ملی، اخلاقی و دینی به کردها کمک کنند. اسکان کردها فقط به اردوگاههای پناهندگان محدود نشد، بلکه بسیاری از آنها در استان‌های آذربایجان غربی و کردستان در خانه‌های ایرانیان مورد استقبال قرار گرفتند. در نیمه‌ی آوریل، جمعیت شهر پیرانشهر که قبلاً 25,000 نفر بود، به 125,000 نفر رسیده بود. مدارس و مساجد و مراکز عمومی دیگر در بیشتر شهرهای ایران به پناهگاه‌های برای کردهای عراقی مبدل شدند. اما هنگامی که شمار پناهندگان بسیار بیشتر شد، منابع ایرانی هم دیگر کفایت نمی‌کردند. شرایط بهداشتی در بعضی از اردوگاه‌ها وخیم‌تر شد. بیماری تیفوئید در اردوگاهی در سلماس که 25,000 نفر پناهنده را در خود جای داده بودند، شایع شد و سبب نگرانی کارکنان بهداشتی شد که بدون حمایت خارجی، تلفات انسانی در بعضی از اردوگاه‌ها به سرعت افزایش می‌یافت. این حادثه و دیگر حوادث مشابه، حکمرانان ایرانی را مجبور کرد تا خواستار کمک خارجی فوری شوند.

موانع سیاسی از درخواست امدادهای غربی ممانعت بعمل آوردند. ابتدا، ایران نسبت به کمک‌های آمریکا بدگمان بود. سیاستمدارانی در جمهوری اسلامی گمان می‌کردند که ایالات متحده با استقرار نظامیان در منطقه به بهانه تاسیس منطقه‌ی امن برای کردها، می‌خواهد منطقه را به بی‌ثبات بکشاند. حتی بعضی از سیاستمداران افراط‌گرای ایرانی اظهار داشتند که هدف اصلی از تاسیس مرز امنیتی در شمال عراق، غیرقانونی کردن بخشی از عراق و تاسیس یک اسرائیل دوم در منطقه است. ثانیاً ایران نمی‌خواست، آمریکا با ارسال امداد برای پناهندگان در خاک ایران، روابط سیاسی خود را با ایران از سر گیرد. اما در اواخر آوریل 1991 یک هواپیمای حمل‌ونقل (C-141) آمریکایی مجوز تحویل محموله‌ای به ارزش 145,000 پوند از پتوهای اهدایی را به ایران دریافت کرد. این اولین بار بود که از سال 1979 به بعد یک هواپیمای نظامی آمریکایی با مأموریت رسمی در فرودگاه مهرآباد در تهران به زمین می‌نشست.

مدت کوتاهی بعد از دریافت محموله از آمریکا، ایران شدیداً راجع به کیفیت پایین اقلام‌های ارسالی برای پناهندگان اعتراض کرد. ایرانیان این محموله را بخاطر «چرکین و غیرقابل استفاده بودن» مورد انتقاد قرار دادند و اعلام کردند که این محموله باید برگردانده شود. لباس‌های دست دوم که در میان هدایای غربی بسیار معمول بودند و در بسیاری از کشورهای کمک‌گیرنده قابل قبول واقع می‌شدند، در ایران پذیرفته نشدند. بر اساس ساخت فرهنگ ایران اسلامی، لباس‌های اهدایی دست دوم معادل با گمانی است که گیرندگان بی‌ارزشند. مأمورین آمریکایی ادعاهای ایرانیان را رد کردند و اعلام کردند که همه‌ی اقلام ارسالی به ایران قابل استفاده بوده‌اند.

کمک اروپائیان به ایران معتبرتر از هدایای ایالات متحده بود. ایران کمک‌های مادی و اقلام دیگر را از جامعه‌ی اروپا پذیرفت و حتی به نظامیان آلمانی اجازه داد تا داخل خاک ایران شوند و کمک‌های مادی را جابجا کنند و اردوگاه‌های پناهندگی برای کردها بسازند. اما به زودی مشکلات سیاسی میان حکمرانان ایرانی و کارمندان امدادسانی اروپایی بروز کردند. برخی از کارمندان امدادسانی و کارکنان پزشکی راجع به تشریفات اداری و دخالت در اعمالشان اعتراض کردند. بعضی دیگر راجع به ورودیه‌ی فرودگاهی زیادی که بدون دلیل از بعضی مؤسسات امدادی اخذ می‌شد، معترض شدند. در ماه مه‌ی یک هواپیمای نروژ حامل اقلام امدادی، هنگامی که از وجه ورودیه‌ی فرودگاهی مطلع شد، مجبور شد تا مأموریتش را بی‌نتیجه بگذارد چون نمی‌توانست از عهده آن برآید.

اعتراض دیگر اهداکنندگان اروپایی این بود که کمک‌هایشان از سوی مأمورین ایرانی به اندازه‌ی کافی حالت رسمی به خود نمی‌گرفت. در نتیجه در ماه مه‌ی 1991 یک نماینده‌ی جامعه‌ی اروپا در تهران از حکومت ایران خواست تا یک بیانیه‌ی رسمی در مطبوعات ایرانی منتشر کند که مبلغ کمک‌های اهداء شده از سوی جامعه‌ی اروپا به پناهندگان کرد را معین و مشخص کند. این کمک به 250 میلیون دلار بالغ می‌شد، مشتمل بر پتو، چادر و غذا بود. در ضمن مبلغ 150 میلیون دلار از این کمک‌ها را گروه‌های مرتبط با کشورهای عضو جامعه‌ی اروپا اهداء کرده بودند. این موانع و مشکلات مشابه نه تنها مناقشات عمده‌ی اقتصادی و فرهنگی-اجتماعی را که سازمان‌های امداد انسان‌دوستانه می‌بایست در چارچوب آن فعالیت کنند را منعکس می‌کردند، بلکه سیاست‌بازی‌های موجود در کمک‌های انسان‌دوستانه‌ی بین‌المللی را چه از سوی کشورهای اهداء کننده و چه از کشورهای دریافت کننده، به نمایش می‌گذاشتند.

فصل پنجم

گردستان به کدام سو می‌رود؟

ظهور سیستم دولت-ملی جدید و افزایش ملی‌گرایی دنیوی وابسته به آن در خاورمیانه، عمیقاً بر روابط قومی در منطقه تأثیر گذاشته است. به طور کلی، افزایش کنترل مرکزی و دولت‌های کاملاً طبقه‌بندی شده، در قرن بیستم در خاورمیانه با خواست‌های ملی‌گرایی قومی منطبق و سازگار نبوده است. به عبارت دیگر، دیوان‌سالاری حکومتی در کشورهای تک قومی تمایل داشته تا تعدد قومی را نادیده انگارد و بر اساس بهره‌گیری از گروه قومی حاکم، سیستم سیاسی را طراحی کند. در نتیجه یک سری از اقلیت‌های جلب نشده ظاهر شدند تا با برتری گروه یا گروه‌های حاکم در جامعه، مخالفت کنند. کردها مخصوصاً در ترکیه و عراق نمونه‌های عمده‌ای از اقلیت جذب ناشدنی بوده‌اند.

بسط سیستم اروپایی دولت-ملی به خاورمیانه به دنبال دوره‌ی استعمارگری یا تسلط غیر مستقیم صورت گرفته است. همان طور که چارلز تیلی نوشته است: «این بدین معنا است که مرزهای کشیده شده به دست اروپائیان که در بیشتر موارد بدون توجه به توزیع جمعیتی، تحمیل شده بودند به صورت مرزهای دفاعی دولت‌های مابعد استعمار درآمدند؛ به ندرت ایالات جدید با تنوع فرهنگی آنها از راه تقسیمات یا نظم دوباره‌ی زیر تقسیمات اداری مطابق بودند». به محض افزایش قدرت دولت و تقویت دولت به عنوان عامل مسلط در صحنه‌ی منجمد بین‌المللی، قوت گرفته است و جهان در برابر کشتار دسته جمعی دولت‌ها و نقل مکان ساکنان یک منطقه به نقاط دور از آن به واسطه‌ی عدم وفاداری نسبت به رژیم‌های حاکم، نرمش و انعطاف بیشتری از خود نشان دادند و نتیجه آن شد که مرگ شهروندان غیر نظامی به واسطه‌ی عملکرد دولت به مرگ رقیبان در میدان مبارزه تعبیر شد و تعداد پناهندگان سر به میلیون‌ها زد».

وقوع جنگ سرد بین ایالات متحده و متحدین غربیش با شوروی منجر به نظامی‌تر شدن کشورها در خاورمیانه شد و بر توانایی صاحبان قدرت افزود تا در کل برتری خود را بر جوامع بسیار گوناگون تحمیل کنند در همان حال که چندین قرن متوالی کثرت‌گرایی و تطابق فرهنگی، رمز به رسمیت شناختن بسیاری از جوامع خاورمیانه بوده است، نظامی‌گرایی و مداخله-گرایی قدرت‌های بزرگ راه گروه‌های حاکمه را هموار ساخت تا با توجه به خصوصیات مذهبی،

زبانی و فرهنگی و قومی گروه‌های دیگر را به حاشیه برانند. قیام قوم‌گرایی واکنش روشن در مقابل ناتوانایی دولت‌های منطقه‌ای در خاورمیانه جدید نسبت به مقوله‌ی حاشیه‌گرایی و به حاشیه راندن بوده است. حکومت‌ها در پاسخ به چالش‌های قوم‌گرایی سیاست‌های مربوط به نابودی هویت‌های فرهنگی و ارزش‌ها را در پیش گرفته‌اند. چنین سیاست‌های در ایران، عراق و ترکیه در مورد کردها به اعمال شده است.

موقعیت جغرافیایی کردستان در مبارزه‌ی قومیت‌گرایی کرد با حکومت‌های ترکیه، عراق و ایران مؤثر بوده است. هوشنگ امیر احمدی در تحقیقات خود در مورد جنبش‌های دسته جمعی قومی، خاطر نشان کرده است که «سرزمین‌هایی که در کوهستان‌ها یا مناطق جنگلی یا استان‌های واقع شده‌اند که هم‌مرز با دولت‌های دیگر یا جمعیت‌های مشابه بوده‌اند، بسیار مؤثرتر و بیشتر از استان‌های قومی مرکزی که در دشت‌های لخت و هموار قرار داشته‌اند، با جنبش‌های دسته جمعی قومی درگیر و مرتبط بوده‌اند». بی‌شک حیات جنبش کردستان در گرو موقعیت جغرافیایی و مناطق کوهستانی آن است که تا اندازه‌ای آن را از گزند تجاوز خارجی در امان می‌دارد. با این همه، موقعیت جغرافیایی چنان که موقعیت کردستان نشان داده است، به عنوان عاملی تعیین کننده برای جنبش‌های دسته جمعی قومی هم که در مناطق زدوخوردهای درون مرزی و رقابت قدرت‌های بزرگ فعالیت می‌کردند، مدنظر است.

مدت، شدت و قوت جنبش‌های قومی به طور چشمگیر و مستقیمی با افزایش قوم‌گرایی و تمایلات تجزیه‌طلبانه در این جنبش‌ها مرتبط بوده است. هنگامی که این جنبش‌های قوم‌گرایی با تمایلات تجزیه‌طلبانه همراه بوده‌اند، تحت تأثیر سیاست‌های بین‌المللی و منطقه‌ای قرار گرفته‌اند. همان طور که این جریان را در ارتباط با کردها مشاهده کردیم. هنگامی که شرایط بین‌المللی و منطقه‌ای به موقعیت مناسبی رسیده‌اند، تمایلات تجزیه‌طلبانه در شکل‌گیری یک جمهوری نظیر جمهوری کرد مه‌باد به خوبی عیان گشته‌اند. اما هنگامی که این شرایط مناسب نبوده‌اند تمایلات تجزیه‌طلبی بروز نکرده‌اند. منجمله در دهه‌های اخیر گروه‌های بزرگ کرد به استثنای PKK در ترکیه، خواستار خودمختاری در کشور محل سکونت خود شده‌اند، اما طرفدار نگرش تجزیه‌طلبی نبوده‌اند.

دونالد هورویتز در بررسی نوع‌شناسی جنبش‌های تجزیه‌طلب اظهار می‌دارد که بیشترین آمار جنبش‌های تجزیه‌طلبی در بین «گروه‌های عقب مانده» و در «مناطق عقب مانده» از نظر

اقتصادی رخ داده است. گروه عقب مانده به جماعتی اطلاق می‌شود که اعضای آن از فرصت‌های مساوی تحصیلی و شغلی مساوی برخوردار نبوده‌اند و به جریان اصلی جامعه ملحق نشده‌اند. هورو ویتز، کردهای عراق را در طبقه‌ی گروه‌های با بیشترین نیروی بالقوه برای تجزیه طلبی قرار داده است. چنان که خود نیز در جاهایی گفته‌ام تاریخ اخیر کردها آشکارا نشان داده است که ده‌ها مانع داخلی و خارجی در راه عدم تحقق جداخواهی کردها و شکست آنها مؤثر بوده‌اند. دسته‌گرایی، نقض ایدئولوژیکی، تغییرات زبانی و فرهنگی، شانس موفقیت‌آمیز گرایشات تجزیه‌طلبی کرد را به شدت تحت تأثیر قرار داده‌اند. کردهای ایرانی در مقایسه با کردهای عراق و ترکیه از لحاظ فرهنگی به دیگر ملیت‌های ایرانی نزدیک‌تر هستند. این بدین معنا نیست که آنها قومیت خود را فراموش کرده‌اند بلکه بدین معنی است که عوامل فرهنگی که گرایشات تجزیه‌طلبی را قوت می‌بخشند در میان اکثریت کردهای ایرانی نقش فعالی ندارد. از طرف دیگر، زمینه‌ی تمایلات تجزیه‌طلبانه در میان کردهای عراق و ترکیه بسیار چشمگیر است و یکی از دلایل آن این است که کردها بیشتر با فرهنگ ایرانی ملموس هستند تا عرب و ترک.

خودگردانی کردها و اصول قانون بین‌المللی

عهدنامه‌های گوناگون بین‌المللی، حق خودمختاری کرد را در قرن بیستم به رسمیت شناخته‌اند. ماهیت اصلی این قوانین و چگونگی تحقق آنها در جوامع مختلف یک بحث قضایی بوده و تفاسیر مختلفی را در بر داشته است. اقلیت‌های قومی نظیر کردها جهت تحقق خواسته‌های خودمختاری یا استقلال، از اصل استقلال استقبال کرده‌اند. نزدیک به پنج هزار جوامع قومی در جهان امروز وجود دارند در حالی که فقط حدود 175 کشور مستقل ملی به چشم می‌خورد. آیا این اصل خودگردانی به همه‌ی گروه‌های قومی حق قانونی می‌دهد تا یک کشور ملی مختص به خود تشکیل دهند؟ اگر چنین باشد نظم بین‌المللی با پنج هزار دولت که برای نفوذ و قدرت و اعتبار به رقابت با یکدیگر می‌پردازند، به هرج و مرج کشیده می‌شود. چنان که بحث آن در ادامه خواهد آمد حق خودگردانی در اصل قانون بین‌المللی به صورت تأیید تجزیه‌طلبی اقلیت‌های قومی تعریف نشده است. اما بسیاری از کشورهای چند قومیتی، تعریف اقلیت‌ها و افزایش حقوق آنان را از موضوعات کاملاً داخلی، و خارج از قانون بین‌المللی دانسته‌اند. بعضی از کشورها اعتنایی به تعدد قومیتی خود نکرده‌اند و اظهار داشته‌اند که آنها از نظر قومی همسان هستند.

بنابراین، حقوق مورد نیاز گروه‌های قومی را پایمال کرده‌اند. انکار تعدد قومی در ترکیه منجر به تکذیب هویت کرد و زیان (جدی) کردها تمام شده است.

انکار و پایمال کردن حقوق اقلیت‌های قومی، گر و اسکاریت را بدین اندیشه واداشته تا از 261 گروه اقلیتی که از سوی گروه‌های سیاسی یا فرهنگی حاکم بر کشورهاشان به عنوان تجزیه-طلب یا عامل نامناسب تشخیص داده شده‌اند، یک تحقیق نوع‌شناسانه به عمل آورند. به عبارت دیگر، این گروه‌ها به خاطر انکار نظام‌مند حقوق سیاسی، اقتصادی، مدنی و فرهنگی‌شان از سوی عاملین دولت حاکم در مخاطره بوده‌اند. گر و اسکاریت کردها را در میان گروه‌های اقلیت که بیشترین تمایلات تجزیه‌طلبانه را دارند و در سال‌های اخیر ادعاهای سیاسی بزرگ‌تری را داشته‌اند، طبقه‌بندی کرده‌اند. آنان بعداً اظهار داشته‌اند که از وقتی کردها در چنین جوامعی زندگی کرده‌اند، تضاد قومی، بیشتر به شکل شورش یا جنگ‌های مدنی پدیدار شده است و این جریان به بهانه حمایت از اقلیت‌ها به خطر افتاده، احتمال دخالت و بین‌المللی شدن تضاد قومی از سوی نیروهای خارجی را امکان‌پذیر ساخته است.

اگر کردها در رده‌ی یک اقلیت بزرگ به خطر افتاده طبقه‌بندی شده‌اند پس چه توقعی می‌توانند از جامعه‌ی ملل در رابطه با به‌رسمیت شناختن حقوق خودگردانی و حفاظت از خود داشته باشند؟ آیا قوانین بین‌المللی و سازمان‌ها می‌توانند این حقوق را که تحت نگرش رایج دولت‌مدار قرار دارد با روابط بین‌المللی ارتقاء بخشد؟ اصل اختیار قانونی در امور داخلی کشورها و قوانین حاکمه کشور به طور مشخص در ماده‌ی 7 بند 2 از پیمان‌نامه‌ی سازمان ملل متحد بیان شده است. در عین حال ماده 1 از منشور سازمان ملل، جایگاه ویژه‌ای برای مفهوم خودگردانی قایل می‌شود. اختلاف ظاهری بین این دو مفهوم از تفاسیر مختلف خودگردانی نشأت می‌گیرد. گادموند آلفردسون پنج تعریف متفاوت را برای این مفهوم تعیین کرده است.

1- مردم حق دارند موقعیت‌های بین‌المللی خود را تعیین کنند که حق استقلال را هم دربر می‌گیرد و در پاره‌ای موارد از آن به عنوان خودگردانی خارجی یاد می‌شود.

2- مردم یک کشور حق دارند تا در مورد شکل حکومت خود تصمیم بگیرند و در آن نقش داشته باشند. بعضی اوقات دامنه‌ی آن به حکومت دموکراتیک یا اکثریت گسترش می‌یابد و گاهی خودگردانی داخلی خوانده می‌شود.

3- یک ایالت حق دارد از تمامیت ارضی و مرزهای آرام برخوردار باشد تا بدون دخالت بر امور داخلی خود نظارت کند.

4- اقلیت‌ها در داخل یا حتی در اطراف مرزها یک کشور از حقوق ویژه‌ای برخوردارند که نه تنها شامل محافظت و عدم تبعیض است، بلکه حقوق دیگر مانند: خودمختاری فرهنگی، تحصیلی و اجتماعی-اقتصادی را به منظور حفظ هویت‌های گروهی و جمعی را در بر می‌گیرد؛ و

5- یک دولت، بخصوص دولتی که کشورهای پیشرفته مد نظر دارند، از حق پیشرفت فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی برخوردار است.

از معانی مذکور خودگردانی، دو مورد در قوانین بین‌المللی کاربرد چشمگیر داشته‌اند. این موارد تعاریف یک و سه از مفاهیم خودگردانی هستند که به شکل طرح‌های غیر مستعمراتی و تمامیت ارضی و جلوگیری از خشونت در مرزهای دولتی ارائه شده‌اند. به عبارت دیگر، تجزیه‌طلبی به عنوان یک عامل قابل حمایت از حق خودمختاری به رسمیت شناخته نشده است. با این همه، خواست اخلاقی و روانی این اصل، بسیاری از گروه‌ها از جمله برخی از کردها را به جایی سوق داده است که با استناد به اصول خودمختاری، در جستجوی حمایت از تمایلات جداخواهی خود برآیند. با ظهور مناطق غیر مستعمراتی عمده پس از جنگ جهانی دوم، حق خودمختاری با حقوق ضد استعماری ملت‌ها به رسمیت شناخته شده است. سازمان ملل به یک ابزار مهم برای تأیید و تحقق تلاش‌های ضد استعماری و امپراتورهای مخرب استعماری، مبدل شد. بعضی از مردم هر چند به طور ناموفق سعی کرده‌اند تا حق تجزیه‌طلبی یا خودمختاری منطقه‌ای را به عنوان جزئی از حقوق استعمارزدایی قلمداد کنند. اما اکثریت غالب در حوزه‌ی جامعه‌ی ملل زیربار پیوند حقوق استعمارزدایی با حقوق تجزیه‌طلبی نرفته‌اند.

«استعمارگری به دیده‌ی بسیاری از اعضای جامعه‌ی بین‌المللی هم چون مصیبت آشکار جلوه کرده است ... بسیاری از رهبران جهان چون اغلب از رهبران قدرت‌های استعمارگری نبوده‌اند، با حالت حاکی از معافیت و مصونیتی به حق، استعمارگری را محکوم کرده‌اند. نهایتاً و مهم‌تر از همه این که در سال 1945 تعداد محدودی از مستعمرات در جهان وجود داشتند. به محض این که استعمارگری از این سرزمین‌ها زدوده شد دولتی که با مسئله‌ی خودگردانی منطقه‌ی مستعمراتی مواجه شده بود، می‌توانست با تظاهر و خودنمایی، تبلیغاتی را با بوق و کرنا و اعمال قدرت به راه اندازد که با قوانین نسبتاً بی‌زیان تفاوت آشکار داشت. در چنین شرایطی گمان چنین

خطری وجود نداشت که یک نیروی محرک بتواند در کلام یک یاخی اخلاص‌گر در قلمرو کشورش مرتباً برگشت کند».

علاوه بر آنها، شماری از مباحث علمی در تقابل با پیشبرد نظریه‌ی تجزیه‌طلبی در سطح بین‌المللی و یا آن دسته از درخواست‌های خودمختاری که سر از تحریکات تجزیه‌طلبانه در می‌آوردند، وجود دارند.

ترس از بالکانی شدن (تقسیم مناطقی به قطعات کوچک) هم‌چون یک مبحث عمده علیه تجزیه‌طلبی به کار گرفته شده است. به عبارت دیگر، جداخواهی در مناطقی که دسته‌های عشیره‌ی، قبیله‌ی یا طایفه‌ی در آن فعالند می‌تواند به تأسیس ایالت‌های کوچک با ناپایداری اقتصادی و عدم پیوستگی سیاسی منجر شود. بنابراین، ظهور آنها به هرج‌ومرج بین‌المللی و ناامنی داخلی می‌انجامد. با توجه با تاریخ جنبش‌های کرد، احتمال بالکانی شدن کردستان فراوان است. مبحث دوم علیه جدایی‌خواهی آن است که این عمل ممکن است به تقسیمات نامعین در میان جوامع چند قومیتی بینجامد. بدان معنا که هیچ ملتی بخصوص آنهایی که در خاورمیانه گروه‌های بزرگی از کردها را درون خود جا داده‌اند «از جمعیت چنان همسانی برخوردار نیستند که به گروه‌های کوچک‌تری با شباهتی بیشتر تقسیم نگردند ... اگر حق تجزیه‌طلبی به ناگهان مورد قبول واقع شود هیچ محدودیت روشنی برای این فرایند وجود نخواهد داشت. این مسئله تا بدان جا ادامه خواهد یافت که هر طایفه یا خانواده قدرتمند در میان یک جامعه، بخشی تحت عنوان خودمختاری تشکیل دهد».

استدلال دیگر علیه به رسمیت شناختن بین‌المللی حقوق تجزیه‌طلبی این است که تجزیه‌طلبی یا تهدید به تجزیه‌طلبی اقلیت‌های ناراضی می‌تواند موجب بی‌ثباتی نظام‌های دموکراسی در جهان شود و یا از تکوین سیاست مورد توافق طرفین یا قالب‌های دمکراتیکی در ایالت‌هایی که برای تأسیس دموکراسی جمعی می‌کوشند، جلوگیری به عمل آورد. بسیاری از ترک‌ها اظهار داشته‌اند که فعالیت‌های تجزیه‌طلبی PKK مخصوصاً در طول دهه‌های 1970 و 1980 تأثیر سست‌کننده‌ی بر توسعه‌ی سازمان‌های دمکراتیکی در کشورشان داشته است. نهایتاً، تجزیه‌طلبی یک گروه قومی می‌تواند موقعیتی را فراهم آورد که در آن اقلیت‌های دیگر در استان تجزیه‌شده، خود را محبوس پندارند، در ضمن خود را در سایه‌ی قوانین کشور جدید ببینند. این موضوع در مورد کردستان مستقل که اقلیت‌های متعدد و مخالف مانند آذری‌ها، ترکمن‌ها و لرها در آن

وجود دارند، کاملاً مصداق دارد چون این اقوام به ناچار خود را زیر سلطه‌ی رقبای تاریخی‌شان خواهند یافت.

به همین دلیل و دلایل مشابه، سازمان ملل حق خودمختاری را با تجزیه‌طلبی یکسان فرض نکرده است. پاسخ یو تانت دبیرکل سابق سازمان ملل در ژانویه‌ی 1970 به سوال یک گزارشگر در مورد عکس‌العمل خشن حکومت فدرال نیجریه به حرکت تجزیه‌طلب قوم بیافرانس کشورش، نگرش جامعه‌ی ملل در ارتباط با تجزیه‌طلبی را این چنین بیان می‌کند:

«به خاطر بیاورید که سازمان ملل بیش از 500 میلیون دلار را در کنگو خرج کرد تا از تجزیه کاتانگا از کنگو جلوگیری کند. بنابراین تا جایی که به سوال تجزیه‌ی بخشی از یک کشور عضو مربوط می‌شود، نگرش سازمان ملل روشن و واضح است. سازمان ملل متحد به عنوان یک سازمان بین‌المللی هرگز اجازه نداده و نمی‌دهد و فکر نمی‌کنم که هرگز اجازه دهد اصل تجزیه‌ی بخشی از کشورهای عضو را بپذیرد».

بحث مطرح شده در این بخش به معنای آن نبود که سازمان ملل یا مجموعه‌ی اصول قوانین عمومی بین‌المللی، حقوق افراد و گروه‌ها را نادیده گرفته است، بلکه بدان جهت است که اصل خودمختاری مذکور، توجیهی قانونی برای آن نوع تجزیه‌طلبی یا خودمختاری که بعضی از گروه‌های کرد به خصوص در ترکیه، در پی دستیابی به آن بوده‌اند، فراهم نمی‌آورد. اما مجموعه‌ی گسترده‌ای از اصول و قوانین بین‌المللی که تقریباً مقبولیت عموم یافته‌اند، مطرح شده‌اند که در زمینه‌ی بحران کردها در خاورمیانه کاربرد دارند.

اصول انسان‌دوستانه‌ی بین‌المللی و کردها

تا قبل از قرن بیستم، هدف اصلی قانون بین‌المللی ایجاد دولت‌های محلی بود. حقوق اشخاص و گروه‌ها در حوزه‌ی انحصاری دولت‌های محل سکونت آنها بودند. پیشرفت‌هایی چندان موجب شد تا با تاکیدات بیش از حد قانون بین‌المللی بر دولت مقابله شود. برای مثال تلاش‌های سیاسی برای دفاع از حقوق اقلیت‌های مذهبی و مداخله‌های نظامی در حمایت از حقوق آنها، در اعمال داخلی کشورها مؤثر واقع شدند. این اعمال به ویژه در قراردادهای اعمال شده بین اروپای مسیحی و خاورمیانه‌ی مسلمان عمومیت به خود گرفته بود. در سال‌های تضعیف امپراتوری عثمانی، کشورهای اروپایی یک رشته قراردادهای را بر سلطان عثمانی تحمیل کردند. که به موجب آن، آنان خواستار حمایت و امتیازی ویژه‌ای برای اقلیت‌های مسیحی مانند ارمنی‌ها، آشوریان و

مارونیها شدند که تحت حاکمیت امپراتور عثمانی به سر می‌بردند. از آن جمله قرارداد برلین سال 1878 حکمرانان عثمانی را مجبور می‌کرد تا اصلاحات و پیشرفت‌های درخواست شده از سوی حکمرانان محلی در استان‌های ارمنی‌نشین بدون تأخیر بیشتر عملی شوند... و امنیت آنان را در مقابل گروه‌های دیگر نظیر کردهای مسلمان تضمین کنند. بنابراین، این قراردادها زمینه را برای دخالت نظامی قدرت‌های اروپایی که ادعاهای قبلی مستعمراتی را در ذهن داشتند، علیه ترک‌های عثمانی فراهم آوردند.

تغییرات دیگر نمایشگر توجه به رعایت و حفظ حقوق افراد در قرن نوزدهم بودند. تلاش‌هایی در جهت الغاء قانون بردگی برداشته شدند و اقداماتی برای نجات مردم گرفتار در معامله‌ی بردگی صورت گرفتند. التفات بشردوستانه برای رفاه حال قربانیان درگیری نظامی منجر به تأسیس کمیته‌ی بین‌المللی هلال احمر شد که یک سازمان غیر حزبی در جهت پیشبرد امداد و حقوق اشخاص در سطح جهانی است. با وجود این، تا بعد از جنگ جهانی اول و شکل‌گیری مجمع ملل طول کشید تا حقوق اقلیتی و فردی در دیدرس قوانین بین‌المللی قرار گیرد. در حقیقت، اولین طرح همه‌ی جانبه‌ی مشاکیل برای حمایت از اقلیت‌ها از سوی مجمع ملل پایه‌گذاری شد. به شورای مجمع ملل اختیار داده شد تا تخلفات بی‌دلیل از حقوق اقلیت‌ها را مورد بررسی قرار دهد. در همین حال دادگاه دائمی قضاوت بین‌المللی (پیشرو دادگاه قضایی بین‌المللی جدید) بر سر اختلافات میان اعضای شورا (مجمع ملل) و دولت‌ها در مورد حمایت از اقلیت‌ها از اختیارات قضایی قهری و ضروری برخوردار بود. اما این اختیارات قانونی همیشه عادلانه به اجرا درنیامده است: کشورهای قدرتمندتر در غرب به قرارداد و اختیارات این مجمع متوسل شده‌اند تا اهداف سیاسی خود را در کشورهای مستعمراتی یا نیمه مستعمراتی بیشتر تحقق بخشند. به علاوه تغییر نهایی اساسنامه‌ی این مجمع همه‌ی نسبت‌ها و اشارات مربوط به حقوق اقلیت‌های ملی را حذف کرد و به این گروه‌ها هیچ قدرتی واگذار نکرد.

بعد از جنگ جهانی دوم و تأسیس سازمان ملل متحد، حمایت‌های همه جانبه از حقوق بشر و حقوق قومی به شدت مورد توجه قرار گرفت و تدوین این قوانین اعتراضات حکومت مرکزی از قوانین بین‌المللی را در پی داشت. در دسامبر 1948 مجمع عمومی سازمان ملل متحد اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر را پذیرفت که به عنوان ستون اصلی طرح حقوق بین‌المللی مورد قبول واقع شده بود و معمولاً آن را چون بخشی یا جزئی از قانون مرسوم بین‌المللی در نظر می‌گیرند.

این اعلامیه‌ی جهانی در دیباچه‌اش اعلام می‌دارد که «ملاکی از دستاوردهای همگانی برای همه‌ی مردم و ملت‌ها فراهم می‌آورد بدان منظور که هر شخصی یا ارگانی در جامعه‌ی که این اعلامیه را در دست داشته باشد با آموزش و تحصیل بتواند زمینه را برای احترام به این حقوق و آزادی‌ها فراهم آورد و با اقدامات مترقی چه ملی یا بین‌المللی، هویت جهانی و ملی آیین‌های خود را حفظ کند».

بعد از پذیرش اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، راه‌حل‌های دیگری از سوی مجمع سازمان ملل به تصویب رسیدند که همراه با این اعلامیه‌ی جهانی، مجموعه‌ی لوایح بین‌المللی حقوق بشر را شکل دادند. اجزاء افزوده شده به لایحه‌ی بین‌المللی حقوق بشر عبارت بودند از: پیمان نامه‌ی بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی، قرارداد اختیاری عهدنامه‌ی بین‌المللی در مورد حقوق سیاسی و مدنی، عهدنامه‌ی بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی. این مباحث، موارد اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر را به شکل قراردادهای اجباری درآوردند، جزئیات بیشتر راجع به حقوق مورد حمایت فراهم آورده و راهکارهای اجرایی را تعیین کردند که دولت‌ها و احزاب ملزم به پیروی از آنها بودند». با وجود این که از لحاظ بین‌المللی تلاش‌هایی در زمینه‌ی تدوین اصول حقوق بشری مطلوب به عمل آمده تا معیارهای حقوق بشر جهانی را ارتقاء بخشند در بندهای منشور سازمان ملل و اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر موضوع حقوق اقلیتی و قومی به طور مشخص اعلام نگردیده است. در حقیقت، در این اسناد به اصطلاح و عبارت اقلیت هیچ اشاره‌ای نشده است. اما بسیاری از اقلیت‌های قومی نظیر کردها خواستار اجرای اصول عدم تبعیض نژادی موجود در این اسناد شده‌اند تا آزادی‌های سیاسی را وسعت بخشند.

زمانی که مجمع عمومی سازمان ملل متحد راه‌حل‌های دیگر حقوق بشر را از نظر گذراند و ارائه داد، این نکات از قلم افتاده نیز تصحیح شدند. برای مثال، ماده 27 از عهدنامه‌ی بین‌المللی در مورد حقوق سیاسی و مدنی اعلام می‌دارد: «در کشورهای که اقلیت‌های زبانی، مذهبی و قومی وجود دارند، حقوق فردی این اقلیت‌ها در جامعه نباید نادیده گرفته شود بلکه آنان باید از فرهنگ خود بهره‌مند شوند و بر مذهب خودشان برقرار بمانند و زبان خویش را بکار گیرند». بر اساس همین ماده است که کردها می‌توانند در خاورمیانه خواستار حقوق زبانی و فرهنگی در خاورمیانه شوند. کمیته فرعی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد برای جلوگیری از تبعیض و حمایت از اقلیت‌ها که با رأی شورای اجتماعی و اقتصادی در سال 1946 تأسیس شد، طرحی را برای

اقلیت‌ها فراهم می‌آورد تا در چارچوب قوانین سازمان ملل، حقوق خویش را پی‌گیری کنند. اما انتقادگران به درستی تذکر داده‌اند که این کمیته‌ی فرعی فضای بسیار محدود را در نظام و سلسله مراتب سازمان ملل اشغال کرده‌اند و به جای موضوعات اساسی وقت زیادی را صرف بحث‌های تشریفاتی و مرسوم می‌کند ... به نظر می‌رسد فاقد یک ایده‌ی روشنی درباره‌ی نقش خود ... و درک هدف باشد».

سازمان ملل متحد گام‌های قابل توجهی برای مقابله با سوء استفاده‌های قومی و اقلیتی برداشته است، از جمله عهدنامه‌ی نسل‌کشی سال 1948، کنوانسیون بین‌المللی راجع به حذف تمامی اشکال تبعیض نژادی (که در سال 1965 از سوی مجمع عمومی سازمان ملل پذیرفته شد) و کنوانسیون بین‌المللی در مورد آزار و اذیت و کیفر جنایات آپارتاید (که در سال 1973 از تصویب عمومی گذشت). از این موضوعات، کنوانسیون نسل‌کشی با شرایط کردها در دوره‌های سرکوب کامل و بی‌حد و حصر - همچو سرکوب قیام کردهای عراق در سال 1991 مناسبت تام و تمامی داشت. نسل‌کشی که به معنی «هر عملی با قصد نابودی کلی یا بخشی از یک گروه مذهبی، نژادی، قومی یا ملی است که به قربانیان کشتار دسته جمعی هلکوت در آلمان نازی نسبت داده شده است. اصل دو از کنوانسیون نسل‌کشی، این جرم را به صورت دخالت در هر یک از اعمال زیر چنین تعریف می‌کند:

_ کشتن اعضای یک جمع؛

_ ایجاد آسیب بدنی یا روحی برای اعضای یک جمع؛

_ منحرف کردن عمدی شرایط زندگی یک جمع به نحوی که منجر به نابودی کامل یا ناقص جسمی افراد آن جمع شود.

_ تحمیل اقداماتی به قصد جلوگیری از زاد و ولد در میان گروه‌ها؛

_ انتقال اجباری کودکان یک گروه به گروه دیگر.

اعضای کنوانسیون نسل‌کشی موافقت خود را برای تصویب قانون داخلی اعلام کردند تا کیفرهای برای افراد متهم به نسل‌کشی تعیین کنند. به علاوه ماده 8 از پیمان‌نامه صریحاً می‌گوید که یک حزب ممکن است طبق این پیمان‌نامه از سازمان ملل بخواهد تا جهت متوقف کردن یا جلوگیری از اعمال نسل‌کشی اقدامات مناسب را به عمل آورد.

با توجه به موقعیت کردها، می‌توان گفت که سه عمل اولیه‌ی ذکر شده در بالا در سال‌های اخیر به دفعات علیه کردها در عراق و ترکیه و پاره‌ای موارد در ایران به کار گرفته شده‌اند. اما محکوم کردن حکومت‌های آن کشورها به نسل‌کشی علیه جمعیت کردشان بسیار مشکل خواهد بود چون چنین آزار و اعمالی علیه اقلیت‌های قومی مرتباً در بسیاری از کشورهای دیگر عضو سازمان ملل نیز اتفاق افتاده است.

هارف (Harf) و گر (Gurr) چهل و پنج مورد از اعمال نسل‌کشی و سیاست‌کشی را که از جنگ جهانی دوم به بعد، دولت‌ها علیه مردم خود مرتکب شده‌اند، شناسایی کرده‌اند. گرچه هیچ تعریف جهانی از سیاست‌کشی وجود ندارد، اما هارف و گر این اصطلاح را برحسب ترقی و توقیف سیاست‌هایی به کار برده‌اند که منجر به مرگ تعداد قابل ملاحظه‌ای از اعضای گروه‌هایی می‌شود که مخالفت سیاسی یا جایگاه طبقه‌بندی شده‌شان آنها را به طور مستقیم رودروی رژیم حاکمه قرار می‌دهد. فشار و اذیت و کشتار تعداد زیادی از اعضای چنین گروه‌هایی را که دولت مرتکب آن شود «نسل/سیاست‌کشی» نام گذاشته‌اند. هارف و گر «نسل‌کشی سیاسی کردهای عراق را به عنوان قربانیان سیاست‌کشی بازدارنده/حاکمیتی» و کردهای ایرانی را قربانیان سیاسی‌کشی انقلابی نامگذاری کرده‌اند. اما کاربرد عملی این اصطلاحات کماکان سوال‌برانگیز برجای مانده‌اند و ممکن است به رشد مبهم و مسأله‌ساز نسل‌کشی در انواع سرکوب شدید ناراضیان بینجامد.

شگردهای قانونی/تشکیلاتی و همبستگی‌گرد

موضوع مذکور، محدودیت راه‌حل‌های قانون بین‌المللی برای افزایش حقوق اقلیت‌های تحت سلطه‌ی تشکیلات حکومت مرکزی، در نظام بین‌المللی را آشکارا نشان می‌دهد. اما قوانین باید به گونه‌ای مورد استفاده قرار گیرند که اصلاحات قانونی و تشکیلاتی را در راه پیشبرد حقوق اقلیت‌ها و کاهش تنش‌های قومی در جوامع چند قومیتی را ارتقاء بخشد. برای مثال، اصلاحات قانونی و سازمانی باید به اجرا درآیند تا حقوق مساوی برای اعضای اقلیت‌های قومی را نه تنها در ادارات دولتی بلکه در تأسیسات شخصی و انفرادی هم تضمین کنند. قوانین تبعیض‌زدایی که از دهه‌ی 1960 در ایالات متحده به کار گرفته شده‌اند، نمونه‌های بارزی از این نوع اصلاحات هستند. البته چنین قوانینی در کشورهای که سیستم و تشکیلات قانونی آنها هیچ سنخیتی با سبک آنگلساکسون ندارند، نباید به اجرا درآیند. با این همه، در حال حاضر قوانینی برای تحقق طرح بومی حقوق مساوی در ایران و عراق و ترکیه وجود دارند. قوانین انتخاباتی و طرح‌های انتخاباتی مناسب و مانند آن، نقطه‌ی آغازین سودمند برای پیوستن کردها به جریان اصلی زندگی اجتماعی-سیاسی هستند.

یک برنامه‌ی دقیق و هوشمندانه بر اساس قانون اساسی که یک خط‌مشی سیاسی کثرت‌گرا و اصیل را به دنبال آورد، بهترین وسیله برای ارتقاء همبستگی کردها در ایران، عراق و ترکیه است. سیاست تحلیل مانند سیاست ترکیه در قبال کردها، ممکن است برای مدت کوتاهی جریان قوم/ملی‌گرایی را متوقف سازد، اما در دراز مدت خسارات انسانی و مادی فراوانی برای کشور در پی خواهد آورد و منجر به افزایش جنبش‌های مقاومت مسلحانه از سوی نیروهای اقلیت می‌شود. علاوه بر این، سیاست تحلیل، پیامدهای منفی به همراه می‌آورد چون چنین سیاستی، متضمن برتری فرهنگی گروه غالب است.

از سوی دیگر کثرت‌گرایی، موقعیت‌های متعددی را در یک اتحاد به وجود می‌آورد که در آن گروه‌های قومی می‌توانند در مناطق تحت حاکمیت یک دولت و روابط متکی به هم، همزیستی داشته باشند. امپراتوری‌های چند قومیتی خاورمیانه نظیر امپراتوری‌های عثمانی و فارس، در بسیاری از موارد به لحاظ کثرت‌گرایی قومی خود شکل گرفته‌اند. تنها بعد از تشکیل سیستم دولت ملی به سبک اروپایی بود که سیستم میهن‌پرستی افراطی قومی جایگزین نمونه‌های قومی و متداخل مبنی بر وفاداری شد که در طول قرن‌ها در میان گروه‌های قومی مختلف در قلمرو

ایرانیان و ترک رشد کرده بود. گذشته از آن به منظور تحقق کثرت‌گرایی قومی در جوامع چند قومیتی باید اقدامات گسترده برای آزادی اقلیت‌ها در حوزه‌ی کشورها، و به نفع واقعیت، نه فقط برابری رسمی صورت گیرد. توافقنامه‌های خودمختاری امضاء شده بین حکومت عراق و کردها به علت عدم وجود برابری و یکسانی واقعی برای کردها با شکست مواجه شده‌اند. حتی اگر برنامه‌های خودمختاری دهه‌های 1960 و 1970 به اجرا در می‌آمدند، در صورت عدم وجود قوانین دمکراتیک مناسب در عراق، تمایلات تجزیه‌طلبانه را افزایش می‌دادند. توجه کشورها بر این است که با موضوع تفویض قدرت بدون تحریک جدایی‌خواهی در بخشی از گروه‌های قومی که قصد دریافت برنامه‌های انتقال قدرت کشور دارند، چگونه روبرو گردد. همان طور که دونالد هورو ویتز اظهار داشته است؛ «بسیاری از موافقتنامه‌های تفویض اختیارات علیه گروه متخاصم تجزیه‌طلب یا خشن تروریستی به اجرا در آمده‌اند. در کشوری که قدرت مرکزی در امان است همانند کشور هند، حکومت مرکزی می‌تواند تصمیمی مناسب گرفته و آن را به اجرا در آورد. اما در کشوری که سوال مهم این است که حکم حکومت مرکزی تا چه حد تأثیرگذار است (همانند عراق)، تنها تفویض اختیارات موضوع قرارداد دو جانبه است و یک قرارداد تحمیلی چیزی جز طفره‌روی و گریز نیست». در یک مجموعه‌ی کثرت‌گرا و دمکراتیک، تعدد گروه‌های قومی می‌تواند همانند سپری علیه سیاست سلطه‌گرایی و سلطه‌ی یک گروه بر قوانین کشور عمل کند. احمد چلبی یک عضو عراقی مخالف صدام حسین، مدعی است که «درخواست برای نمایش و خودنمایی هم‌چنان به قدرت خود باقی مانده است. چنان که شورش‌های مارس 1991 کردها و شیعیان نشان داد و آن طور که بعضی‌ها اعلام کرده‌اند توسعه‌ی خودمختاری قومی منجر به تجزیه‌ی عراق نخواهد شد. کردها از واقعیت‌های سیاسی-اجتماعی خاورمیانه هستند و رهبران‌شان با دخالت نیروهای خارجی و تجزیه‌ی عراق، خود را به مخاطره نخواهند انداخت». اما الگوی چلبی غیر از تشکیل مجدد سیستم دمکراتیک تحت سلطنت (هاشمیت) نیست و حاوی کثرت‌گرایی تفویض اختیارات نیست. در حالی که آن سلطنت عراقی (هاشمیت) نه دمکراتیک بود و نه پاسخ‌گوی حقوق اقلیت کرد.

در کل، راه حل مطلوب که هر دوی آنها نیازمند بازسازی در قانون اساسی هستند، می‌توانند در کاهش تنش میان کردها و زمامداران مرکزی در ایران، عراق و ترکیه مؤثر باشند. اولی، تأسیس یک ساختار فدرالی مناسب و به دور از تمرکزگرایی-که از مشخصات هر سه کشور است- می-

تواند یک سیستم دمکراتیک و مبتنی بر مشارکت به وجود آورد. کشور نیجریه با چندین گروه قومی و مذهبی توانسته است از طریق فدرالیسم عملی خود، در بسیاری از زمینه‌ها، خشونت و تنش‌های قومی را کاهش دهد. این فرایند باید مرحله به مرحله به اجرا درآید و نباید در مدت کوتاه آن را عملی کرد. فدرالیسم تحمیلی شاید در نهایت با شکست مواجه شود چنان که در سال 1991 این اتفاق در یوگسلاوی به وقوع پیوست. هر کشوری (ایران، عراق و ترکیه) باید ساختار فدرالی خود را در محدوده‌ی سیاسی مخصوص خود و با توجه به مشکل خاص کردهای خود بسط دهد.

راه حل دوم آن که؛ در قوانین انتخاباتی که بدون استفاده از سیستم فدرالی امکان پذیر هستند، می‌توانند در راه تأسیس یک سیستم بازنمایی متناسب چاره‌ساز باشند. گرچه این سیستم بازنمایی احتمال دارد به ایجاد تعدد احزاب سیاسی و حکومت‌های ائتلافی بی ثبات بینجامد، برای اقلیت‌های قومی زمینه‌های مناسبی فراهم می‌آورد تا در محیط ایالتی بزرگ‌تر، پایه‌های محکمی برای خود دست‌وپا کنند. به عبارت دیگر، چنانچه اقلیت‌های قومی در موقعیت‌های تصمیم‌گیری در حکومت مرکزی دخالت داده نشوند-مانند موقعیت کردها- نسبت به مصالح کلی‌تر و عمومی‌تر کشور توجه و تمایل بیشتری از خود نشان می‌دهند و این به نوبه خود، منجر به گسترش صفوف سیاسی می‌شود که بیشتر بر مصالح کلی و عمومی پایبند هستند تا بر مصالح محلی گروه‌های قومی. تلاش‌ها برای به رسمیت شناختن حقوق و هویت قومی با تنش خشونت‌آمیز کمتری روبرو خواهد شد، چنانچه راه‌ها برای مشارکت سیاسی همه‌ی گروه‌ها باز شود.

Selected Bibliography

- Abdulghani, Jasim M. Iraq and Iran: the years of crises. Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1984.
- Abrahamian, Ervand. "Communism and Communilism in Iran: The Tudeh and Firgh e Dimokrat" International Journal of Middle east studies 1. No 4 (oct. 1970): 291-316.
- ____ Iran between two revolutions. Princeton, NJ: Princeton University Press. 1982
- ____ The Iranian Mojahedin. New Haven, CT: Yale University Press, 1989.
- Adamson, David. The Kurdish War. London: George Allen & Unwin, 1964.
- Aghajanian Akbar. "Ethnic inequlity in Iran: An overwiev. "The international Journal Of middle East Studies.15, No 2 (May 1983).
- Aguado. Laura Donnadiou. "The Kurds in the Middle east: Struggle foe national Liberation. Ethnic Studies Repott 5. No 2. (July 1987).
- Alaomolki, Nozar. "The new Iranian left" Middle east Journal 41, no 2 (Spring 1987)
- Alfredsson, Gudmundur. International Law. International Organizations and indigenou people. Jounal of international affairs.
- Al-Kalil. Samir. The monument: Art. Vulgarity and responsibility in Iraq. University of California Press 1991.
- ___ Republic Of fear: The inside story of Saddam's Iraq. New york: Pantheon Books, 1990.
- Al-Rubaiy, Abdol A. The failure of political integration in Iraq: the education of Kurdish minority' Intellect 102, no 2357 (April 1974).
- Amirahmadi, Hoshang, "a theory of ethnic collective moments and its application to Iran". Etnic and racial studies 10, no 4.
- Amnesty International. Iraq-Childern: Innocent Victomsof political repression. New york: Amnesty International USA.n.d
- ___ Torture in the eightieth. London. Amnesty International, 1984
- ___ Iraqi Kurds: at risks of forcible repartration from Turkey and Human rights Violations in Iraq. New York: Amnesty International. USA, 1990.
- Andrews, F. David, ed. The lost people of Middle east: documents of the struggle for sevivals and independence of the Kurds, Assyrians and other minoritiesin the middle east. Salisbury. NC: Documantary Publications, 1982.
- Arfa, Hassan, The kurds: A historical and political study. London: Oxford University Press, 1966.
- Al-thawra. Settlement of the Kurdish problem in Iraq. Baghdad: Al-thawra Publications. n.d.xelgard, Fredreck W.A New Iraq. The gulf war and implications for US policy. Washington Papers , Praeger Publisher, 988
- Aziz, Tariq, An Arab-Iranian relationa. Baghdad, University of culture and information, 1980
- Bakhash, Shaul, The regions of Ayatollahs: Iran and the Islamic revolutions, New york, 1984
- Bani-Sader, Abolhassan, My turn to speak: Iran the revolution and secret deals with the UA. New york: Brassey's 1991.
- Baram, Amazi. The impact of thr Khomani's revolution on the radical Shi' movement of Iraq. Boulder, Co: westview press, 1990.

- Barnameh wa Assasnameh Hezbe demokrati kurdestane iran: The third congress of KDPI (1973) and fourth congress of the KDPI (1980).
- Batatu, Hanna, the old social classes and the revolutionary movements of Iraq. Princeton, NJ: Princeton University Press, 1978.
- Beit-Hallami, Benjamin. The Israeli connection: Who Israel and why. New York: Panthen Books, 1987.
- Bialer, Uri. The Iranian connection in Israel's foreign policy 1948-1951. Middle east journal 39, no.2 (spring 1985).
- Bill, James. The eagle and the lion: the tragedy of American- Iranian Relations. New Haven, CT: Yale University Press, 1990
- ___ "The US Overtorture to Iran" 1985-1986 in Nikki R. Keddie and Mark Gasiorowski. New Haven, CT: Yale University Press, 1990.
- Bitlisi-sharaf-ed Khan, Sharafnameh. Tehran Elmi Publication, n.d
- Bois, Tomas, The Kurds. Trans. M.W.M Welland. Beirut: Khayats, 1966.
- Bolbuasi, Suha "Ankara, Damascus, Baghdad and the relation of Turkey's Kurdish secessionism. Journal of south Asia and the middle east STUDIES 14, NO 4.
- Borovali, Fuat "Iran and Turkey: permanent revolution of Islamism. Boulder, co: westview press 1990.
- ___ Kurdish Insurgences. The gulf war and the Turkey's changing role. Quarterly 7. No 4 (fall 1987)
- Brown, David. "Ethnic revival: Perspectives on state and society: Quarterly 11. NO 4 (oct. 1989)
- Buchheit, Lee C. Secession. The legitimacy of self-determination, New Haven, CT: Yale University Press, 1987.
- Bulloch, John and Harvey Morris: The Gulf war. London: Methuen. 1989.
- Butorac, Frajo "Iranian revolution and the Kurds" Review of internal affairs (Belgrade).
- Ceyhun, Fikret. "Development of capitalism and class struggle in turkey. London: Zed books, 1989.
- Chalabi, Ahmad. "Iraq the past as a prologue?" Foreign policy no, 83 (summer 1991).
- Chaliand, Gerard, "People without a country". London: Zed books, 1980.
- ___ed. Minority people in the age of nation-state: London: Pluto press, 1989.
- Chamran, Mostafa. Kurdistan. Tehran: Foundation of Martyr Chamran, 1985.
- Cordesman. Anthony H. and Abraham R. Wagner. The Iran-Iraq war. Boulder, co: westview press 1990.
- Cottam, rechar. W. Nationalism in Iran. Pittsburg: University of Pittsburg press, 1988.
- ___ Iran and the United States. A cold war case study. Pittsburg: University of Pittsburg press, 1988.
- Chubin, Shahram, and Charles Tripp. Iran and Iraq at war. Boulder, co: westview press 1988.
- Chubin, Shahram, and Sepehr Zabih. The foreign relations of Iran: Berkeley, CA: University of California Press, 1974.

- Dann, Uriel "The Kurdish national movement in Iraq" Jerusalem Quarterly (fall 1978).
- Dar Bareh e Fa aliat hezb der Kurdistan: Assnadi az Mabahes e Darooni e Hezbe Komoniste iran Aguaust 1990)
- Eagleto, William, Jr. The Kurdish republic of 1946. London: Oxford University press 1963.
- Edmonds, C.J "Kurdish nationalism" Journal of history 6, no 1. (1971).
- ___Kurds, Turks and Arabs: Politica, travel and research in north eastern Iraq 1919-1925. London: Oxford University press, 1957
- Entessar, Nader. "Changing patterns of Iranian-Arab relations" Jornal of social, political studies9. No 3 (fall 1984).
- Esman, Milton J. "Ethnic pluralism and international relations" Canadian rewiev of studt in nationalism 17, nos 1-2 (1990).
- Esman, Milton J. Itamar Rabinovich, "the study of ethnic politics in the middle east" Ithaca, NY: Cornell university press 1988: 3-24.
- Fardoost, Hossein, Zohoor ve sqote saltanete Pahlavi. Tehran: Etlaat publication. 1991.
- Farouk-Sluglett, Marion and Pete Sluglett. Iraq since 1958: London: 1.B. Tauris, 1990
- Fawcett, James. The international Protection of minorities: London: Minority rights group. 1979.
- Feili, Omar Yahya and Arlene R. Fromchuch. "The kurdish struggle for independence" Midde east rewiev 9. No 1. (Fall 1976)
- Forsythe, David P. "The international of human rights". Lexington,MA: Lexington Books. 1991.
- Gasiorowski, Mark J. "Security relations between US and Iran, 1953-1978" New Haven, CT: Yale university Press 1990.
- Ghareeb, Edmunds. The Turkish question in Iraq. Syracuse University press 1981.
- Ghassemlou, Abdol Rahman. "Kurdistan and the Kurds" Prague: publication house of the Czechoslovak Academy of science 1965.
- Ghods, M.Reza. Iran in the twentieth century: Boulder, CO: Lynne Rienner Publishers, 1989.
- Hazen, William E. "Minorities in revolt: The Kurds in Iran, Iraq, Syria snd Turkey" New York: Praeger Publishers, 1979.
- Hems, Christine Moss. Iraq: eastern flank of the Arab world. Washington DC: Brookings Institute, 1984.
- Hesinki Watch. Destroying the ethnic identity: The kurds of Turkey. New York: Human Rights watch, 1990.
- Higgins, Patricia J, "Minority_state relations in contemporary Iran" Syracuse: NY: Syracuse university Press 1986.
- Hitchens, Christopher. "Reapolitik in the gulf: A game gone tilt" New York: Time books/ Random House, 1991.
- Hunter, Shireen T. Iran and the world: Continuity in revolutionary recade. Bloomington, IN: Indian University Press, 1990.
- Ismael, Tareq Y. Iraq and Iran: roots of conflect. Syracuse, NY: Syracuse university Press 1982.

- Izadi, Merdad. "A Kurdish lingua franca" *Kurdish times* 2. No2. (Summer 1988): 13-24
- ___ Persian Carrot and Turkish Stick: *Kurdish Times* 3, No.2 (Fall 1990)
- Jafar, Majeed R. *Underdevelopment: A regional case study of the Kurdish area in Turkey*. Helsinki, Finland: Social policy Association, 1976.
- "Jonbesh-e moqawamat-e khalke kurd va komala. Document series no.2 (1980).
- Keddie. Nikki R. "the minorities question in Iran" in Shirin Tahikheli and Shahin Ayubi: *The Iran-Iraq war*. New York: Praeger Publishers. 1983.
- Khadduri, Majid. *Republican Iraq: A study in Iraq politics since 1968*. Washington, DC: Middle East institute, 1978.
- Kinnane, Derk. *The Kurds and Kurdistan*: Oxford University Press, 1946.
- Kurdistan: Imperialism and the dependant groups*. Tehran: Political Bureau of the Islamic Revolutionary Guards, 1980.
- Kutschera, Chris. *Le Mouvement National Kurde*. : Paris: Flammarion, 1979.
- Mac Donald, Charles. "The Kurdish challenge and revolutionary Iran. *Journal of south Asian and middle east study* 13. Nos. 1.2 (Fall-winter 1989)
- ___ "The Kurdish question in the 1980s" in Milton J. Esman and Itamar Rabinovich. Ithaca, NY: Cornell University Press 1988.
- Marr. Phebe, *The modern history of Iraq*, Boulder, CO: westview Press, 1985.
- McDonald, David. *The kurds*. New edition London: Minority rights group, March 1989.
- Menashri, David, "Khomeini's policy toward ethnic and religion minorities. *Ethnicity Press*, 1988.
- Middle East Watch, Human rights in Iraq*. New Haven, CT: Yale University Press, 1990.
- Miller, Judith and Laurie Mylroie. *Saddam Hossein and the crises in the gulf*. New York: Times books. 1990.
- Moddaressi, Koorosh, "Kurdistan va Ayandeh Mobarezate An". *Besooye Socialism* 2. No.5 (March 1990).
- Mohajer, Nasser, "Ensheab De Hezbe Kurdistanane Iran". *Aghazi* no 7 (summer 1988).
- Mohseni, Nasser. *Joghrafiya-e Kurdistan*. Boroojerd, Iran: Lavian Publication, 1948.
- Mylroie, Laurie A. "Ater the guns fell silent": *Middle East Journal* 43 no. 1 (winter 1989)
- Naby, Eden. "the Iranian Frontier Nationalities" New York: Pergmon Press, 1979.
- ___ "Rebellion in Kurdistan" *Harward international rewiev* 2. No. 3 (nov. 1979)
- Nagel, Joane. "The conditions of ethnic separatism" *Ethnicity* 7, no.3 (septmber 1980).
- Nezan, Kendal. "Kurdistan in Turkey" London: Zed Press. Expression Jefferson. NC: Mafarland, 1991.
- ___ *The gulf war*. London: Brassey's Defence publishers, 1988.
- O'balance, Edgar. *The Kurdish revolt: 1961-1970*. Hamden, CT: Archon Books, 1973.
- Olson, Oebert. "The emergence of kurdish nationalism" Austin, TX: University of Texas Press, 1989.
- ___ "The international consequences of Shekh Sa'id rebellion" in Maec Gaborieau, Alexander Popovic. Paris: Editions Isis, 1990.
- Owring, Morad. *Kurd Shenasi (Kurdology)*. Tehran: Rangin Publications. 1967.

- Brain K. Taylor, and John M. Welton, eds. The future of cultural Minorities. London: Macmillan, 1979.
- Pelletier, Stephen C. The Kurds. Boulder, CO: Westview press, 1984.
- Pelletier, Stephen C. Douglas V. Johnson II. Iraqi war and security in the middle east. Strategic studies institute, U>S Army college. 1990.
- Perry, John R. Karim Khan Zand: A history of Iran, 1747-1779. Chicago: University of Chicago press 1979.
- Ramazani, Rouhollah K. "The autonomus republic of Azerbaijan and the Kurdish people republic: New Haven, CT: Yale university press. 1975
- ___ Revolutionary Iran: Baltimore: Johns Hopkins University press, 1988.
- Raviv, Dan and Yossi Milman, Every spy a Prince. Boston: Houghton Mifflin company, 1990.
- Reppa, Robert B. Israel and Iran: New York: Praeger publishers: 1974.
- Robins, Philip. Turkey and the Middle east. London and New york: The royal Institute of international affairs.
- Roosevelt, Archie. Jr "The Kurdish republic of Mahabad" London: Zed press, 1980.
- Roosevelt, Kermit. Countergroup: The struggle for control of Iran. New York: Mcmgraw-hill, 1979.
- Rothchild, Joseph, Ethnopolitics: New york: Colombia University press 1981.
- Rustow, Dankwart A. Turkey: American foreign ally. New York: Council of foreign relations press 1987.
- Saikal, Amin: The rise and fall of Shah, NJ: Prineton University press, 1980.
- Segev, Tom. The Iranian triangle: The untold story of Israel's role in Iran's affair. New York: Free press 1988.
- Sick, Gray. Trial by error: Reflections on the Iran-Iraq war. Bloomington, NT: Indian university press, 1990.
- Skocpol. Theda. "Bringing the state back in: Strategies of ANALYSIS IN CURRENT research" New York Cambridge university press, 1985.
- Sluglett, Peter. Britain in Iraq 1914-1932. London: Ithaca press, 1976.
- ___ The kurds in a committee against repression and for democratic rights in Iraq. London: Zed books, 1989.
- Sohrabi, Sohrab. The pragmatic identity: Israeli-Iran relations 1948-1988. New York: Praeger Publisher, 1989.
- Thornberry, Partick. Minorities and human rights groups law. London: Minorities rights group, 1987.
- Tilly, Charles. "War and state power" Middle east report 21. No 4(July –August 1991)
- Tower, John, Edmund Muskie and Brent Scowcroft. The tower commission report. New York: Bantam Books, 1987.
- Van Bruinessen, Martin, Agha, Shekh and state. Utrecht, The netherlandS: Ryksuniversiteit, 1987.

___ "between Guerrilla War and Political murder. The worker party of Kurdistan. Middle east report 18, no. 4 (July 1988)

___ Kurdish tribes and the state of Iran: The case of Simko's revolt. London: Croom Helm. 1983.

___ "The Kurd in turkey" Mehrip reports 14. No 2.

Vanly, Ismat Sharff, "Kurdistan in Iraq" In Gerad Chialiand "People without a country" London: Zed Press. 1980.

Weinbaum, Marvin G. Iran and Israel: Orbis 18, no 4.

"What is happening in Kurdistan?" Rewiev of Iranian Political economy and history 3. No 2 (fall 1979).

Wirsing, Robert G. Dimension of minority protection" New York: Pergmon press, 1981.

Yassemi, Rashid, "Kurd va Payvastagi e Nezhade va tarikhe ou" Tehran: Amirkabir Publication. 1984.

Young, Crowford. "The politics of cultural pluralism" Madison,WI:university of Wisconsin press, 1976.

___The left in comtemporary Iran. London and Stanford, CA: Croom Helm/ Hoover institution press, 1986.

Zanganeh, Mozaffar, "Doodman e Aryai: Kurd va Kurdistan. Tehran: Chehr Publication, 1968.

Zonis, Mavin. Majestic Failure: The fall of the Shah. Chicago: University of Chicago press, 1991.

فهرست روزنامه‌ها، مجلات و نشریاتی که موضوعات و مسائل مربوط به کرد را منتشر کرده‌اند.

الاهرام	خلیج تایمز
الاتحاد	آزادی کرد
الخلیج	کردیش تایمز
النهار	کردستان
القباص	هفته‌نامه‌ی منچستر گاردین
الثوره	میدل ایست
آیندگان	میدال ایست انترناشنال
کریستن ساینس مانیتور	ملیت
جمهوریت	نیویورک تایمز
اطلاعات	پیشمرگه
اخبار خلیج	پیشرو
حریت	ترجمان
مؤسسه‌ی کردی، پاریس	صدای کردستان
ایران تایمز	واشینگتن پست
کیهان	